


جید و الفی

۵۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۴۷۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره ثبت کتاب
کتاب	جلد العیون	
موضوع		شماره اختصاصی (۴۷۲) از کتب اهدائی : <u>کریم زاده</u> ۱۱۰۸۵
مؤلف		

۵۱/۲۰


۵۵

۴۷۲
۱۱۰۸۵

اینها فرمودند حضرت فروغی گفت پس سند میان شما و شما افتاد و حدیث خود را بنما
 شنیدم و علی بن محمد بن بابویه و ابن قولویه و سید بن طاووس و غیره ای معجزه حضرت
 امام حسین و روایت کردند که هر مومن از دین او قطعه **اشک بروی** او روان شود
 برای آزاری که از دشمنان ظاهر و باطن در دنیا حق تمام در بهشت مکان یکی برای او
 مهیا کند و هر مومنی که باورسد آزاری بسبب ولایت و محبت ما و از شدت و حقیقت آن
 آب در به بروی او روان شود حق تمام بگرداند از دوی و غیره از این روایت کردند و از این
 و در قیامت او غضب خود و انقاص جهنم و جبری در عذاب است و بنده معجز روایت
 کردند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر کسی که این اشک را در مجلس یا یکی دیگر
 پیش پند و حدیث ما را ذکر میکند گفت به فدای تو شوم حضرت فروغی در مجلس را در
 پیشگاهم پس زنده گردانید او را از احادیث کتب کثیر که احادیث ما را ذکر کرد و او را
 و چون ما از آن بگذریم ای خداوند که ما را با او کند یا ما را از او جدا کند و از به او شد
 هر مومنی که آب برون آید خدای تعالی کافرا و کفار را بیاورد اگر چه مانند کف در آید و از آن
 و برخی نیز از این روایت کردند که هر که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند و بعضی بنده معتبر
 آنرا حضرت روایت کردند که هر که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند و بعضی بنده معتبر
 نام دوی او را از انقاص جهنم حرام گرداند و ابن بابویه بنده حسن از حضرت امام رضا علیه السلام
 کردند که حضرت عثمان بن عفان فرمود که هر که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند
 پس برای آن و ما اند و خداوند که ما را با او کند یا ما را از او جدا کند و از به او شد
 ما که اگر مومنی که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند و بعضی بنده معتبر
 با خود بنده های معتبر روایت کردند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که حقیقتا

۴۷۲
۱۱۰۸۵

اینها فرمودند حضرت فروغی گفت پس سند میان شما و شما افتاد و حدیث خود را بنما
 شنیدم و علی بن محمد بن بابویه و ابن قولویه و سید بن طاووس و غیره ای معجزه حضرت
 امام حسین و روایت کردند که هر مومن از دین او قطعه **اشک بروی** او روان شود
 برای آزاری که از دشمنان ظاهر و باطن در دنیا حق تمام در بهشت مکان یکی برای او
 مهیا کند و هر مومنی که باورسد آزاری بسبب ولایت و محبت ما و از شدت و حقیقت آن
 آب در به بروی او روان شود حق تمام بگرداند از دوی و غیره از این روایت کردند و از این
 و در قیامت او غضب خود و انقاص جهنم و جبری در عذاب است و بنده معجز روایت
 کردند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر کسی که این اشک را در مجلس یا یکی دیگر
 پیش پند و حدیث ما را ذکر میکند گفت به فدای تو شوم حضرت فروغی در مجلس را در
 پیشگاهم پس زنده گردانید او را از احادیث کتب کثیر که احادیث ما را ذکر کرد و او را
 و چون ما از آن بگذریم ای خداوند که ما را با او کند یا ما را از او جدا کند و از به او شد
 هر مومنی که آب برون آید خدای تعالی کافرا و کفار را بیاورد اگر چه مانند کف در آید و از آن
 و برخی نیز از این روایت کردند که هر که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند و بعضی بنده معتبر
 آنرا حضرت روایت کردند که هر که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند و بعضی بنده معتبر
 نام دوی او را از انقاص جهنم حرام گرداند و ابن بابویه بنده حسن از حضرت امام رضا علیه السلام
 کردند که حضرت عثمان بن عفان فرمود که هر که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند
 پس برای آن و ما اند و خداوند که ما را با او کند یا ما را از او جدا کند و از به او شد
 ما که اگر مومنی که در نماز او صد مرتبه نام من را بخواند و بعضی بنده معتبر
 با خود بنده های معتبر روایت کردند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که حقیقتا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 شماره ثبت کتاب
کتاب	جلد العیون	
موضوع		شماره اختصاصی (۴۷۲) از کتب اهدائی : <u>کریم زاده</u> ۱۱۰۸۵
مؤلف		

۵۱/۲۰

۵۵

الحی و بند معتبر از حضرت امام حسن

مقبولت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در هفت فرد و س چشمه ها بنشیند
پیشتر و و از مسکن زم تواریف خلک تو از من خوشتر و در آن چشمه طبعیت
که خدا بنا و شیعیان مال را انان افزاید است پس هر که از آن طبعیت نیت از نما و از شیعه
نابیند و در حدیث دیگر فرمود که شنیدم رسول خدا که من افزین شدم از نوب
خدا و اهل بیت من افزین شد ناز و نوب من و عجمان اهل بیت من افزین شد ناز و نوب من
و سایر مردم در آن حجه اند و بعد بعد از ابو سعید خضری مقبولت که در شعاع حضرت
رسول خال خود از تفسیر قول حق تعالی که بایشان سوال نموده در من گنجی که با ما نمودن
چون حضرت ادم علیه السلام است که گفت آن کشتن الغالبین که تو چراش اینست که انگاه
نمودی یا بودی از بلند مرتبه کان بر بختند که کیتند ان بلند مرتبه که و مرتبه ایشان از
ملا نکه بلند تر است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و طایفه
وحسن و حسین هولو الله علیهم در سر لایزه عرش بودیم و بنیعی اهل میگردیم و ملا نکه
بنیعی ما بنیعی میگردند پیش از آنکه حق تعالی اهل خلق نماید بد و ملا نکه را پس چون
خدا اهل خلق کرد اهل ملا نکه را که بچند کنند برای ادم و او نیکو و ملا را بچند
پس همه ملا نکه بچند کردند مگر اهلین که با او بود از بچند خدا باو خطاب کرد که او را
نیکو نمودی از بچند یا بودی از انها که بلند ترند از آنکه بچند کردند ادم را بنیعی
ان پنج نفر کلام را نام شریف ایشان در سر لایزه عرش نوشتند شد است و در حدیث
معتبر دیگر از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام مقبولت که حق تعالی خلق کرد
محمد را از اولیعی که ان که هر می بود و هر زیر عرش و از نر لایزه ان طبعیت صابر الونین

مسرح

صلوات الله علیه خلق کرد پس دهائی ایشان باین سبب شتافتند بوسی ما و دهائی ما بپایان
پایان ما شدند ما باین پدر خست بفرزند و ما بهتر از برای ایشان و ایشان بهتر از برای ما
ما و رسول خدا صهر است از برای ما از هر کس و ما بهتریم از برای ما از هر کس و عبد معتبر
حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که حق تعالی محمد و علی و ائمه امام از برای
ایشان از نور عظمی خود از پدر پس ایشان در پرتو نور خدا و از شیعه و تقدس میگذشت
و عبادت میگردید پیش از آنکه احدی از خلق را بیافریند و در حدیث معتبر است حضرت
صادق ع منقول است که حق تعالی چهار روز و چهار شب پیش از آنکه سر را خلق و بیافریند
چهار روز ارسال پس آید او را میبندد گفتد باین رسول الله که استدان چهار
نفر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که از ایشان قائم
الحق است که غایب خواهد شد و بعد از غایب شد ظاهر خواهد شد و در جای
اول میبکشد و زمین را از جور و ظلم و ستم پاک خواهد کرد و بعد دهائی معتبر است حضرت
صادق ع منقول است که از حضرت رسول پرسیدند که چه سبب پیشی گرفتن رسول بر پیغمبران
سازمه افضل شدی و حال آنکه بعد از همه مبعوث گردیدید فرمود که نیز از افاضل است پیغمبر
که اقرار کردم پروردگار خود را و اول کسی بودم که جواب گفتم در وقتی که حق تعالی
ایشان را بیخبر از آن گرفت که آنست بر پنج همه که شد علی بن اول پیغمبری بودم که بر آن گفتم
پس سبقت گرفتم بر ایشان در اقرار کردن بخدا و در حدیث معتبر است از حضرت منقول
است که چون حق تعالی او را فریاد و پند کرد ایشان را از خود خویش پس ایشان
خطاب نمود که کجاست پروردگار شما پس اول کسی که حق تعالی رسول خدا و
امیر المؤمنین و امامان و فرزندان ایشان بودند گفتند قوی پروردگار شما

پس علم وین خود را برایشان باز کرد پس ایامی نگه داشت که ایشان عالمات علم شدند
در میان خلق من و علوم مرا از ایشان باید اموخت پس بافرزندان ادم خطاب
فرمود که افراتر نباید از برای خدا پرو و رکاو و از برای این که در هفت سال از برای من
عبادت مایس کنند ای روزگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی نگه فرمود که گواه باشید
ملائکه کنند که گواه شدیم که بگویند فرما ملائکه این غافل بودیم پس حضرت صادی علیه السلام گفت
که ولایت ولایت ملائکه و غیبتان تاکید نمودند در میراث و در وراثت و در حق
بگوی در کتاب اقرار کرد در تاریخ ولایت سیدالارسلان علیه السلام وراثت و ولایت که است
شد خود از عبدالله عباس و جمع از اصحاب که چون حق تعالی خواست که محمد را مطلق
نماید ملائکه گفت که خواهم خلق میان فرم و اول شرافت و فضیلت دم بر جمع خلیف
و از راهترین پیغمبران و چندیان و شیع مروتی که ذات اکبر و پیغمبر و نبیست و
در مزار ایشان قدم پس بنشیند میراث او را و کرمی از هدیه برای که است من و او را
عظیم شمارید برای محقق من پس ملائکه گفتند ای الهما و سید ما بنده کارا برای ای خود
خود اعتراض نیست شنیدیم و اطاعت کردیم پس او کرد حق تعالی جبرئیل و حاملان عرض را
که تربت و لای انحضرت از موضع صریح مقدس او روا شدند و جبرئیل ان تربت را
باستان برد و در وجه سبیل خطه داد تا آنکه با کبریا شد مانند حضرت سفید چرخ و در
انوار انوارهای شرفی هفت و پیمبر و در عرض مکه در سبیل که چون نور و ضیاء از افق
نمودند استقبال کردند و میگفتند که اوستا ابراهیم علی الهی السلام که در این راه از او احسن
خواهیم کرد و از حضرت امیر المؤمنین و روایت کرد که حق تعالی بود و در حق تعالی با او بود و اول
جبری که خلق کرد نور سبیل خود نمود او را از پیش از آنکه ابر و در عرض و سبیل و انوارها

[illegible]

بخت و جلال خود سوختن یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک پیمانافرودم و مرکب تراوشت داردم
ترا دوست من او را دوست دارم و مرکب ترا دشمن نگاردم من او را دشمن دارم پس نور غضب
در نشان شد و شفاع او میداد پس حق تم ازان نور درازنه حجاب بود حجاب قدس
و حجاب عظم و حجاب ذمت و حجاب هیبت و حجاب جود و حجاب رحمت و حجاب ثبوت و حجاب
کبر و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تم ازان نور
نور محمد ترا که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد و معارف هزار سالان در پنج بخت
بتحان العلی الاقل و در حجاب عظمت با توده هزار سال میبخت بتحان عالم الاقتر و آخری و
در حجاب عزت ده هزار سال میبخت بتحان الملک الثانی و در حجاب هیبت نه هزار
سال میبخت بتحان من هو علی لا یستقر و در حجاب جود و رحمت هزار سال میبخت
بتحان یوم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت میبخت بتحان و بی نظیر العظیم
و شش هزار سال در حجاب نبوت میبخت بتحان و بیک و بلا غرة غایب مشهور و در حجاب
کبر با پنج هزار سال میبخت بتحان العظیم الاعظم و در حجاب منزلت چهار هزار سال
بتحان القلی الاکرم و در حجاب رفعت سه هزار سال میبخت بتحان الملک الملک و
و در حجاب سعادت سه هزار سال میبخت بتحان من یزید الاشیاء و الاکرم و
و در حجاب شفاعت هزار سال میبخت بتحان الله و تحلی بتحان الله العظیم پس حق تم
ابراهیم را که نبوت فرمود که حق تم ازان نور یا محمدی بیت در ایاز ابر و در در در ایاز علی
چند بود که بغیر از خدا کسی نمیدانست پس ازان نور بود نور انصاف که فرود و در در ایاز
عرفت و دود در ایاز من و در ایاز شوق و در در ایاز تواضع و در در ایاز نیاز و
در ایاز وفا و در ایاز علم و در در ایاز برهنه گاری و در در ایاز نبشت و در در ایاز

بر او بسیار گریه می بایکند از زمان حقیقت و طبع و جملهای بایکند از مرد
پاک پس آدم گفت پروردگار بایب این مولود شرف و بها و حق را زیاد
کرد ایندی پس حق تعالی از طاعت یکندند آدم خوار از خود و خوار بر او مستول
کرد ایندی چون پیدار شد خوار از خود دید گفت تو گیتی گفت نعم خاکی
مرا از جنت تو آفریده است آدم گفت چه شکست خلقت تو پس حق تعالی و حق
بوی آدم که این کبریا است و تو بنده می و شارا از نعم از برای خانه که نامان
بهشت است پس مرا بایک یا دکنشید و عهد و شای مرا بگوید ای آدم حق
کاری کن خوار از من و مهرش را بده آدم گفت پروردگار مرا و جنت
فرمود که هرگز آن است که صلوته فرستی بر محمد و آل محمد و مرتبه پس دم گفت
پروردگار یا دکنش تو این نعمت این است که تو را پس و شکر کنم تا زنده
پس خوار تو را تو بود و قاضی خداوند عالمیان بود و عقد کشیده حضرت جبرئیل
و کوامان ملائکه مقربان بودند پس ملائکه و عقب آدم می ایستادند آدم گفت
پروردگار یا جبرئیل ملائکه و عقب من می ایستند حق تعالی فرمود برای آنکه نظر
کنند در نور محمد متقی اند علیه و آله که در صلب است آدم گفت پروردگار آن نور
در پیش روی من قرار داده تا ملائکه در پیش روی من بایستند پس ملائکه در پیش روی
آدم صف کشیدند و ایستادند پس آدم از پروردگار خود سوال کرد نور در جانی غایب
شود که آدم نیز تواند دید پس حق تعالی نور حضرت رسالت در آنکشت شهادت
او ظاهر گردانید و نور علی را در آنکشت میانین و نور فاطمه را در آنکشت بعد از آن
و نور حسن را در آنکشت کوچک و نور حسین را در آنکشت مبین و یکتا این

بایب

انوار

انوار از حضرت آدم ساطع بود مانند آفتاب و اسماها و قرین و خوش و گریه و زاری
خلعت و جمال بان انوار روشن گردید و بودند و هرگاه آدم بخیر است که خوار از
کنند او را امر فرمود که در صلبش زد و شکست خدا این نور را روزی تو خواهد کرد
و آن امانت و شایق خداست پس بپوشه آن نور با آدم بود تا خوار باشد
پس آن نور مثل شمع چوین خوار ملائکه نزد خاکی آمدند و او را تهنیت می گفتند
پس چون شیت علیه السلام متولد شد نور محمد صلی الله علیه و آله در جبین او شمع شد
پس جبرئیل علیه السلام پرده در میان خوار و آدم کشید و از دیدن پنهان گردید پس چون
محمد متولد شد نور محمد صلی الله علیه و آله ساطع شد و گفت ای فرزند تو یکند که من از تو
مفارت نمایم پس نزد یکمن پاک من عهد و پیمان از تو میگیرم چنانچه حق تعالی از
من گرفت پس آدم علیه السلام سر خود را بوی آسمان بلند کرد پس خدا چون از
او را میداشت امر فرمود ملائکه را که از ایستادن از تسبیح و تقدیس و با الهای خود
در هم پیچیدند و شرفشند سکنان بهشت از غریبهای خود و سکنان بهشت
در پای بهشت و جاری شدند نه پای بر کهای آن و دیگر کردن کشیدند برای
شیدنندای آدم و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی آدم بگوید چنانچه پس آدم
گفت خداوند اهر نفس بخش روشنی تو روشن مرا آفریدی هرگز که خواستی
سپردی آن نور مقدس را از ان تشریفها و کرامتها دیدم و آن نور مثل شمع
بفرزند من شیت و منوچهرم را و عهد و پیمان از تو میگیرم چنانچه برین کشتی تو را
کو ابر میگیرم بر او پس انداز جانب حق تعالی رسید که ای آدم بپوشه فرزند خود
شیت عهد را که او بگوید جبرئیل و میکائیل و غزرائیل و جبرئیل ملائکه را پس حق تعالی

و صدای

بنویسند و از وی بوی نزار و از وی بوی مشک و از وی بوی الیاس
و از وی بوی عذرا و از وی بوی شام که او را عود الطیب میگویند و نور
رسول صلی الله علیه و آله در روی او ساطع بود بخدی که چون داخل مسجد الحرام
شد کعبه از نور روشن روشن میشد و بپوشه از وی نورش روشن
بوی آسمان بلند میشد و چون از او در شت عاقل متولد شد و کعبه در شت
که نور انبای بوی آسمان ساطع بود پس اهل کعبه از شادمانی این حال عجب کردند
و قبایل عرب از هر کوی کعبه آمدند و کاهنان حرکت آمدند و بها و فضیلت
عشاره گویا شدند و شام نزد هر سنگ و کوهی که میگفتند بقدرت الهی سخن
مرا میدادند و او را ندا میکردند که گفت بل تو را ای شام که درین زود از زیت
تو فرزند ظاهر خواهد شد که اگر امر ترین خلق باشد نزد خدا و شیرترین عالمیان
باشد یعنی محمد که تمام پیغمبران است و چون شام در تاریکی میگفتند روشنی
او هر طرز روشن میکرد و چون هنگام وفات عیسی فرستادند عیسی را
که نور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بسیار و کم کرد و در جمعی بایکند
زمانه مدینه میخیزد پس شام قبول عهد نمود و با دشامان همه از زمین کردند
که در خود را با و دهند و با الهای بسیار برای او میخواستند که شام بپوشه
ایشان را نمی شود و شام هر روز بوی کعبه را میداد و صفت خطوط طواف میکرد
و بپوشه ای کعبه میپوشید و هر که نزد او میآمد او را کرامتی داشت و عیان
با کسوت می بخشید و کسند اطعام میخورد و بر پشتان را محبت خود
میسپارد و قرض صاحبان قرض را داد می نمود و هر که شام بپوشه شام
ادامه نمود و هر که در خانه اش بروی می افتاد و در شت و هرگاه و بپوشه

لایع

بنویسند

یا اطعمای نمود آنقدر یکسید که زیاده ای از برای وحشیان و مرغیان می بردند و
 شیت کرم او با قاق جهان دودید و پادشاهی اهل مکه معظمه را و سلم کردید و کلبید
 های کعبه و آب دادن حاجیان از جازه و زعم و حاجت کعبه و همان داری حاجیان
 و سایر امور کعبه با و رسید و علم ترا و دکان اسماعیل و یونس ابراهیم و نعلین
 شیت و آنکس تر از جازه میراث گرفت پس حاجیان را کرامی میداشت و دفع
 حاجت ایشان مینمود و چون بلالی از بی اطلاع می شد امر میکرد مردم را که جمع
 شوند نزد کعبه پس خطبه میخواند و میگفت ای گروه مردم بدرستی که تمامان پادشاه
 کاخند او و سایر کسان خانه او و بنید و درین موسم زیارت کنندگان خانه خدا را کینند
 و ایشان همانان خدا آیند و همان سر او از زلفت کرامی داشتند از دیگران
 و حق تعالی آنها را مخصوص کرده اند است باین کرامت و بزرگو در حاجیان میگردند
 بسوی شما از کعبه موهو کرد آلوده از هر دره حقی قصد میفرمایند از هر مکان دور
 پس ایشان را میاید کینند و حاجت نمایند و کرامی دارند خدا شما را کرامی دارد
 و منجبت بود که بر توفیق ما لاهی عظیم برای این امر جمیع بیرون را گردند و شام
 حرمهای پادشاه نمیکرد و از آب زمزم بر میگردد برای آشامیدن حاجیان
 و از روزم مقام شریف میکرد و بیاضت ایشان و طعام از جبهه ایشان نقل می
 نمود بسوی شما و عوفات و سلسله در مکه قحطی هر سید و ندا شتند چیز که بیاضت
 حاجیان بکنند شام شریف چند درشت بشام و دستار و در وقت و قیمت
 آنها را تمام صرف حاجیان کرد و او اوازه هست بش تمام عالم رسید و چون
 خبر او بخاشی پادشاه جسته و قیصر روم رسید نامه ها با و نوشتند و بعد از آن
 برای او فرستادند و او استماع نمود که دختر از ایشان بگریه میاید و فرمودی

مستانه

آنقدر علییه و آنرا با ایشان منتقل کرد و زیرا که کاهان و علمای ایشان خبر داده
 بودند که نور محمد در چین است پس اشم قبول کرد و دختر را از بجای آورد و فرمود
 و از فرزندان ذکر و انات هر یک پند فرزندان ذکر رسد و سر و گرد و جوی
 و انات مسعود و رقیه و خلاد و شش بود و با و نور حضرت رسالت علی
 علیه و الدرجین او بود و ازین بسبب پادشاه را نام بود پس شی از شهر بار دور
 خانه کعبه طواف میکرد و تفریح و استهلال از خواب از روی سوال نمود که او را فر
 ندی مدتی کند که نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در او بوده باشد پس باین
 حال او را خواب ریود و در خواب نمیدای باقی را شنید که او را ندا کرد که بر تو
 با و سلمی و دختر عرو که او طاهر و مطهر و پاک و دایم است از کائنات پس هر گاه
 بده و او را خواست کاری ناکند اما او از آن نخواست و از او فرمودی
 روزی خواهد شد که رسید پیغمبران از و بهم آمدند رسید پس اشم ترسان پیدا شد
 و فرزندان هم و برادر خود مطلب را بر کرد و خواب خود را با ایشان نقل کرد پس
 برادرش مطلب گفت ای برادر این نام که بر دی از قبیل بنی النجار است و در
 میان قبیله خود مشهور و مع و وقت نجابت و عفت و کمال حسن و طراوت و جمال
 و قیله او اهل کرم و بیاضت و عفت و کین تو از ایشان در شرافت و نسب نفی
 و جمیع پادشاهان از روی مواهبت تو دارند و اگر الله دین او عاری رخت
 فرما تا ما برویم برای تو خطبه کنیم اشم گفت حاجت بر آورده شود مگر بیعی صاحب
 اشم من خود میخواهم تجارت شام بروم و آن کعبه را در عرض راه خواست کار
 تمام پس تیر فرمود را سار کرده با برادر خود مطلب و پسران خود مشوید

طیعت شد که قبیله بنی النجار در آنجا می بودند چون داخل شد نور محمد صلی الله علیه و آله
 که از چین اشم شایع بود تمام مدینه را روشن کرد و در جمیع خانه های ایشان
 بر تو ای قبیله پس اهل مدینه یکی بسوی ایشان مبارک نمودند و رسیدند که
 کینند شام که هرگز از شما نیکوتر ندیده بودیم در حسن و جمال خصوصاً صاحب بن
 نور لامع که شجاع و خورشید جمال و چهار روشن کرده است مطلب گفت
 ما ایم اهل خانه خدا و ساکنان حرم حق تعالی ما ایم فرزندان لوی بی عاب
 و این برادر من است اشم بن عبد مناف و از برای خواستگاری بسوی
 شما آمده ایم و بنید ایند که این برادر ما را جمیع پادشاهان عالم استماع نمودند
 و از روی مواهبت آن نمودند و ابا کرد و خود رغبت نمود که سلمی را از شما
 طلب نماید و پدر سلمی در میان آن گروه بود پس مبارک نمود و جواب گفت
 شما شایسته انبیا عزت و شرف و سخاوت و تقوت و جود و کرم و آن
 کبر که شما خطبه او میاید و خرمین است و او مالک اختیار خود است و در
 بازمان اکابر قبیله بسوی بی قیافه رفت است و اگر در اینجا توقف میفرمایند شمول
 غایت و کرامت و خواهید بود و اگر بآن سوق تشریف می برید نمی رسیدن
 بگویم که یک ز شما خواست کار او میاید کینند صاحب این نور ساطع
 و شجاع لامع است اندا احرام و معیاج طعام و صاحب جود و اکرام اشم من
 عبد مناف پدر سلمی پی پدایین نسبت بلند پایشیم و سر بر او ج کینند
 و رغبت ما با و زیاده است از رغبت او با و و لیکن چون او مالک اختیار
 خود است با شما برویم بسوی او اکنون فرود آیند ای بهترین زوار و دختر

شکر

قبیل تر از این را با نهایت عزت و کرم تو دگر آورد و با انواع ضیافتها
 و کرامت ممتاز کرد و ایند و شش روز آن سخن و خوشیهای بسیار برای ایشان کینند
 و جمیع اهل مدینه و قبیله و اوس و قبیله خرج برای میاشد و نور جمال اشم بیرون
 آمدند و علمای یهود را چون نظایان نور افتاد چنان در دیده ایشان بیود
 تا رشد زیرا که در تورتیه خواند بودند که نور از علامات پیغمبر آرازا است
 پس از مشاهده این احوال عیول و کریان شدند و عوام ایشان را از انده
 که بب گریه شامت گفتند این علامات کسی است که بزودی ظاهر شود
 و شما بریز و ملائکه او را در جنگ مدد کنند و در کتبهای نام او مانی است
 و این نور است که ظاهر شده است پس سایر یهود از استماع این خبر کریان
 شدند و یکی کینه اشم را در سینه خود جادادند و آن روز غرم بر اطفال نوران
 حضرت کردند و چون روز دیگر جمیع طالع شد اشم اصحاب خود را امر نمود
 که جامهای فاخر بوشیند خود را در سر گذارند و زلفا و در بر کردند و علم را
 را بلند کردند و اشم در میان گرفتند مانند ماه در میان ستاره ها و غلایها
 در پیش و استماع و شتم و رعیت روان گردیدند و باین تمییزه و بازاری
 قیام شدند و پدر سلمی و اکابر قوم او با جمعی از یهودان در خدمت ایشان
 روان شدند و چون نزدیک آن بازار رسیدند مردم شهر با و بوادی
 از نزدیک و دور در آن بازار را فرستادند و بوی دشت از کارهای خود
 برداشته حیران حال اشم گردیدند و هر طرف بسوی ایشان دویدند و
 سلمی در میان آن گروه ایستاده و محو حال اشم گردید بود ناگاه پدرش آمد

این

و گفت بشارت میدهم تو را بام که منورست سرور و شادی و غرور و غایت
ابدر است از برای تو گفت آن بشارت چیست گفت ای سهراب این آفتاب
این غرور است و کرامت که مشاهده مرغی بجز سحر است تو
آمده است و در آفاق جهان کرم و سخاوت و غفلت و کنایت و غفلت
پس سحر و غایت جبار و از پند گردانید و پند از غلغله کلام او رسد و شود
فهمید پس ما شتم در کنار خیمه از حیرت سرخ بر پا کرده و سربازان در آن زده اند
و چون در خیمه خود قرار گرفت اهل سوق از هر سو به او دایان جمع شدند و تحقیق
احوال ایشان گردیدند و بعد از اطلاع بر حقیقت حال نایب و خند در گاه و گاه
ایشان منتقل شد زیرا که سهراب در حسن و جمال و غفلت و ادب و حسن خلق و کمال
نازده زمان و یگانگی دوران بود پس ایشان بصورت مرد پیر شمشیر شد
نزد سهراب و گفت من از اصحاب ما شتم ام و از برای نصیحت و خیر خواهی تو
آمده ام این مرد که در حسن و جمال این مرتبه دارد که مشاهده کردی و یکی یار
که رغبت است بر زنان و زنی را که یار دوست میدارد و زیاده از دوماه
نگاه میدارد و زمان بسیار خواسته و طلاق گفته است و او را در جنگها شجاعیست
و ترسان است و بسیار جبار است گفت اگر چنانچه در حق او یکی یار است باشد
اگر قلعه ای خیر را برای من بر از طلا و نقره کند ما و رغبت نخواهم کرد پس پس
لغین آید و او را رشده و بصورت دیگر از اصحاب ما شتم منتقل شد و نزد سهراب آمد
با زبانه آن افسانه با روی دیگر بر او خواند و با زبانه مقصود شد
و آن آگاه دلب را عاده نمود و چون بدید و او آمد او را طول و غلغله یافت

۱۴۲

بر سهراب ای سهراب از هر سو که میخواستی و سرور و شادی و غرور و غایت
ابدری تو را میسر گردیده است سهراب ای پند و پند و پند و پند و پند و پند
بر آن نادر و دغلاقی بسیار میگوید و ترسان است در جنگها با رجون این سخن شنیده
خندید و گفت و اندای سهراب این مرد و چپک این صفات که ذکر کردی نصف
نیت خود و کرم او مثل میزند و از بسیار طعام که بهمانان خورانیده و از نو
کشت و استخوان که از برای ایشان شکسته او را ما شتم نایب آمده و هرگز نایب را طلاق
گفته است و در شجاعت و بسالت مشهور آفاق است در خوش روی و خوش بخت
تقلید خودند ارد و البته آنکه این سخن را شنیده است شيطان بوده است و چون روز
دیگر سهراب را دید از رخت آن نور که در چین بین او بود بپا شد و رو به سهراب
افروست که فردا مرا خواستگار کن و هر مهر که از تو بطلند و غایب کن کن من تو را
مسعدت بینم از مال خود پس روز دیگر ما شتم با اصحاب که از خود بخندید پس
آمدند ما شتم و مطلب و سهراب ایشان را در مجلس نشاندند و جمع اهل مجلس از
حیرت حال ما شتم نظار روی بریندا شدند پس مطلب سخن آمد و گفت ای اهل
و کرامت و فضل و غفلت ما ایم اهل بیت اندا لحرام و صاحبان شاعر عظام و بی
ما شتم شتابان و ایت نام و خود میداند شرف بزرگاری ما و بر شتابان
نور با هر چندی حق الله علیه که حق تعالی آنرا بخشود ما گردانیده است و ما
ایم فرزندان لوی بن غالب و آن نور از آدم فرود آمده است تا اینکه به ما
عبد شرف رسید و از او برادر ما شتم منتقل گردید که است و چون آن لغت را پس
خاموش شده و آمده ایم و از برای او فرزندان کرامی را خواستگار می کنیم پس عروسی

بهر

سهراب گفت که از برای تمام تحت و اکرام و اجابت و اعظام با قبول کردم
خطبه ترا و اجابت نمودم دعوت شما و لیکن ما چار است از غل کردن عادت قدیم
که هر گران برای این امر می توان معین دارید و اگر عادت قدیم در میان ما بود
من اظهار این میگویم مطلب گفت ما ندانم سیه چشم مورای تا میسر نیست پس
ایشان انچه حصار مجلس بود که سهراب و نیز پدر سهراب و گفت مهر را زیاد کن پدر سهراب
گفت ای بزرگواران قدر و قدر ما تر و خا همین بود مطلب گفت بهر ارمقال طلائیر
میدهم باز ایلین اشاره بوی پدر سهراب کرد که طلب کن زیادته مهر را پدر سهراب گفت ای
جوان تقصیر کردی مطلب گفت بخیر و از بجز و ده جاده سفید مصر و ده جاده عراقی اضافه
کردم باز شيطان امر زیادتی کرد پدر سهراب گفت نزدیک آمدید و احسان کردید باز کرم
نما مطلب گفت چنانچه برای خدمت ایشان میدهم باز شيطان امر زیادتی کرد پدر
سهراب گفت ای جوان هر چه میدهم باز بشمار میگرد مطلب گفت پنج اوقیه و شش
و پنج قهقهه کافور اضافه کردم آری انی میشد باز شيطان بیخوارت کرد و سهراب
پدر سهراب را زد و گفت ای پسر چه صمیم و در شو که مرا درین مجلس خجالت دادی پس
مطلب نیز او را زخم کرد و از خیمه بیرون کردند و بهر آن نیز با انده و شتاب
گرفتند پس سر کرده بهر آن با پدر سهراب گفت که این مرد بهر حکم ترین و انایان شام
و عراق است چرا از تن پیرا و پیران بیروی و ما را انی نیشویم که دختر خود را بیغی که
از اهل بلاد نیست تنویر نماند پس چهار صد نفر از بهر آن که حاضر بودند شمشیر
کشیدند مطلب بر سر کرده بهر آن آورد و ما شتم بر ایلین لعین حاکم کرد و ایلین
گرفت و ما شتم باور رسید و او را گرفته شد و در زمین ندین نور حضرت دست

گفتند و در این راه بهر آن که در این راه

پناه جسته الله علیه و الله بر تو سپید و نوره زد و مانند بادی از زیر بر است ما شتم رفت
و چون ما شتم بوی مطلب نظر کرد و دید که رئیس یهود از آن بدو نیم کرده است و ما شتم
و اصحاب او را از یهود را کشند و چون خبر بدیدند رسیدند مردان و زنان
با آن طایفه و دویدند و چون ایشان را دیدند گفتند و در بهر نیت نهادند و عادت
یهود و شتابان حضرت رسول هم حکم تر شد پس ما شتم گفت که ما قبول جواب من ظاهر شد
و پدر سهراب ما شتم و مطلب که شمس نموده است از ایشان بر داری و شادی را
باند و میقل و سهراب پس ما شتم بخیمه خود مراجعت نمود و سهراب و یارین میگرد و خیمه
خاموش را طعام نمودند و پدر سهراب نیز و دختر او و گفت شعی عفت ما شتم را مشاهده نمودی که
من از او انچه میگویم کی ازینها را زنده میگذشت سهراب گفت ای پدر میگرد و از آن
میدانم که این و از علامت لایمان بر داری پس پدر سهراب نیز و اهل حرم آمد و گفت ای بزرگواران
پدر سهراب که آید و یکبار از اینها بیرون کنید و در حرم نهاده است و از شعی
چیز تو ندانم مطلب گفت که گفته ایم باز نایب میدهم و در کوه بوی ما شتم و گفت
ای برادر با که کشم را انی شدی گفت بی پس با یکدیگر مصافقه کردند و پدر سهراب را و غیر
و کافور و از آن بر ما شتم و مطلب و سایر اصحاب خیار ایشان شاکر و دلچسپ کردند
و بوی مدینه مراجعت نمودند و در مدینه زفاف آن عروسی بخت با آن و نصف
کرامت و عفاف تحقیق شد و بعد از تحقیق اقامت و مشاهده اخلاق پسندیده آن پدر
سهراب از ما شتم بخت مهر گرفته بود با انصاف آن روز که در دره ان شتاب و در شتاب
چهار روزه طایفه مطلب در مدینه رحم طاهر سهراب شد و نور حق تعالی
و آن از چنین کین سهراب شد و اهل نرب سهراب برای آن کرامت عظیم

گفتند و از آن نور از هر حسن و طراوت آن بگذرد که هر مضاعف کردید زمان در پیش
بده جمال او را کردند و از نور و نوا و حیران میمانند و هر سنگی که در پیش
که میگرفت او را بخت و سلام و اگر آن نیست اگر ام میبندد و بپوشد از جانب
راست خود تا ندیده بشیند که السلام علیک یا خیر البشر و این غریب بهاشم
نقل میکرد و از قوم خود با هم میبندد و میبندد که نشادی ندا کرد و اگر بشارت با تو
را که خدا بخواهد از این داشت فرزند می که بهر این شهر با تو میبندد است چون سراسر این
نداشتید دیگر نگذاشت که ما شتم با و نزدیکی کند و ما شتم خیز و روزی هر بعد از آن در
مدینه اند و در این کرد و سر را و گفت ای سیر تو سپردم اما نمی را که حق تعالی بادم
و آدم بشت سپرد و بپوشد اگر بدین این نور پس را بپوشد که می سپرده اند تا
اینکه این نور بزرگوار بر ما رسیده و کرامت ما بسبب این مضاعف کردید و اکنون
آن نور را با هم میبندد و در آن نور و عهد و پیمان از تو میگیرم که آن را حرام است و
محافظت نمایی و اگر در پیش من آن فرزند بپوشد باید که نزد تو از دیده گزینی
و از جان و زنده بگذری تر باشد و اگر تو این چنان کن که دیده بر او نیفتد که حاکم
سد این و دشمنان او پس را از خصوصیات خود آن که عداوت ایشان در اول
امضا هر شد و اگر از این سفر بگردم و خبر وفات من تو رسد باید که در محفلت
و کرامت او تقییر نمایی و چون بهین بشاب برسد او را بجزم خدا بر گردانید
و او را از حقایق او دور نگذاری که خدا خانه عزت و نصرت ما است سطر
گفت سخنان خود را شنیدیم و بپایان قبول کردم و در آن از ذکر مفا رقت خود بجز
آوردی و از خداوند عظیم سوال مرغی که تو را برادر بر سر گردانیدن پیش شتم

و

با برادر خود و سایر اقارب بیرون آمد و بیشتر و بسوی ایشان را کرد و ایند و گفت
ای برادران و خویشان مرا که راهیست که بپس را از آن چاره میت و من
از شما غایب میوم و مندم ام که بسوی شما میگردم یا نه و شما را و میت میگویم که با یکدیگر
متفق باشند و از یکدیگر جدا نشوند که در وقت نداشت و خواهر را را میگوید و در زیاده
آن و غیر ایشان و دشمنان در عزت و دولت شایع میکنند و برادر من مطلب
را خفته خود میگویم بر آن که او عزیز ترین خلق است و اگر وقت مرا بپوشد و او را بپوشد
خود و ایند و بگوید که بپوشد و مقایسه منم و علم جدا تر از او آنچه از کرامت ایشان
است با رسیده است با و تقییم نمایند و در وسعادت مندم میگوید و دیگر وصیت
میگویم شما را در حق فرزند می که در رحم سرت که او را شایسته عظیم و رتبه بزرگ خواهد بود
پس در هیچ باب مخالفت قول من نکنند ایشان گفتند شنیدیم گفتا ز تو را و اطاعت
کردیم فرموده تو را و لیکن دلهای را با وسایت خود شکستی پس ما شتم بجا بشت شوم
شد و چون مقصد خود رسید و مشاع خود را فروخت و اشد و سب خیر و محبت با
برای سیر تحویل کرد و چون خواست که بجا بشت مدینه سر گذارد و او را و او را
از رفیقان باز ماند و در روز دیگر مرض را و میگویند شد پس بر رفقا و خدایان و
طایفه از آن خود گفت که علامات مرگ در خود شده می نام و گویم مرا از این در
را می نیست بر گردید بسوی تو چون مدینه رسید سلام مرا بپوشد و بر سر بپوشد و او را
تغییرت بگوید و در باب فرزند من با و وصیت نمایند که من غنی ایشان را فرزند
ندارم پس بعد از دو روز که آن را موت بر او ظاهر گردید و عا کر را محال نداد
موت را رسید و فرمود که مرا بنشیند و دواتی و کاغذی طلبید و بعد از نام خراب شد

و

ایزدی نوشت که این نام است که از منده و لیلی نوشته است در وقتی که زمان
مولای او رسیده بود که با بر سر نه و از نشانی و نیامی نشانی عقی
آیا بعد از نامه را نوشتم در هنگام که جان در کشاکش مرگ بود و بپس را از آن
گریزی نیست و احوال خود را برای ما و شما و در میان خود با صوفیه قیامت
نمایند و آن که که از خدا و در آن نور و نوا و اوست و عزت و نزد اوست یعنی ما
فراموش کنید و وصیت میکنم شما را با حرام فرزند او در رعایت حق او و فرزند
ندان مرا سلام برسانید و سلام مرا بپوشد و بپوشد که آه من از قرب
و وصال او میرنشدم و بدیدم فرزند و بلند خود و هر مندم و دیدم و وصیت
خدا بر ما و تا روز قیامت پس نامه را بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
سپرد و گفت مرا بخوانید چون خوانید نظر بسوی آسمان افکند و گفت بعد از
کن ای رسول پروردگار من حق نور مصطفی که من حایل آن بودم چون این را
گفت با سانی بپایان رحلت نمود و گویا چرا می بود و خواش شد پس این نجاب
را تجیز و تغیل و تغیل نمودند و در غره شام آن محدث که نام و انعام را در حق یافتند
و بجانب مکه روان شدند و چون به مدینه رسیدند صلیب را و اما شام میگردند
از استماع این صدای وحشت افزا از آن مردان مدینه از خانه بیرون
دویدند و سوار و بر و خویشان جامه بپوشد و سوار فریاد برآوردند که و اما شام که در وقت
از موت تو در مدینه خواهد بود بعد از آن چرا می فرزند می که او را ندیدی و دیده او را
نچیدی پس سیر بشیر ما شتم را کشید و دشمنان و اسبان او را پی کرد و قیمت هر
افزاد خود تقییم کرد و با وصی ما شتم گفت که مطلب را از این دعا برسان کن من در

و

عبد برادر تو شتم و مردان بعد از آن بمن حرامند چون غلامان و اموال ما شتم بپوشد
رسیدند زنان که بپوشد و بر ایشان که در کجا بنشیند و درین و آسمانها و زمین بر ایشان
کریستند و وصیت نامه ما شتم را کشیدند و وصیت ایشان تا زنده شد و وصیت
او مطلب را ریش و بشوئی خود گردانیدند و علم اکرم تر از و بگوید که بپوشد و
سقایه نزم و رفاده حاجان و کان اسمعیل و تغیل شیت و پیراهن ابراهیم و
اکشته نوح و سایر حکام انبیا علیهم السلام که در دست ایشان بود و بعد از مطلب شیت
نمودند و چون هنگام وضع حمل سر شد الم که زن را می باشد تا که صدای باقی را شنیدند
که ای زینت زنان بی التجار پروردگار فرزندت بیا و بر از دیده نظار کنان او را
مستور دار که اهل جمع اقطار از وسعادت مندم گردند چون صدای مفا و بر شنیدند
ا را بشت و برادر را او بخت و کسی را از حال خود مطلع نکرادند پس ناگاه و بدید
حاجی از نور بر در شد از زمین تا آسمان تا شایمین نزد او بنشیند پس شیت شد
مستور شد و نور تجدی منی الله علیه و آله از وسط کمرش در ساعت خندید و بپوشد و
چون او را بر گرفت بسوی مدینه در سر او دید و این بسبب شیت الحمد نام گردید و
ولادت خود را پنهان کرد تا یکماه کسی بر ولادت او مطلع نشد و بعد از یکماه که قول
و زمان اقارب او مطلع شدند و وصیت او انداختند از غریب احوال آن بود
و شجب شدند و چون دو ماه شد برآه افتاد و مردان که او را میدیدن از
اندوه میزدند و شتاب می شدند زیرا که میداشتند که آن نوکر که از وسط است
نویسنده است که ایشان را خواهد کشت و دینهای ایشان را بر طرف خواهد کرد و چون
سال از غریب او گذشت جوایز شد در نهایت قوت و شجاعت و دولت و بار

و

که ولادت آن حضرت در وقتی شد که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود و در آن
کینه او در بطنی خراب گشته و کارهای منجلی عذاب شده و در روز ولادت
زوال و بروایت دیگر نزدیک طلوع فجر بود پس از بیست و چهار سال و دوازده شب
در تمام شش و نیم روز محمد مصطفی در منزل عبدالمطلب ولادت آن حضرت
در کوهی معتدله شد و در شعب ابی طالب در خانه حبیب و زنی که کسی که داخل خانه
نشده و غیره از آن خانه بیرون انداخت و از آنجا بعد کرد که مردم در آن خانه گنبد
تمام شده و کلامی که با و در عین روز ولادت تفسیر فرموده و موافق خبری است که مخالف
پایان کرده است و در کتاب الله و قرآن گفته است که در آن حضرت نور طبع
بیچ روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول شد بعد از آنجا و پنج روز از آنجا که اصحاب قبل با چهل
پنج روز بعد از آن یا شصت فصل بعد از آن و بعضی گفته اند و دهان روز بود و او شاهر
است که در دهان سال بود و عاقل گفته اند که در روز دوشنبه بود و گویند که بیست سال
از پادشاهی انوشیروان مانده بود و بعضی گفته اند که در زمان پادشاهی هر مهر رزند
و انوشیروان بود و بعضی گفته اند که در سال الف که انوشیروان گفته
بود و مؤید این قول است آن روایت مشهور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که من تولد ششم روزمان پادشاه عادل که موافق مشهور است بیستم شب طلوع رومی بود و بعضی
گویند که عرو با بیستم یا بیست و بیستم نسیان رومی بود و هفدهم رماه قوس بود و غیره از
شمار قمر طالع بود و در بعضی گفته است که طالع ولادت آن حضرت در چه بیستم جدی بود
و رحل و شتر در عقب بود و در خر و در خانه خنجر بود و در حال آفتاب در شرف بود
و در حال در هر دو حرکت بود و در شرف و عطار در هر دو حرکت بود و در هر دو اول نیز آن

از مخالفت تو برستم و چاره دلت نه نمود از قول نام و اگر دغمت زبانی می برم و اگر نه بر کلام
پس سر کسرت و گفت خواهش ترا بر خواهش خود اختیار کردم و بی ضرورت و در دنیا
رفت ترا بر خود گذاشتم پس مرا فراموش کن و جز خود را از من نماند و اگر در رفت
و دو و پنج بود و مطلب گفت که ای فرزند عید منافا ای که برادرش پس بر پوینج
بودی تو تسلیم کردم پس و را مخالفت نام چون هنگام ترویج او شود نزدیک من است او باشد
در عزت و نجابت و شرف تحصیل کن مطلب گفت ای کبریا بر تو کار کردم کردی و احسان
نمودی و داننده ای حق ترا فراموش نخواهم کرد پس مطلب شیدا را رقیق خود نمود و بجانب
مکه میبرد و چون آفتاب به جل شیدا از درای مکه طلوع شد پرتو نور از او گویهای مکه گوی
نماید و آن روشنی موجب حیرت اهل مکه گردید و از خانه ها بیرون میشتافتند و چون مطلب
را دیدند بر سپیدند که این کسیت که با خود آورده برای معصیت گفت که بنده هست پس
باین یک شیدا را عید المطلب نامیدند پس و را نجانه آورد و دیدی که امر او را بجای داشت و غم
از نور او تجب می نمود و نمیدانستند که او عید حضرت رسول الله علیه و آله خواهد بود پس اهل
در میان قریش عظیم شد و در هر اهر از در کتبی می نامتند و در هر هیئت و طایفه با او
می بر میزدند و هر چند و شدت متوسل میور حضرت رسول صلی الله علیه و آله می شدند و در آن
وقع آن شده اید از ایشان می نمود و معجزات با هرات از آن نور ظاهر گردید و
در میان تاریخ ولادت با سعادت آنحضرت هست پس بدانکه اجماع علای امامیه
استعد است بر آنکه ولادت با سعادت آن حضرت در هجدهم ماه ربیع الاول شده و آن
مخالفان در دو روز هجدهم اند و در آن مخالفان در هجدهم یکدیگر را مژغور می نمایند
شاید از ایشان گفته اند که در ماه مبارک رمضان و آمدن شد و تحقیق بنوعی که گفته است

وَاللَّهُ

عبدالطلب گفت ای اهل اوطا ای کجاست که بخوان که بازرگان شود تو باشی پس او گفت
بیست و سه روز است که این حرف را می شنیدم و میگفت و امید داشت
از اقامت این بود و آنکه ظاهر آنست که اینچنان تعیش این روزها باشد
این شهر را خوب و دوست کرده است که چون برآشوبد و تو را حکم از او خواهد حکم
تو هم ظاهر شد و در آنوقت تو این علم و در آن کجایان را می شنیدم و میگفت
چگونه ایان می آید و حال آنکه در این ظاهر شده است زیرا که او گفته است
که من علمم بخیران ام و این را و دروغ می دانم زیرا که در حال تو گفته است که هر که
متولد شدی باید بخیر باشد پس ای در حکما که با تو جواب گفت که سید ام که دوست
گوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع او شتری و عطارد و زهره و مریخ نبشت
و هر نزدی که با آن طالع متولد شود باید جهان ساعت بیزد و اگر مانند البته در روز
و نیم پیر و آن چهره آن طالع متولد شد و شست و سه سال از غلای کرد و این طالع
سایر اجزای اوست پس او را کرد و سه سال شد و مامون او را از زنده او و ما
شاه او نام کرد پس نظری شتری علامت علم و حکمت و زیر یک و فطنت و سیاست و ریاست
آن حضرت بود و تو عطارد را نشان لطافت و ظرافت و ملاحت و فصاحت و حلاوت
اوست و نظری زهره و دلیل میاحت و شادای و بیاضت و حسن و طیب و جمال و غنیم
و دلالت اوست و نظری مریخ و دلالت میکند بر شجاعت و جلاوت و قتال و تیر و غلبه
و چنانچه آن حضرت پس حق تعالی جمع کرد در آن حضرت جمیع طالع را و بعضی از
سجنان گفته اند که طالع و دلالت نشان سبزه و نیز آنست و طالع حضرت رسول صلی الله
علیه و آله میزبان بود و بعضی گفته اند که طالع آن حضرت سبزه را می خورد و این را

بود و اس در جزا بود و رب در توس بود خانه خودش نشسته پس حرفت آنجا را
بقتیل بن ابی طالب بخشید و عقیل را از درخت مجرب بوف برادر حجاج و او را در خانه
خود کرد و چون زمان آمدن شد خضران را و در آنجا ندانیدند که از خانه حنین بکوش
و بسجده کرد و الحال بر همان حالت باقیست و مردم بر زیارت میزدند و این باویدر آنجا گفته
است که عیسی علیه السلام در آن حرفت با و در شب همه پیچید ماه جمادی الاخر بود و این باویدر
استند بقبر روایت کرده است از ابو طالب علیه السلام که بعد از الطب عیسی علیه السلام در حجر
اسمعیل خوابیده بود و نام خواب عیسی دیدم و در خواستم و در را یکی از گاهنان مرا دید
که میزد و میوای بر او رستم متحرک است چون آن را بغیر دامن مشاهده نمود گفتم چه شو کرد
عزیز که گفت چنین تغییر کرده است یا خداوند تعالی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
من شب در حجر خوابیده بودم و در خواب دیدم که درخت از پشت من روید و چندان
بلند کرد که سرش با آسمان رسید و شاخهایش غریب و منفرقا گرفت و نور از آن درخت
بماصلع کردید که بشاد در باران تاب بود و عجب و چرا دیدم که سجده میکردند بر آن درخت
و بیکصد غلظت و نورانی در نمایا بود و گروهی از قریش میخواستند آن درخت را بکنند
و چون نزدیک میفتمد خوانند از هر کسی بگو و بگویند که ما را ایشان را میخواست و پشیمان
است از آنکه بکنند و دیدم ای ایشان را میخواست پس دست بکنند کردم که گشتی از شاخهای آن
را بگیرم و آنرا در آن درخت را بگویم که ترا از آن بگویم که درخت از من است و من را
از آن که در آن گفتم به ایشان از آن که در آن گفتم به من پس هر سال که
خواب بر اید چون که از این خواب را شنیدند گفتن متعجب است و گفت اگر از شماست
از منب تو تر نمیروی پس خواهند آمد که مالک مغرب و مشرق کرد و بغیر تو پس

در درخت داشت که گویند میگفت که محمد گرفت کینه ای نصرت و دوستی و خبر این
 خبر را که آمد و آنکه از آن بدید من چنان که در دنیا در مرتبه اول و دایمی و یک شصت
 که بود داشت محمد را بشرق و مغرب و عرض کند او را بر دو جانب این جن و انس و مغان
 و ملکان و عطا کند با صفای آدم و وقت نوح و وقت ابراهیم و زبان اسمعیل و
 جمال یوسف و بشارت یعقوب و صفای داود و زرد چوبی و کرم عیسی صلوات الله علیهم
 را چون اگر شود حدیثی رسیدی می دم که در درخت او در و پس بر یکم چیده اند و شنید
 گویند میگفت که محمد هیچ دنیا را بر تصرف صرف خود گرفت پس چنانکه او را در تصرف او
 داخل شد و سه نفر دیدم که از نو بر مغان رسیدند که گویند خورشید از روی ایشان طالع
 بود در درخت یکی ابرق بود از زعفران و دیگری در درخت دیگری طشتی بود از زرد سبزه
 و آن طشت چهار جانب داشت و هر جانب مراد برید منسوب که گرفت و در درخت
 سیم چریغی بود چپ و پس او را کشید و آنکه از زبان آن بیرون آورد که شاهرخ
 دیدار این سیکر پس آن حضرت را گفت بر تیرت با آن بی که در ابرق بود پس
 بر میان دو کف او زد که نقش گرفت و با او سخن گفت و حضرت جواب او گفت
 پس آنکه از آن دعا کرد و هر یک از آن سه نفر از میان مال خود گرفتند و آنکه از آن دعا
 کرد و رفوان خان را بهشت بود پس روان شد و جانب آن حضرت طشت شد و
 گفت بشارتی را ترا می آید غریب دنیا و آخرت و بلند دیگر روایت کرده است که
 در مطلب در شب ولادت آن جناب نزدیک کعبه خوابیده بود و ناگاه دید که خانه
 را به طبعه انکاش از زمین کشیده شد و بجانب مقام ابراهیم چیده آمد پس در آن شد
 چنانکه گفت الله اکبر برود کار محمد مصطفی و پروردگار من الخائ پاک گردانیدی مرا از این جن

مکه قمرای بصری و اطراف آنرا از اشام و یزد و قمرای سرخ من و لواهی آنرا و قمرای سفید
اصطفا یارس و دوا ایلا زایدند و در رتب ولادت آن حضرت دنیا و دوش شد اما
جنت و انوار خورشیدین بر سینه او گذشت و درین امر غیبی حادث شده است و
علامه را که دیدند که زود می آمدند و بالا میرفتند بی فرج و تیغ و قدیس خدا را که در دستا
و لا حرکت آمدند و در میان جمیع کبریا می نشستند و اینها جمیع معانی ولادت آن حضرت بود
و ایس لعین خواست که با سلطان رود و بسبب این غریب که مشاهده کرد و زیور که او را
جای بود در اسکان سیم که او و سایر شیاطین کوش میدادند لیکن علامه چون رفتند
که صحبت و اقرباء اعلام کنند ایشان را نیز برای شهاب را ندید برای ولادت و اینچنین
حضرت و این باب و غیره و روایت کرده اند که در رتب ولادت قرین انوار است
حضرت رسالت پناه پیغمبر علیه السلام بر زید ایوان کبر و چهارده لنگه آتش روایت
و دریاچه سازه و زورفت و آتش فارس که می برستیدند خاموش شد و اقامت
علای فارس در خواب دید که شری صبحی خدایسمان عربی را می کشیدند اما که
از جمل کششند و در بلاد غم خنتر شدند چون کسی این احوال غیر را مشاهده نمود
بسیار برسد که داشت و بر تخت خود نشست و امر داد ارکان دولت خود را جمع کرد و
ایشان را خبر داد و با کینه بدید و در آشنای انجیل نامه رسیدن شمل بر رخا خوش شدند
آنکه که در فارس فرموده که سر مغضوب شده و عالم ایشان گفت ای پادشاه
من نیز خواب غمخیز دیده ام و خواب خود را فضل کرد پادشاه گفت این خواب
تغییرش چیست گفت تغییر حادثی باید در ناز مجرب و افع شده باشد
پس کسی را نامه بنحان بن المنذر پادشاه عرب نوشت که عالم را از علای عرب

۱۲۰۰

وكتفه

برای من دوایه و تسبیح و تائید و برای شما تسبیح که از شما میسر
یکی از اصحاب بخواست که دوایت بسیار در عید العید که هر که در این دو
هدایان یکدیگر بر بر و عادت است و اما کتاب خداست پس اشخاص کردند
مدرسان خان بود بعضی گفتند که قول قرآن است و بعضی گفتند که قول رسول
خدا صلی الله علیه و آله است و گفتند در چنین حال چگونه خلافت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بر شما پس باز دیگر پرسیدند که آیا پیامبر را میخواست کردی یا رسول الله
فرمود که بعد ازین سخنان که از شما شنیدم مرا با آن حاجتی بآن نیست و لیکن به
صفت یکیم تا اگر اهل بیت من سلوگیند و درویشان گردانند و ایشان
برخواستند **از حدیث** که این حدیث در کتاب و تفسیر صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب
معتبره اهل سنت مذکور است بطریق متعدد و چنین روایت کرده اند ایشان ازین
عباس که او کسیت افتد که آب دیده اش سنگین و سجده را ترک و میگفت که در آن
وجه روح پنبه روزی که در رسول خدا قطعید و الله اشهد شد و گفت یا ورم در آن
کشتی تا نبوی بخرای تا گنبد که که انشود بعد از آن هر کس نیز از عکس در این و نه
و از نو که نرسد در حضور پیغمبر خود پس عرف گفت که رسول خدا هدایان و بر وایت بکر
گفت که در در و او عادت شد و نه و اما قرآن هست بست و اما کتاب خدا پس
اشخاص کردند اهل آن خانه و بایکدیگر خامه کردند بعضی گفتند یا ورم تا نبوی رسول خدا
صلی الله علیه و آله برای آنکه یک بعد از آن که انشود بعضی گفتند که قول رسول است
چون آنرا بحدیث و اشخاص پادشاهان نیز از حضرت و گفتند و فرمود که هرگز به
از پیش من این عباس میگفت که در ترین معیبه آن بود که مانع شدند

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان آنکه آن کتاب را از برای ایشان بنویسید
اسلامی را بنویسید و آنرا که بلند گردن یا غر یا بعد از این حدیث که بعد از آن
کرده اند هیچ عاقل را محال آنست که شک کند و ذکر فرمود که کسی که در مسلمانان
از قبایل عجمی خواهد بود که وقت است و کسی مانع وقت او نشود و مردم بر او تعجب
نمایند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد که بگوید که صلوات علی جمیع امت و آنرا که با او
او شود و در میان آن حضرت آرزو کند و نبی بدانان حضرت و دیگران خواهد
بود حال او و حال آنکه حق تعالی بگوید که یطیع عن الهوی ان هو الا و حی
یعنی من میگوید آن حضرت از خواست نفس خود نیست و در کمالی که او را رسانده
و بیغیر و بیکیا که در دست خدا و اول او را خدا تعالی کند یا نکرده و بیافرین
و کدام آنرا از این بدتر می باشد که غیر آن را بر کار او رفقت و همراهی را چون پست
که نزدیک رفیقان او شده است و در کفری از او متصرفیت کنهای خود را ظاهر کند
و در حق اطاعت او بر دارد و هر چند که در کتاب اسماء برون و در زبان نمرود و
که در کتاب و تخم چار و در کتب با او و جیم اعانت کند بر او اگر بگوید او
خلافت امیر المومنین و انحرار کرد و در همه احوال خدمت اند که عرض ایشان
است که بعد از آن حضرت اشقام او را از اهل بیت او بکشند پس لعنت خدا و
سول بر ایشان باد و هر چه که ایشان را مسلمان داند و هر که درین ایشان توفیق نماند
و فیصل این سخن در محل خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس طاهوس
رضی الله عنه در کتاب طرف از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است
که چون مرین حضرت رحلت یافت از حدید و از سنگین شد حضرت امیر المومنین

خور و در دمان

جدا آید و آنرا علی بن ابیطالب و سر مبارک آن حضرت که داشت و در پیش کردید چون آنرا
نارنگند عایشه بیرون رفت و عمر گفت که برادر مردم را هرگز سر نکند ابو بکر در
قوا لی است همانا کرد لی عایشه گفت راست میگوید و یکسایه پیش من عیسی است نه
دست و در چشم که مردم گذا اند و او که نگردد و بر او زخمی نکند که او را بد
چشم بایستد من او را ندیده ام و نمیگویم و نیز اگر مردم کسی مخالفت نماید با آنکه خود پیش است
و مکان ندارد که برگردد و علی مشغول است درین حالت الزام فرات فرماید
و دست غیبت است باید که پیش از آنکه او پیش بر آید ابو بکر با مردم نماند زیرا که
اگر پیش آید علی را بنی زهر انداخته و کشته اند و کسی که پیش بر آید با زیاده عیسی در
آخر سخن گفت القوه القوه علی ابو بکر میگوید که با مردم نماند که اول مردم آکار که
گردد و گفت من با مردم رسالت آمده ام که با شما از منم و نیز یک عراب رفت و فرمود
که گفت ابو بکر حضرت رسالت ختم گشته و خبر نازید پس گفت ابو بکر در دست که با مردم
نماند گفت آنرا و شد و عباس را طیب و بدایت و گفت عباس پس عباس را بدایت
بود و پیش او بدایت و بکر بدایت علی انداخت و پای مبارک خود را بر زمین کشید
تا نزدیک عباس رسید و ابو بکر را در گردن داشت با مردم نماند که در پس امر کرد او را
برداشتند و بر زمین نشاند و بعد از آن دیگر بر زمین رفت و ازین جهت خود را خیم
اهل مدینه از مهاجران و انصار برای او را یک نمایان و ازین پس مردم را علی بن ابیطالب
حق و خزان از جمله مسجد و دیدند و مردان و زنان یکسر بستند و تعان بر آوردند
و ناله و خود کرد گفتد و بعضی و او و ایلا و بعضی آنرا میگفتند و آن حضرت با و از عیسی
خیمه میخواند و کاوا از ناله ساعتی ساکت می شد و با شروع خطبه میکرد پس در

آشنای خطبه بنویسد که ای گروه مهاجران و انصار و هر که در این روز و درین ساعت
در این مجلس حاضر است از حیث آن که او میان ما یا با پدرش یا با کسی که ما بدان
حق و سببش را نمیدانیم میروم و در میان آنکه از ارم کتاب خدا را از شکست
روز و هدایت و پادشاهی و پادشاهی است و آن جهت خداست از برای من
و یکبار هم در میان آن علم که اگر ایشان راه حق و نور هدایت است و او حق
عین اپی طالب است و او در این خداست پس هر یک زید و رابو و اگر گفته
از او شنوید و یاد کنید نعمت خدا بر خود و روحی بودید یا یکدیگر پس خدا الفطرت کند در
میان و الهامی ناپس کردید نیست خدا را در آن یکدیگر آری آنها الناس عین اپی طالب
کنج علم و حکمت خداست هر که دست را در او در زمین روز و بعد ازین روز وفا کرده
بعد خدا داد کرده است آنچه را در واجب است و چه که دشمنی کند با او و دریا بعد ازین
در روز قیامت گوید و که عفو خود را داده باشد و از برای او جنتی خواهد بود و در خدا انیس
میباشد و در قیامت نزد من با ایشان از آن و اهل پیش من آید و باید و هر که
داکود و آذر کشیده و ستم رسیده و خونهای ایشان در پیش روی شما جاری
شده باشد بیغمای خلافت و شور و تبارج و حالت و ثواب در ایشان نکرده باشید
آنها الناس است و صاحبان است و ایشان را خدا قضا است و روحی را دوست
ایشان را در آن محمد چنان کرده است و من ایشان را برای شما نام برده ام و آنچه
باید در حق ایشان بشمار رسانیده ام و لیکن من می پیم شمارا اگر در هزاران بعد
از من کافر شوید و از من بر کفرید و کتاب خدا را بنادید و با یکدیگر میروید
خویش خود بدعتها در من کنند ز را که هرست و حدیث و سخن که خلفا قرآن

وثنائی

است آن باطل است و قرآن پشوی راه هدایت و قرآن هدایت که مردم را بسوی
میخواند و ویل و تغییر آفریند و او علی بن ابی طالب است که وارث علی است
ملک نشان و محرم راز نهان منت و میراث من و هیچ بغیر از نزد اوست تا به الله
نجد او کند میدهم شما در حق اهل بیت خود بدیگری که ایشانند ارکان دین و پیران
یقین و معدن علم رب العالمین و علی برادر من و وارث من و وزیر من و این
منت و بعد از من خلافت با اوست و بعد از من او فاطمه و بعد از او علی بن ابی طالب
بن ایمن آورده و بعد از من هم از من جدا خواهد شد و در قیامت از هر بنی که
ترخواهد بود پس حاضران بنامان برسانید و هر که پشوی جاعلی شود در میان شما
انداودن آتری باشد او کفر است ایها الناس هر که از من حق طلب دارد باید و
بگیرد و هر که من با او وعده کرده ام بعد از من نبردید و رو که او من وعده می کند
پس رو بجانب خدایت ایها الناس که رو کنید و هر که با من از این جاعت کار خواهد
شد و از من برخواند شکست و تیر بر روی بگذراند شکست و چون من از دنیا
کم آنکه کفم بر تو ظاهر خواهد شد باطل هر که با تو است که از زمان من و ایها بن
معصیت من کرده است و هر که معصیت من کند معصیت خدا کرده است و من از ایشان
پس از من تو نیز از ایشان پس از این باش حضرت امیر گفت یا رسول الله پس از منم از ایشان
حضرت رسول گفت خداوند او را با من است یا علی ایشان را بیکدیگر تشدید و عمو
چنان میکنند که بعد از من بر تو قسم کنند و بر این خیال باطل شب و روز مرگ و زنده
هر که این فکر کند در خطا خواهد شد من از پس از من و این آیه در حق ایشان نازل
است بیتی طائفة منهم غیر الذی یعول و الله یجت ما یشئون یعنی

برادر من و زوجه من از ایشان بخیر و نیکو و خداوندیست آنچه را ایشان در دنیا
توسیع میکنند و ایها السید بن طاووس رضیه الله عنہ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
عنه آیه را روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوٰه الله علیه فرمود که چون کلام
و کلمات استماعی را شنیدید و آنکه خداوند تعالی را در حق تعالی گفته اند ایها السید بن
پادشاهان احمد مختار و عارف من از شما نزدیک شد است و حق تعالی را بخیر و خوش
و محبت نموده است و اجابت دادی حق لازم است و با من نیکو محاورت کردید و آنچه
شرطیاری و نصرت بود بفرمودید و با ما با جازان در حال مضامین نگذرد و نیز خود را بر
مسلمانان رحمت داد و در راه خدا جان و دین خود را فدا نمود و حق تعالی را بر این
پسندیده جزای خیر و ثواب جلیل کرامت خواهد فرمود و چه نماند است که کار شما
با آنها تمام میشود و بدون آنها هیچ عملی را نماند یعنی بخشید و آن در جزای هم جدی شد
و گفت که این کتاب خدا و اهل بیت است پس کتاب بر ما رسیده است که کتاب است
محبت و برمان و کوه عادل مسلمانان و در روز قیامت منحصرا خواهد بود که هر که بر این
عمل نکند و اندوخته های ایشان را از خدا خواهد گرفت و ای کوه انصار عمارت میکند
در حق اهل بیت من بدیگری که خدا خواهد داد که کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا
شوند بر من در خوشی و شادی که اسلام حق است و مستور آن اطاعت تمام
و شایسته او ای کوه مسلمانان زیرا که در کتاب اهل بیت من برادرید که ایشان
چراغهای راه هدایت و مدینه های علم و جنت های حکمت اند و ایشان نازل میشوند
لکن آسمان یکی از ایشان چنان است که طالب است که او دینی و اهل و وارث است
و از من نبیند که درون است از موسی ای کوه انصار فاطمه درگاه حرمت است

و خانه او خانه است هر که حرمت او را نبیند که حرمت خدا را نبیند که در کتب پر حش
امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد که گفت ایها السید بن طاووس رضیه الله عنہ
جالت تراست و حرمت خدا را رعایت نکردی پس آنکه فرمود که حضرت رسالت مبارک
را هیچ کرد و فرمود که ایها الناس حضرت رب العزت مرا بشوی خوانده و درین نزدیکی
دخوت او را اجابت میکنم و شتاقهای رحمت پروردگار خود کرده ام و از روایت
طاعات برادران خود که چنان اندیشه ام و شما را با من بر این پایه سوار کردار
و کار شما را با من و حق تعالی بنی طالب است که آشته ام و آنچه شما را در دست
با و گفته ام پس عیال و عیال برخواست و گفت ایها مادر خدا این وصیت را کردی یا
خود حضرت فرمود که بشنید ای عمو که با من خدا و ام خود او را و حق تعالی را و ام من
خداست و طاعت من طاعت خداست و معصیت من معصیت خداست و هر
و حق تعالی را طاعت کند مرا طاعت کند خدا را طاعت کرده و هر که و حق تعالی را طاعت
کند مرا نافرمانی کرده و هر که مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده اما تو و من صاحب تو بود
این امر را نمی شنید پس آنحضرت فرمود که او را در داند و گفت ایها الناس
بشنوید و وصیت مرا هر که من ایمن آورده و پیغمبر مرا تصدیق کرده او را وصیت میکنم
بوصیت حق بنی طالب و طاعت او و صدق او را هر که در حق پروردگار است
من با آنچه باریت بشنیدم باید که حاضران بنامان برسانید بدیگری که علی علم هدایت
چونکه انصاف است و هر که با او بود او بسوی جنت میرسد و هر که با او نیست
و جب رود الک و کفر است و ایها السید بن طاووس رضیه الله عنہ و کلامی پسندید و فرمود
حضرت موسی بن جعفر صلوٰه الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که از دنیا

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که آیا چنین بود که حضرت امیر المؤمنین صلوٰه
الله علیه در حق تعالی روایت کرد که حضرت برادر امیر المؤمنین و در حق تعالی
مقربان علیهم السلام کواکان بودند حضرت صادق علیه السلام سباحت شد و بعد
از آن فرمود که چنین بود که گفتی و لیکن چون وفات آن حضرت شد چنانچه در کتاب
خداوند جلیل امر نوشته نام کرده هر که در راه ایمان خداوند عالمیان که از راه
مقربان پس چنانچه گفت که با حق تعالی هر که بدین کنند آنها را که نزد تو اند یعنی از
و حق تعالی بنی طالب است که آشته ام و آنچه شما را در دست
بر آنکه نام را با و سپرد و او را من شده عمل نماید یا نبی در آن نامه هست یا
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که در آن نامه بود بر من کرد و پیغمبر از حق تعالی بن
ای طالب صلوٰه الله علیه و آله و در داند و در حق تعالی بنی طالب است که آشته ام و آنچه
که با حق تعالی بنی طالب است که آشته ام و آنچه شما را در دست
شب معراج و عید آن عید کرده بودم و شکر کرده بودم با تو و برادر تو که او را شده بودم
کوه که در دهم بر تو عاقل بودی و با تو من از راه ایمان کوه بودن ای حق حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چون از این خبر شنیدند ایها السید بن طاووس رضیه الله عنہ از خوف
الله از پیغمبر فرمود که ایها جلیل پروردگار من سلامت از من بپرس و از من بپرس
پس سلامتی و بسوی او بر میگردد و هر که از حق تعالی بنی طالب است که آشته ام و آنچه
خود نموده است من نام پس چنانچه نام با آن حضرت داد و او را که بخیر شنید
المؤمنین صلوٰه الله علیه و آله پس چون حضرت تسلیم کردند فرمود که این نامه را بخوان
نام را حرف حرف خواند تا آخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول فرمود که این

در حق تعالی بنی طالب است که آشته ام و آنچه شما را در دست

[illegible]

کتابخانه عمومی

في هذا الزمان

با وجود قبول از جانب خدا و قبول او تو خود را بدست آنچه که بعد از او در بر گرفته ای راضی
 انور که در قرآن نام دارد از زبانت و چنین پروردگار را ندان و ملاک تو نباشد و آسان
 از کسی نیست و بلکه قاطع از خود دوست یابی را می کشی که مرا قسم که صاحب جیم برای
 کسی است حق او را غصب کند و بل برای کسی است که یک سرت او را بدو داده
 کسی که درگاه خدا و سرور او و صاحب الیم برای کسی است که دست او را از دست رساند
 و اصل در کات جیم برای کسی است که او را در دو سار دست و داده و دامن او را نشان
 چنان ارم و ایشان از من پزار اند پس حضرت رسالت نام برد ابو بکر و عمر و عثمان و آل
 اهل بیت خدا را نشان داده شد پس با خود علی و حسن و حسین عید السلام را در آغوش
 کشید و گفت خداوند من برای ایشان و شیعیان دوست و یار و هم و من و من که همه
 و اهل بیت خود و دشمن و محاربه با آنکه با ایشان دشمنی نمایند یا برایشان عین است
 یا برایشان پشی که نذای ایشان پس مانند دو صاحب ایشان را اختیار کنند و منم
 که همه اهل بیت خود انگاه و سر بر نه فرمود که خداوند با من و من که را کسی را نمی شناسد
 از او را می نویسد و شنود و میگرداند که کسی که تو از خود دوست باشی پس با حضرت اینجاست
 کرده گفت با علی عاشر و صفی با محمد آل و ترا ج و عداوت خواهد کرد و دامن و عا
 با لشکر کربلا بر تو رخ خواهد کرد و صفی را فهم که داشت که برای او کشید و گفت و دو
 در عداوت تو مثل یکدیگر خواهد بود و با علی دما و تو است چه خواهی کرد حضرت امیر گفت که
 یا رسول الله اگر چنین است خداوند را که خدا را برایشان جنت هم کم از کربلا گفته
 شد نزد آنچه در بیان و جواب اطاعت من و از دین حق فرموده برایشان جنت خواهد
 کرد که در کربلا گفته خدا و طهر را برایشان گواه خواهد گرفت و برایشان عاقب خواهد کرد

الحمد لله

22

تست و مهارت نزدیک شده و حق تعالی برای امتیاز این بر دنیا اختیار کرده است
ای برادر ترا بخدا می سپارم و غم و اندوه من بر تو فاطمه است که بعد از من بر او قسم
خداوند کرده و منافقان امت من اجماع کرده اند بر ظلم شما و شما را خداوند بخود سپرد
ام و قبول کرده است و در بیت و را با علی فاطمه را دوستی چند کردیم و ما هر کرم او را که از ما
را بنویسد آنچه گوید بجا آورده است و راست گوشت و صدیق کرده شده است پس ما دیگر
کوه و صدف عصمت را در بر گرفت و پیش را بوسید و گفت پدیرت خدای تو بادای
فاطمه پس صدای فاطمه بگریه و زاری بلند شد آنگاه بار دیگر فاطمه را در بر کشید و فرمود که
گویند که خدا اقامت برای من کاران تو خواهم بخش و برای غضب تو بخش خواهم بخش
و عذاب الیم و آتش جهنم برای من کاران تو میبارد پس حضرت امیر فرمود که آنگاه
افکند حضرت از دید ای حق بین حضرت رسالت مانند باران جاری شده و بر پیش
سارکش و دیده چادر که بر روی آن حضرت افکند بودند از کرب و دیده اش سرشته
و چندان گریست که حکم برای گریه آن حضرت پاره پاره شد و در آن حال سر مبارکش را
بسته خود گرفته بودم و بر من نیکه داده بود و فاطمه را بر سینه خود چنان بسته بود و آه من و آه
حسین قدم های عرش پایش را می بوسید و دیده های نورانی خود را بر پای جبر
کوار خود میالید و صدای گریه بلند کرده بود و در آن وقت جبرئیل این جعفر بود و صدای
گریه او را می شنیدیم و از گریه فاطمه چنان می یافتیم که زبان و آسمان در گریه و فغان آمد
پس حضرت رسالت فرمود که ای دختر کرامی خدا لطیف من است بر تو خدا اینک لطیف است
برای تو گویند یا بدینکه ما بخداوندی که هر آنچه فرستاده است که آسمانها و زمینها و آنچه در
آنهاست و عرش اعلا و ساکنان عالم بالا بگریه تو گریستند و بنا بر تو فغان آمدند ای

بره

فاطمه بخدا سر کشید که بهشت حرامست بر همه خلق تا من داخل شوم و بعد از من تو داخل
خواهی شد با ما و زیورهای بهشت شاد و خوشحال ای فاطمه که او را یاد تو را بختی
خدا بخدا گویند که تو بهترین زنان بشری ای فاطمه بدین که در قیامت چشم جهان بخود
که چشم ملک مقربان و پیغمبران مدح و ستایش کردند پس حق تعالی آنرا که بخت من است
شود و از گریه فاطمه دختر حق تعالی سر کشید و آنرا که بخت من است و بخت من است
به امان بخت او نزد پس بخدا سر کشید که داخل بهشت شوی حسن و در جانب راست
و حسن و در جانب چپ تو باشی تا آنکه بر اعلای غفات چنان جبرئیل و بر جبرئیل
شرف شعله و هم قدر دست می باشد و آنرا که بخت من است و آنرا که بخت من است
خبر کنم و پشیمان شوند آنجا که حق تو را غصب کردند و مودت ترا قطع کردند و دروغ
بر من بستند و ملک ایشان را از نزد یک من ربانید و بسوی جهنم کشند پس من یک
اینها امت مند و بر جواب گویند که ایشان بعد از تو دین را بدل کردند و راه جهنم رفتند
پس حضرت رسالت گفت ای علی فاطمه این خطیبت که جبرئیل این از بهشت بران
برای من آورده است و شما را سلام میرساند و بگوید و بگوید که این خطیبت را
خود قسمت کند حضرت فاطمه گفت یا رسول الله شت آن از تو باشد و باقی را علی
بن ابی طالب قسمت کند و حضرت رسول گریست و فاطمه را در بر گرفت و فرمود که
پس تو موفق و دایم یا قیوم و مظهر و آنچه گفتی موشافعی شد ای بودی علی بودی فاطمه
الحکم کن حضرت امیر گفت یا رسول الله نصف مایه از فاطمه باشد و نصف دیگر برای
هر که بخواهد فرمود که نصف دیگر از تو است هر که بگریه و نصف کن در آنچه دانستی
پس فرمود که ای آیتها من قرص من شدی که از من ادا کنی گفت علی حضرت رسول

وای

گفت خداوند که او را باش پس گفت علی تو را غل بد و غرور ماند به که با منی بود
حضرت امیر گفت چرا یا رسول الله فرمود که جبرئیل گفت از جانب ربه جبرئیل که
هر که بعد از تو رفتش بریدن تو می افکند و میشود حضرت امیر گفت یا رسول الله
چگونه تنهایی ترا غل تو را داد حضرت فرمود که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رکاب است
و اسجیل که آسمان اول و سبک است ترا احاطت خواهند کرد و غل من گفت کی آید
خدا بدو از فرمود که فصلی عباس آید و خدا را بیند که ترش بریدن من می افکند
که حرامت را و بر زنان من و سایر زنان و مردان بغیر از تو که نکر کنند بیدن من
و چون بدن مرا بشوی مرا برخته بگذار از چاه غرس چهل و دو آب بر بدن من بریز
فاطمه حسن و حسین را حاضر کردان و از من بشوید که زشته و آینه را و هر چه اوای به
پرس که جواب تو خواهم گفت انشاء الله تعالی ای علی آنچه گفتم قبول کردی گفت بلی گفت
خداوند آگاه باش پس گفت یا علی چه خواهی کرد اگر این کرده امیر شوند بر تو بعد از من
و بر تو بشوید که زنده و ابوبکر طاعتی نبیست و ترا بسوی پیعت خود بخواند و چون از کبکی کرسان
ترا بگیرند و بخنود و از دهنش آب و موم و پدیا و دیو و بسوی آن لعین بپزند و بعد
از آن ذلت و خواری بگره من فاطمه را و فرمود که و چون فاطمه این سخنان را شنید
استماع نمود و برادر و درویشان و زنانان شد و حضرت رسالت از گریه بسته و گریه
شد پس گفت ای دختر کرامی که من و چشم ایشان و داران خدا که با گریه و روتا
اذیت رسان استیک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و اسجیل را بخواند از کرب تو
گریان باشند ای فرزندان پیشین و نور دیده که من که آسمانها و زمین را بنا نهاد و فغان
آوردی و دیده هر ماه را از آه حسرت مقربان درگاه بند کردی پس حضرت امیر

کرده

علیه السلام گفت یا رسول الله که در میان من و ایشان چه گفتی که من و ایشان
قال تعالی هم که پس حضرت رسالت خداوند آگاه باش انگاه گفت یا علی جبرئیل
با قرآن حضرت امیر گفت یا رسول الله ترا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رکاب است
که خداوند تو را بر ایشان گواهی خواهم کرد و این حضرت رسالت فرمود که علی جبرئیل
و اسرافیل و میکائیل و اسجیل و رکاب است که خداوند تو را بر ایشان گواهی خواهد داد
پس من باشد که گفتی در قرص من در قرص من در قرص من در قرص من در قرص من
تا جبرئیل ترا غلست و در پس فاطمه حسن و حسین بر من کار کنند و بشوید که جبرئیل
بگویند پس مردان اهل بیت من تو را شوی و بر من کار کنند پس ایشان اینچنین
مردم در آنوقت عایشه رسید و گفت یا رسول الله هرگاه مرا در جوار من بگویند
من در کجا ساکن شوم حضرت فرمود که در خانه که خواهی ساکن شو و ترا در جوار حق نیست
و در خانه خود قرار گیر و بر کوش اهل کفر و جاهلیت از خانه بیرون مرو و با من ای خود را ولی
با من خود قتال کن از روی ستم و شقاق و تفاق و دام که خواهی که چون این سخن بفر
رسید حضرت امیر گفت که عایشه بگوید که در باب علی با محمد معارضه کن که دیوانه محبت
اوشده است در حال جهات و نزو و فوات و خا طبع در کار خانه از تو است و کسی تو
را از خانه بیرون نمیخواند که پس حضرت امیر از این من چه گفتی و تو بگو و در آن شب
دیک آن حضرت نشسته بودیم و جامه باریکی بر روی آن سرور افکند و بودند و در مقام
قدس بود و اهل بیت رسالت مشغول گریه و زاری بودند و آناتمه و آنایا ایدر احدی
میگفتند آگاه آن حضرت بنحی آنکه گفت شد رفیع روی چند و میا شد روی چند
و جماعتی سعادت مند شدند و گوی بدین شدند و احوال عبا بنج نرفتند و من

او بوی دیگری نداشتند که از وی نوبت می نمود که ای عباس برخیز این
جای علی عباس گفت که هر دیری را بر می خیزای و طفلی را بجای او می نشاند
حضرت سید مرتضی این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس عباس غنیمت
برخواست و حضرت امیر در جای او نشست چون حضرت رسول عباس را
غضبناک یافت فرمود که ای عباس ای عمر رسول خدا کاری کن که من از
دنیا بروم و روم و بر تو ختمناک باشم و غضب من ترا بچشم بر د چون امیر
شنید بر گشت و بجای خود نشست فرمود که یا علی مرا بخوابان چون حضرت حق
فرمود که ای بلال بیا و در دوزخ نما حن و حسین چون ایشان را حاضر شدند
ایشان را بر سینه خود چسباند و آن دو کلستان را می بویید و میگویند
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من ترسیدم که ایشان باعث
زیادتی اندوه آنحضرت شوند نزدیک رفتم که ایشان را دور کنم حضرت فرمود
که یا علی بگذار ایشان را که من ایشان را میبویم و ایشان مرا میبویند و ایشان را
خود را از ملاقات من بگریزند و من توشه خود را از لقای ایشان بگریزم که بعد
از من بقیتهای بزرگ و مصیبتهای عظیم بایشان خواهد رسید پس خدا لعنت
کند کسی را که ایشان را ترساند و جوهر شریف بایشان برساند خداوند ا
ایشان را بتو می سپارم و شایسته مومنان یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام
پس شیخ مفید روایت کرده است که حضرت مرد مرخص گردید و رفت
و عباس و فضل پس او را علی بن ابی طالب و اهل بیت مخصوص آن حضرت
نزد او ماندند پس عباس گفت یا رسول الله اگر این اختلاف در ما بجای آید

قرار

قرار خواهد بود که از قیامت تعلیم من نمود که از هر بانی هر باب مشغول گرد
تا آنکه دانستم که کهای مردم را و دایای ایشان را و حکمهای حق در میان
مردم باید کرد و مقام بلند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض خود نماز صبح را در مسجد اقصی
در ایوان صحنی خواند و شیخ مفید در حدیث خود از سرای مردم و در آن خطبه و دعای
مردمی که در مسجد فرموده اند و از ایشان که در میان مردم و در آن خطبه و دعای
فرمود که ای طاعت من و طاعت خدا یا آنکه بدین نوع من و تو را و تو را و تو را و تو را
نیوانم بخشد چون مردم خطبه حضرت را شنیدند شاد شدند و بدیدند آن حضرت را
سود و گردیدند و زنان آن حضرت شاد شدند که آن حضرت شفا یافته است
و کسی که خود را شانه گردانده و سره در روی خود کشیدند پس در همان روز
حضرت از دنیا رفت و آن روزی که برسد که پس در هر وقت بود که هر باب
از علم تعلیم من حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که آن شیخ
روایت و شیخ مفید بلند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که علی
بن ابی طالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس بر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله داخل شدند و در منی که از دنیا رفتند نمودند کفشی را رسول الله در آن روز
انصار در مسجد حاضر شده اند و هر یک از ایشان حضرت فرمود که چرا کسی نیکو گفت که
ک تو درین مرض از ایشان مفارقت نمایی حضرت فرمود که راست را بگو پس
پروان آمد و چادری بر خود پوشیده بود و عصا بر سینه بود پس بر بنفشه و جند
و شای حق تعالی ادا کرد و فرمود اما بعد ایها الناس چه انکار میکنید مردن پیغمبر

بودند و او بگوید و عزیز و دیر و ن ایستاده بودند چون حضرت پیرون اعدای دولون
با سایر صحابه پیوستند که این چه را زبود و را که پیغمبر را نیکو گفت حضرت فرمود که در
باب از علم تعلیم من نمود که از هر بانی هر باب مشغول گرد
حضرت علی علیه السلام در مدینه خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر را گرفت و فرمود
که یا پیغمبر خدا را نیکو گفت که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس
پس از آنکه دیگر مشغول گردید حضرت خبر پرسید که آیا هر دانی و ضبط کردی آنچه
که علی پرسید که چیست آن کلمه که در ما هست حضرت فرمود که خداوند طاعت من
یا بد که و جعلنا الليل والنهار آتیه البلی و جعلنا آتیه النهار ریه و حضرت
گفت که درست یاد کرده یا علی و در روایت عایشه چنین است که چون حضرت
امیر حاضر شد حضرت رسول او را در میان لحاف خود برد و در بر گرفت او را و
با او از می گفت تا آنکه چون روح مقدسش از بدن مطهرش مفارقت کرد و شش
بر روی بدن امیر المؤمنین بود و این بابو بر بلند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسول صلی الله علیه
و آله شد مرا طلبید و گفت یا علی تو بگو من و شیخ من بر اهل بیت من در دنیا
من و بعد از فوت من دوست تو دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و
دشمن من دشمن خداست یا علی هر که منکر امامت است بعد از من خداست که اگر
رسالت من کرده باشد در حیات من زیرا که تو از منی و من از تو ام پس مرا
نزدیک طلبید و مرا باب از علم بر روی من کشود که از هر بانی هر باب
مشغول میگردد و در روایت دیگر فرمود که هر باب از حلال و حرام و از آنچه بوده

و آنچه خواهد بود که از قیامت تعلیم من نمود که از هر بانی هر باب مشغول گرد
تا آنکه دانستم که کهای مردم را و دایای ایشان را و حکمهای حق در میان
مردم باید کرد و مقام بلند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض خود نماز صبح را در مسجد اقصی
در ایوان صحنی خواند و شیخ مفید در حدیث خود از سرای مردم و در آن خطبه و دعای
مردمی که در مسجد فرموده اند و از ایشان که در میان مردم و در آن خطبه و دعای
فرمود که ای طاعت من و طاعت خدا یا آنکه بدین نوع من و تو را و تو را و تو را و تو را
نیوانم بخشد چون مردم خطبه حضرت را شنیدند شاد شدند و بدیدند آن حضرت را
سود و گردیدند و زنان آن حضرت شاد شدند که آن حضرت شفا یافته است
و کسی که خود را شانه گردانده و سره در روی خود کشیدند پس در همان روز
حضرت از دنیا رفت و آن روزی که برسد که پس در هر وقت بود که هر باب
از علم تعلیم من حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که آن شیخ
روایت و شیخ مفید بلند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که علی
بن ابی طالب علیه السلام و عباس و فضل بن عباس بر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله داخل شدند و در منی که از دنیا رفتند نمودند کفشی را رسول الله در آن روز
انصار در مسجد حاضر شده اند و هر یک از ایشان حضرت فرمود که چرا کسی نیکو گفت که
ک تو درین مرض از ایشان مفارقت نمایی حضرت فرمود که راست را بگو پس
پروان آمد و چادری بر خود پوشیده بود و عصا بر سینه بود پس بر بنفشه و جند
و شای حق تعالی ادا کرد و فرمود اما بعد ایها الناس چه انکار میکنید مردن پیغمبر

نیکو گفت که

پنجمی که گفت ای مومنین من گفتم که حق او بود حق او در آتش است و
 انقاس این آتشند و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 باشد و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 پس این آتش را خوانند که آتش است و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 این آتش را خوانند که آتش است و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 حق است علیه و آله برای ما خواند خطبه بود که در آخر مرض خود خواند و از خانه بیرون
 آمد که کبر ده بود بر حضرت امیر المؤمنین و بر میوان آرا کرد و خود پس بر پشت
 و پشت ایها الناس بدرستی که در میان شما یکدم دم و دگر بزرگ و کوچک شد
 پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله این دم و دگر بزرگ و کوچک شد که حق است
 هست و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 تفسیر آن یکم و یکم از نصف چنانی است که بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 است که در میان است آویخته آراست و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 هست شما و دیگری اهل بیت و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 شما میگویم و میدانم که مردانی چند باشند که هنوز در رفته های اهل شریعت
 و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 که دوست دارند و اهل بیت مرا بدهد که اگر حق تعالی رحمت عطا میکند و
 نوری در روز قیامت تا آنکه در روز قیامت و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 این آتش را خوانند که آتش است و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
 راوی گفت که من این حدیث را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم

[illegible]

中

10

[illegible]

کردم حضرت تصدیق آن فرمود و شیخ طوسی اسند معتبر روایت کرده است
که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رفتم که در آن عرض بجالس قدم رسالت نمود و در خدمت اولشتم و از آن
آن حضرت پرسیدم چون بر خواستم که بیرون آیم فرمود که بشین ای سلمان
که گواه شوی بر امری که آن بدین امور است چون نشستم دیدم مردی چند
از اهل بیت آن حضرت و مردی چند از اصحاب آن حضرت بخانه در
آمدند و حضرت فاطمه صلوٰه الله علیها تبارک و تعالیٰ چون ضعف آن حضرت
را مشاهده نمود کردیم و در پیش کمرش و آب دیده اش بر روی مبارکش فرو
ریخت چون حضرت حال او را مشاهده نمود فرمود که ای دختر چرا گریه می
کنی و زاری این حال مشاهده میکنم حضرت رسول فرمود که ای فاطمه تو کلین بر رخا
و صبر کن چنانچه صبر کنی در این آن تو که در نهانی چنانکه ای یونانیا امواجی را
درست و هم ترا ای فاطمه گفت بی ای دختر بنده کار فرمود و مگر بنده ای که حق تعالی
از هیچ خلق پند ترا اختیار کرد و او را بر لبه بحر رسانید و بر کاه خلق بشو
کرد اینچنین بعد از علی را اختیار کرد و او را هر که ترا با او تر و می نماید
و او را با هر چه و در کار و در سر و روی خود گردانیدم ای فاطمه حق علی بر
مسلمانان از حق چه کسی عظیم تر است بر ایشان و اسلام او از همه قدیم
تر است و علم او از همه بیشتر است و علم او از همه قدر او ان بزرگ است پس
فاطمه صلوٰه الله علیها تبارک و تعالیٰ حضرت فرمود که ای فاطمه آگاه شاد که در منزلت

خامنه پس بخواند خدا و را و شمعشان تر و بیاید بار و او دست و پا می نواریند
در حالتی که به روی آب باشد یا علی شسته که حق تعالی در قرآن فرمود
است که ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکین فی نذرهم عاقبت
لهم بها عذاب کبیر ثم الذی کفرت فی بارئول انه حضرت فرمود که ایشان را
دانش و نبوت و انجاء ایشان و دشمنان او و دشمنان شیعیان او و دشمنان
می شود در روز قیامت که سوزنده بار و ای مسلمانان با شقاوت و عقب و عذبه
شدید و چون حدیث در کتاب سلیم بن قیس از حضرت ابد المؤمنین صلوات
آید بر مشعل است و در تفسیر مجرب العیاض بن مایا از امام جعفر و رسول الله علیه
و روایت ابن بابویه از امام حسن و امام جعفر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در یکم و ده و بیست و شصت سال که ای و
چون نبی بود هم روی خود را بر زمین قرار داد و یکدیگر خود بر ایشان می گذشت
و او را ملاک و برین نوع نمک و نود و گزین و اعطی و در کتاب بشارة الصلوة
روایت کرده است که چون حضرت بخورش و برپا می کرد که از دنیا می رفته
نمود حضرت فاطمه و حسین صلوات الله علیه را بر او است و حضرت حضرت آقا
و چون حضرت را با مخالفت مشاهده نمود چنانچه و بر روی آن حضرت افتاده
و سینه خود را بر سینه آن حضرت چسباند و پیرا گرفت پس حضرت فرمود
که ای فاطمه که سینه من و میر را پیش کن پس حضرت فاطمه بر خوات و آب از دهن
مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاری شد و سونیت گفت خداوند
ایشان اهل بیت شد و من ایشان را می سازم بر مومنی و شیعه مفید رحمت

من بعد از او استعدادی نخواهد داشت و باین سبب شدت اندوه و حزین
من گسین یافت زیرا که انتم که در وقت من آن خردن بسیار نخواهید
که در میان کینه و در حق صحبت کردی و در این طریق وفات میسید
و بعد از آنکه منی اندک خبر که دست و کیفیت تقییل و تکفیل و در حق و در حق
بر آن خدمت و در حق آن که در آن اول و بعد از آن بوقی دوستی که آنکه
مناهی خلد و عاقل و اعتقاد آن است که بر آن حال سید انچه با نام نهاد و در
در شبیه بوده است و اگر کسی در شبیه اعتقاد داشت که آن روز نیست و چشم
و در حق بوده است و آنکه عاقلی عاقل و در حق و در حق و در حق و در حق
ببقی و بعضی از عاقلان و عاقلین برینا قول شده است و قول اولی و بعضی
است و بعضی از عاقلی عاقل و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
و در حق و بعضی و بعضی چشم نیز که آن اندوه و در حق نیست که در آن وقت
از حق شریف آن حضرت شفت و در حق سال که در حق و در حق و در حق
و در حق کشف الله از حضرت اهل حق و عاقل و شرف و در حق که در حق است که
آن حضرت شفت و در حق سال از حق شرف و در حق که در حق بود و در حق
و در حق عاقل و در حق بر آن زمان شد و بعد از آن چند و در حق و در حق و در حق
چون در حق عاقل و در حق و در حق سال از حق شرف و در حق که در حق بود و در حق
از حضرت و در حق بود و در حق آن حضرت و در حق و در حق و در حق و در حق
اول و واقع شد **و در حق** که باین قول کسی از عاقلی شده قابل نشده است
و در حق عاقل و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
و در حق عاقل و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق

در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه

آن حضرت شصت و سه سال بود که در دنیا بود و در سال چهارم از آن حضرت
عبدالمطلب وفات یافت هشت سال از آن پیش گذشت بود و بعد از او
هم او ابوطالب که آنست و حمایت او می نمود و بعضی گفته اند که چون آن حضرت
وفات یافت هنوز آن حضرت متولد نشده بود و بعضی گفته اند که در وقت
وفات پدر خود حضرت ماه بود و چون شش سال از آن پیش گذشت بود و
در شش برکت الهی واصل شد و چون هم او ابوطالب بر این جهت حرکت
نمود از قریان حضرت چهل و شش سال و بیست و هفت و چهار روز گذشت
بود و بعد از آن سه روز حضرت در دنیا رحلت نمود پس با این بسبب آن
سال را عام جزین گفته اند و آن حضرت بعد از بیست و سه سال در آن دنیا
سودا داشت روزی در آن زمان بود و بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود و در
دو شبانه یازدهم و هجری اول و فصل مدینه شد و در سال در مدینه پانزده
در بیست و ششم ماه منور است و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
قطب راوندی از این جاس بر روایت کرده است که روزی ابوسفیان
نخواست حضرت سید المرسلین را که گفت یا رسول الله میخواهم از تو خواهی که
حضرت فرمود که اگر میخواهی من چند روز از تو خواهی که تو پیش از آنکه بگوئی گفت
بلای حضرت فرمود که گفته از من خواهی که من چه قدر خواهم بود حضرت
فرمود که من شصت و سه سال زندگانی خواهم کرد و ابوسفیان گفت که او ای
سیدم که تو را هست که ای حضرت فرمود که بزبان من بگوئی که یا رسول الله
بسیار مقرر از حضرت اعم هر چه از حدیث التسمی روایت کرده است که آن حضرت

چند

خالف

فرمود که روزی که در دنیا بود و در روزی که در دنیا بود و در روزی که در دنیا بود
عبد و آل او در دنیا رحلت نمود و بر این سخن آنرا که اهل رسول الله علیه
احادیث بسیار منقول شده است و شیخ موسی و دیگران بسند علی بن ابی طالب
صالح علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که چون من بمشقه
پیدا و آوردم بیست و سه سال خداوندی است علیه و آل که مردم چنین بمشقه
و خود را رسیده و دیگران نیز شهادت بر روایت کرده است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که گفت یا علی که من بمشقه و بیست و سه سال که آن
بسیار است و این باب و بسند معتبر روایت کرده است که هر یک از این حضرت
صلی الله علیه و آله که چش و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
در حضرت صاف می فرمود و یک قسمت از این خود را داشت و یک قسمت از این
و یکی از این صاف می فرمود و شیخ موسی بسند معتبر از حضرت ابی المومنین صلوات
الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود که رستم خدایت رسول خدا
است و آل او در روزی که چش و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
روایت کرده است که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
پانزدهم و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
و فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
تو با فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست

من بسند معتبر از حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
است که عبد الله و فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
کی تو را خدایت خواهد بود و آنست باقی حضرت فرمود که چه قدر خواهم بود حضرت
میداد و من تو را گوئی که یا رسول الله گفت علی بن ابی طالب پرسید که چندی
سال بعد از تو زمانه که خواهد بود و فرمود که سی سال چنانچه پیش من و من و من
بعد از من سی سال زندگانی خواهد کرد و بعد از آن شصت و سه سال حضرت رسول و
بر او خروج کرد و گفت من سزاوارترم بچهارم منی از تو و پیش از او و من و من
و لشکر او را گفت و او را سزاوارتر از من کرد و او را گرامی داشت و بعد از آن
که در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
لشکر او را خواهد گفت و او را خواهد کرد و بعد از آن سزاوارتر از او احسان خواهد کرد
و یکی از این صاف می فرمود و شیخ موسی و دیگران بسند علی بن ابی طالب
از حضرت ابی المومنین و امام قمر بنی هاشم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حضرت ابی المومنین صلوات
الله علیه و آله و فرمود که یا علی من می بینم شش تنگ کتب پیش از آنکه من
پس من را بگویند که یا آن آیه و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
من تا پنج شوی که پانزده نفر و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
چهارم منی تو را جواب میگویم پس حضرت چنین کرد و فرمود که در این موقع من
بسیار از علم را تقدیم نمود که از من باقی نماند و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
و که حضرت سید المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون آنرا آن حضرت رسول و در آن

چند

عبد و آل او در دنیا رحلت نمود و بر این سخن آنرا که اهل رسول الله علیه
احادیث بسیار منقول شده است و شیخ موسی و دیگران بسند علی بن ابی طالب
صالح علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که چون من بمشقه
پیدا و آوردم بیست و سه سال خداوندی است علیه و آل که مردم چنین بمشقه
و خود را رسیده و دیگران نیز شهادت بر روایت کرده است از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که گفت یا علی که من بمشقه و بیست و سه سال که آن
بسیار است و این باب و بسند معتبر روایت کرده است که هر یک از این حضرت
صلی الله علیه و آله که چش و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
در حضرت صاف می فرمود و یک قسمت از این خود را داشت و یک قسمت از این
و یکی از این صاف می فرمود و شیخ موسی بسند معتبر از حضرت ابی المومنین صلوات
الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود که رستم خدایت رسول خدا
است و آل او در روزی که چش و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
روایت کرده است که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
پانزدهم و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
و فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست
آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست و سه سال که آن حضرت
تو با فرمود که آن حضرت رسول و در آن روزها پیش کرد و در سال در بیست

خواهد

چند

آن مرد چه با که است من حاضریم با ناول الله در دهرم فدای تو باد حضرت
که با و از من تمام کن تا راضی شوی از من آنکه دگشت شکم خود را بکشد و بار
سوال آنست چه عفت شکم خود را بکشد و گفت در دهرم فدای تو باد
رسول الله که شوی یا سید بی که دوان خود را بر شکم تو که از هر چون رخت
بافت شکم تو کم آن حضرت را بوسید و گفت چنانچه بوسم بوسه تمام شکم تو را
فدای منی و الله علیه و آل و از آنش چشم در روز جزا حضرت فرمود که ای مرد
ایا قطب شکم یا عنقوی یا غایب است بلکه عنق شکم یا رسول الله حضرت فرمود
خدا و را تو خوش کن از مرد و آن قوس چنانچه او خوش کرد اینچه بوسه حضرت را
بوسه بر آرد و داخل خانه اقامه صلواتی اقامه نموده و گفت پروردگار ابد
و از آنست که را از آنش چشم و بر ایشان حساب بعد از جزا آسان گردان
پس ام سلمه گفت با ناول الله جزا را بکلیں بر میم و رنگ مبارک ترا شریف
می بوم حضرت فرمود که بر میم برین ساعت خبرم که در این رسا نیند بر حال
بر تو باد و در دنیا که بعد از این روز هر که رسد ای غایب شکم یا رسول الله
چون این چه سخت است مرا از آن سرور شنیده و خوش بر آورده و گفت و ا
خدا و بر تو باد و ای مرد و او را بگوید که نه است و حیرت شد آنکه آن یکند
پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حیرت دل من و نور دیده من غایب شکم یا
رسول الله گفت و در خوش شد چون غایب شکم را نهاده و در و پر خود سید انبیا
بر آن حال مشاهده نمود و خوشش بر آورده و گفت چنانچه فدای جان تو باد و
روی من فدای روی تو باد و ای پدر بر کوه ترا چنان می بینم که در شکم

آن

آنکه دگشت شکم خود را بکشد و بار
سوال آنست چه عفت شکم خود را بکشد و گفت در دهرم فدای تو باد
رسول الله که شوی یا سید بی که دوان خود را بر شکم تو که از هر چون رخت
بافت شکم تو کم آن حضرت را بوسید و گفت چنانچه بوسم بوسه تمام شکم تو را
فدای منی و الله علیه و آل و از آنش چشم در روز جزا حضرت فرمود که ای مرد
ایا قطب شکم یا عنقوی یا غایب است بلکه عنق شکم یا رسول الله حضرت فرمود
خدا و را تو خوش کن از مرد و آن قوس چنانچه او خوش کرد اینچه بوسه حضرت را
بوسه بر آرد و داخل خانه اقامه صلواتی اقامه نموده و گفت پروردگار ابد
و از آنست که را از آنش چشم و بر ایشان حساب بعد از جزا آسان گردان
پس ام سلمه گفت با ناول الله جزا را بکلیں بر میم و رنگ مبارک ترا شریف
می بوم حضرت فرمود که بر میم برین ساعت خبرم که در این رسا نیند بر حال
بر تو باد و در دنیا که بعد از این روز هر که رسد ای غایب شکم یا رسول الله
چون این چه سخت است مرا از آن سرور شنیده و خوش بر آورده و گفت و ا
خدا و بر تو باد و ای مرد و او را بگوید که نه است و حیرت شد آنکه آن یکند
پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حیرت دل من و نور دیده من غایب شکم یا
رسول الله گفت و در خوش شد چون غایب شکم را نهاده و در و پر خود سید انبیا
بر آن حال مشاهده نمود و خوشش بر آورده و گفت چنانچه فدای جان تو باد و
روی من فدای روی تو باد و ای پدر بر کوه ترا چنان می بینم که در شکم

۱۱

آنکه دگشت شکم خود را بکشد و بار
سوال آنست چه عفت شکم خود را بکشد و گفت در دهرم فدای تو باد
رسول الله که شوی یا سید بی که دوان خود را بر شکم تو که از هر چون رخت
بافت شکم تو کم آن حضرت را بوسید و گفت چنانچه بوسم بوسه تمام شکم تو را
فدای منی و الله علیه و آل و از آنش چشم در روز جزا حضرت فرمود که ای مرد
ایا قطب شکم یا عنقوی یا غایب است بلکه عنق شکم یا رسول الله حضرت فرمود
خدا و را تو خوش کن از مرد و آن قوس چنانچه او خوش کرد اینچه بوسه حضرت را
بوسه بر آرد و داخل خانه اقامه صلواتی اقامه نموده و گفت پروردگار ابد
و از آنست که را از آنش چشم و بر ایشان حساب بعد از جزا آسان گردان
پس ام سلمه گفت با ناول الله جزا را بکلیں بر میم و رنگ مبارک ترا شریف
می بوم حضرت فرمود که بر میم برین ساعت خبرم که در این رسا نیند بر حال
بر تو باد و در دنیا که بعد از این روز هر که رسد ای غایب شکم یا رسول الله
چون این چه سخت است مرا از آن سرور شنیده و خوش بر آورده و گفت و ا
خدا و بر تو باد و ای مرد و او را بگوید که نه است و حیرت شد آنکه آن یکند
پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حیرت دل من و نور دیده من غایب شکم یا
رسول الله گفت و در خوش شد چون غایب شکم را نهاده و در و پر خود سید انبیا
بر آن حال مشاهده نمود و خوشش بر آورده و گفت چنانچه فدای جان تو باد و
روی من فدای روی تو باد و ای پدر بر کوه ترا چنان می بینم که در شکم

۱۲

آنکه دگشت شکم خود را بکشد و بار
سوال آنست چه عفت شکم خود را بکشد و گفت در دهرم فدای تو باد
رسول الله که شوی یا سید بی که دوان خود را بر شکم تو که از هر چون رخت
بافت شکم تو کم آن حضرت را بوسید و گفت چنانچه بوسم بوسه تمام شکم تو را
فدای منی و الله علیه و آل و از آنش چشم در روز جزا حضرت فرمود که ای مرد
ایا قطب شکم یا عنقوی یا غایب است بلکه عنق شکم یا رسول الله حضرت فرمود
خدا و را تو خوش کن از مرد و آن قوس چنانچه او خوش کرد اینچه بوسه حضرت را
بوسه بر آرد و داخل خانه اقامه صلواتی اقامه نموده و گفت پروردگار ابد
و از آنست که را از آنش چشم و بر ایشان حساب بعد از جزا آسان گردان
پس ام سلمه گفت با ناول الله جزا را بکلیں بر میم و رنگ مبارک ترا شریف
می بوم حضرت فرمود که بر میم برین ساعت خبرم که در این رسا نیند بر حال
بر تو باد و در دنیا که بعد از این روز هر که رسد ای غایب شکم یا رسول الله
چون این چه سخت است مرا از آن سرور شنیده و خوش بر آورده و گفت و ا
خدا و بر تو باد و ای مرد و او را بگوید که نه است و حیرت شد آنکه آن یکند
پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حیرت دل من و نور دیده من غایب شکم یا
رسول الله گفت و در خوش شد چون غایب شکم را نهاده و در و پر خود سید انبیا
بر آن حال مشاهده نمود و خوشش بر آورده و گفت چنانچه فدای جان تو باد و
روی من فدای روی تو باد و ای پدر بر کوه ترا چنان می بینم که در شکم

۱۳

ایشان بعد از این معلوم خواهد شد و چون تمام و بر هر گشته خواهد شد
پس سر بر نه فرمود که لعنت خدا بر کسی باد که بر ایشان شک کند پس دست
بسوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرار کرد و آن حضرت را کشید
تا آنکه آن حضرت را بر طرف خود برد و در آن خود را برد و آن او گذاشت
و بر دست و پایش و بر گوش او گذاشت و با او را زبانه زد و گفت و اسیر شد
و معلوم شد که ایشان بر گوش او میخواندند تا آنکه مرغ بر گوش بسوی ایشان
رفت پرواز کرد پس حضرت امیر المؤمنین از زیر لحاف آن سید پنهان
و گفت حق تعالی خدو شما را عظیم گرداند و در محبت پیغمبر شما بدرستی که خداوند
عالیایان روح بر گردیده ادقیان را بسوی خود برد پس صدای خوش و شیرین
از اهل بیت رسالت بلند شد و جمعی قیامی از مومنان که بجنب خداست مشغول
نموده بودند در تعجب و محبت با ایشان و مواظبت نمودند از عیال خاص
گفت که از حضرت امیر کبیر پرسیدند که چرا از خود که حضرت رسالت با تو
گفت و در شکافی که ترا بر جوی خود برد حضرت فرمود که هزار باب علم عظیم است
نموده که از هر باب هزار باب شوق میگردانم با بوی سبزه و عطر وایت کرده
است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اول ملا و امتحانها که بعد
از حضرت رسالت بر من وارد شد آن بود که مرا مخصوص در میان مردم مسلمان
خبر از حضرت رسالت مکی علیه السلام و نبوت و یاری و یاری بود که از حق
بر او ایم و امید را داده است تا ششم او را در خود سالی تربیت کرد و در هر یک
پناه داد و از تنبیه بد آورده و در هیچ مسی و عیان و ماکتلف گردید و مرا پنهان

آورد

کند

کروا و شید از حسب و قیاس نشدیم یک است آن حضرت بکب اینها و ایشان
ایشان نمی خندید بود و آنکه آن حضرت بر من در امور و دنیا و دنیا دار بود و
آنکه مرا بان خصوص که در آن در تنقی فرمود و در درجیات عالی کلاست نشاند
و نشان کرد و اینان معلوم زبانها را با زبانها سکوت داشت و در میان کلمات
شغال و حلقی که در اینان با و است و در احوال و احوال این نماند نشاند
نات آن حضرت ام و اندوه خند که گویان خدا را که از انانیا که با و سکوت
تاب و تحمل آنها آید است و پس مردم با و را آن محبت بر احوال فتنه یقین
بعضی خیر ایشان بر تبه بود که در خط خود میخوانند کرد و وقت بر تکیه آن محبت
عظیم در استعدادت در خج صبر ایشان را برده بود و حلق ایشان را بر ایشان کرده
بود و حلق گردیده بود میان او و قید ایشان و قید ایشان و نشاند از تربیت
حال خود ایشان آن حضرت از اهل بیت او و فرزندان خود المطلب و سایر مردم
ایشان تعجب میگفتند و امر به و میمودند و بعضی را حدیث و یاری ایشان
و در هر یک که در ایشان در خج که یک بود پس با چنین محبت عظیم که با و
روین آورد و خود را بر سبک داشت و ششم و شوش را اختیار کرد و در مشغول
و در هر یک با و در هر یک بود و در آن خج نمودن و غسل او و در مشغول کردن
و از سر او که در آن و او را در تفسیر و در هیچ کتاب خدا و مرا از این امور
نموده و ریه که از جانب آن حضرت مامور شده بود با و مانع نشد که ریه با نماند و
آه و ناله و زاری کرد و در محبت خود آورده تا آنکه او را در هر یک
آنکه از حق تعالی بر من دانم گردیده بود و آن در دله و محبت را بر خج و شکست

پیدا

کرد

از روی صبر و شکیلیه و استوار و اری رحمت ناشای الی و این شد از شب
آنرا پس عیال رسالت کرده است که حضرت رسالت در پیش و در
مهرش نشانگاه کسی در خانه را که سید حضرت فاطمه است که یک و یک و یک و یک
گفت هر دو غم و آمده ام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آلی که با
دستوری میدی که در خانه در آیم حضرت فاطمه گفت نه و با خود خدا را
رفت کند که حضرت رسول که بر من خود مشغولست و بر من نماند بر است پیش
و بعد از آنکه از خانه بر گشت و باز در را کوید و گفت بخیر رخصت می
طلب که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله در آید آیا رخت میدیدم و خیال را در
حال حضرت رسالت بهوش باز آمد و دیده مبارک خود را که در فرمود که ای
فاطمه ای که این کیست گفت نه یا رسول الله فرمود که این بر آن نه حاجت
است و در هر یک که از نهانست و این ملک موت و پیش از من بر کسی
رخت نطلبیده است و بعد از آن بر کسی رخت نخواهد طلبید و برای که راستی
که من نزد پروردگار خود دارم از من دستوری طلب می نماید و ستودنی
او را که در آید پس حضرت فاطمه گفت که بخانه در آن خدا ترا رخت کند پس اهل
شد مانند نیم شد و سلام کرد بر اهل بیت رسالت و لعنت الله علی اهل بیت
رسول الله پس حضرت رسول و وقت کرد حضرت امیر المؤمنین را بهر کردن
از آنکه در دنیا از اهل جور و فحشاء طاعت نماید و بخت کردن حضرت فاطمه و
آنکه در آن رخت کند و قضا می آن حضرت را داد نماید و غسل دهد و جسد او را
و بر دور قبر آن حضرت دیواری بسازد و حسن و حسین را با حفظ نماید

مردم

و در کشف آثار حضرت امام قمری و است کرده است که چون بچشم ز غایت
سید یا عیال صلی الله علیه و آله رسید و وی رخت طلبید که بی رخت آن حضرت
و در آن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیرون رفت و پرسید که چه کار
و اری گفت میخواهم که آن حضرت را طاعت تمام حضرت امیر گفت که درین
وقت ملا رخت آن حضرت نیز نیست مگر با و داری گفت کار می نوری
دارم و این می ناید بی رخت او بر رسم حضرت امیر بی رخت حضرت رسول که در
او رخت طلبید و حضرت فرمود که بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو
و گفت ای پیغمبر خدا رسالت از جانب حق تعالی بر تو آمده ام و فرمود که
کجاستی گفت من ملک موت حق تعالی را فرستاده است که تو را رخت کرد و امیر میان
نمای او و بگفت من بدینا رخت فرمود که محبت ده و ما بر من فرود آید و او
مشورت تمام پس بر من نماند شد و گفت با حق آنست است برای تو
از دنیا حق تعالی و در آنست از قرب و کرامت و شفاعت آنقدر می خواهد و او
که تو مشغول کردی و نماند حق تعالی را می نماند تراست از نماند و بیای حضرت
ملک موت را گفت که با حق مامور شده از حسب خدا اقدام می چید و گفت ای
ملک موت بگو که من تا من بنده پروردگار خودم و هر یک که ملک موت گفت
که همان مقدس او بجای رسیده است که بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو
گفت که من آخر آمدن من بود و بر من و بر کرمه بسوی تو من حاجتی نیست و ایضا
از علی روایت کرده است که او بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو و بگو
آه و ناله و زاری که من آن حضرت سکین شده بود و گفت یا رسول الله اهل تو

نشت

کی خواہد و حضرت فرمود که اجل من خاتم شده است ابو بکر گفت یا رب
توبیحات فرمود که بوی حسنه الشی و بوی الماوی و رقی و احوال و عیش و نوا
و هر جای شراب حق تعالی ابو بکر گفت کی ترا غل خواهد داد فرمود که اگر
اهل بیت من بمن نزد یک تراست پرسید که در چه جزو را گشت فرمود که
در بهمن جامه ها که پوشیده ام یا در حله های یمنی یا در جامه های اسفند مصری پرسید
چگونه بر تو نماند که در وقت خرویش از مردم برخواست و در دو یار و یار
آحضرت فرمود که هر گشتند خدا صیقل دهد از تنه چون ترا غل دهند و من گشتند
مرا بر تنی بگذارید بر کنار قبر من و ساقی پیرون روی و مرا شام بگذارد و اول
کسی که بر من نماز کند خداوند عالم امانت پس رحمت می فرماید مگر اگر که بر من
نماز کنند و اول کسی که نماز می شود و جبریل است پس اسرافیل پس میکائیل
پس تک حوت پس شکرای ملائکه چکی فرود می آیند و بر من نماز کنند پس
شام و نوح جبرائیل خاندن را بر آید و بر من سلواة فرستد و سلام کند و مرا از
برسانید بگریه و فغان و ناله و بداند اول کسی که از آدمیان بر من نماز کند و کلام
اهل بیت من باشند بعد از ان زمان و کوه کمان اهل بیت من و بعد از ایشان
مردم و دیگر ابو بکر گفت که کی داخل قبر تو خواهم شد فرمود که هر که از اهل بیت من
بمن نزد یک تراست یا یکی چند که شما ایشان را نخواهید پس فرمود که بر خیزید و
آنچه گفتم بیکران برسانید و ایضا از حضرت امیر المومنین سلواة الله علیه روا
کرده است که در بیماری آخر حضرت رسول متی الله علیه و آله جبریل هر روز و هر
برای حضرت امیر علی علیه السلام می گفت السلام علیک بدرستی که در روزگار تو

ترا سلام میرساند و میفرماید که بچه زنی با پی خود را و او حال ترا بهتر میداند از تو و
 لیکن میخواهد که اگر است و شرف ترا زیاد کند چنانچه ترا بر هیچ غلظت غیبت
 داده است و تو است که میخواست بدانی منی که خود را است تو اگر آن حضرت
 را می بینی بود و جواب میداد که درود دارم بر خراج جواب میگفت که ای محمد
 هیچ کس اگر ای تربیت از تو حق ندارد تو بر این کن ترا درود دهم است که درود
 میدارد که صدای دعا ترا بشنود و میخواهد که درایت ترا در آخرت بلند تر کند
 و اگر آن حضرت میفرمود که من خود را حق و عافیت و بی غلبه میگفت که خدا را چه کرد
 عافیت کنی خدا چه خدا را بی چشم ندانم و لغت خود را بر ایشان فروزان
 میکند آمد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که با چنین نیت میگفت
 که یا محمد پروردگار تو سلام میرساند ترا و از حال تو سوال می نماید بلکه آنرا بهتر
 میداند حضرت فرمود که خود را بر خراج حضرت آخرت می بینم و آنرا مرکب را در خود
 شایسته می نامم چه بگویم گفت یا محمد بشارت باد ترا که حق تعالی نخواهد که برب این
 دین که در تو است و در جابت ترا بلند کند و آنرا از جایت بلند کند و هیچ کس بدین
 قومی رسد پس حضرت فرمود که ای حبیب جلیل کس است که رحمت علیهد و بخاند
 حسن داخل شود من از رحمت علیهد من تا نوزده من آید حبیب جلیل گفت یا
 محمد پروردگار ما عیالان بعد از تو شایسته است و ملک است بیا از تو از هیچ کس
 رحمت علیهد و نخواهد علیهد حضرت فرمود که ای حبیب جلیل ملک کن ملک است
 برگرد پس حضرت زمان و فرزند آن خود را طلب نمود که با ایشان و در آن دین
 و حضرت ظاهر فرمود که نزد ایشان بیای و در مجلس آن حضرت را در هر گزین

و پسید و در آن روز گوش او گفت چون حضرت نماز عصر و است
آب از دیده ای مبارکش ریخت پس حضرت بار دیگر او را بنزدیک خود
طلید و در بر کشید و در آن روز گوش او گفت و چون سر برداشتند
کرد پس رمان آن حضرت از آن حال تعجب کردند و چون از آن حضرت گوی
کردند فرمود که قول من به شما حق است و خدای خود را بمن داد و با آن آب
کران شدم و در عبرت بودیم فرمود که ای دشمن چرا می کن که از بر دور
دکار خود گویا کرده ام که اول کسی که از اهل بیت من بسوی من آید
توباشی و دعای مرا مستجاب گردانیده و بعد از من در دنیا پیاری
نخواهی ماند و این بسبب شد و خدای کردیم پس حضرت امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهما طلید و ایشانرا پسید و آب از دیده ای
مبارکش ریخت و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از دنیا می رفت فرمود و ریش آن حضرت را
و حضرت امیر المومنین و پیشوا را که در آن وقت بودند و دستها را
خود را بر نیز روی خود گذارند و پس با وی میوید آن برده روی
مبارک آن حضرت میبرد و صاحب در خانه آن حضرت و در مسجد پیشوا
بودند و صد انبازه و زاری بلند کردند و آب حیرت از دیده می ریختند و خاک
قدت بر سر خود می چسبیدند و کاه صلی از اندرون خانه حضرت بلند شد
که گویند و را می شنود صدای او را شنیدند که گفت چه خبر ما را و در آن وقت بود
و چون گفتند و غسل می دید چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه این دعا

[illegible]

عبداللہ و ہمارا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ از من نزدیکتر باشد گفتند
 شہباز فرمود کہ گوید ہم شہباز را بخدا کہ آیا بغیر از من کسی در میان است
 کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ ہزار گبار تعلیم نموده باشد ہر کبار گفید
 ہزار گبار دیگر بودہ باشد گفتند نہ و بکنی و دیگران ہندای مقبلا حضرت
 صادق علیہ السلام روایت کردہ اند کہ چون حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ
 بر پیش خمار رحلت نمود حضرت فاطمہ صلوٰۃ اللہ علیہا را از روایت آن حضرت
 و جبرئیل بیان است جز فرمودہ اند کہ بغیر از حق تعالی کسی شدت آزمائی
 داشت پس حق تعالی جبرئیل را بوسی آن حضرت فرستاد کہ نزد آن حضرت
 سخن گوید و شدت اندوہ آن حضرت را بکنی تا بدہد نزد جبرئیل ای اندوہ
 اندوہی آن حضرت می نمود و فرمودہ اند کہ حضرت از آن حضرت و شدت حضرت
 رسول صلی اللہ علیہ و آلہ از نزد حق تعالی در رحلت و شہادت آن حضرت و آلہ
 بعد از آن حضرت نزد ریت ملکہ آن حضرت واقع خواہد شد از مصیبتہا
 و محنتہا و آنچه بر دشمنان آن حضرت واقع خواہد شد از عذابہا و دیگرہ
 درین است مسلطی و دوری حق تعالی باطل خواہد کرد چون حضرت فاطمہ
 این حال را ملاحظہ بنمود حضرت امیر المومنین علیہ السلام گفت کہ کسی بنزد
 من می آید و چنین سخنان میگوید حضرت فرمود کہ ای فاطمہ ہر گاہ کہ او بنزد
 تو آمد مرا خبر کن پس ہر گاہ کہ جبرئیل را حضرت فاطمہ حضرت امیر را خبر کرد
 کردہ و آنچه جبرئیل بگفت حضرت امیر می نوشت تا آنکہ تمام شد حضرت فاطمہ
 حضرت فاطمہ را و آن حضرت بر جمع احوال آئیدہ فاروقیت و آن حضرت

الکلی

چون ارادہ کنند منہ آن حضرت کردہ آفتاب شکستہ شد و زلزلی عظیم در
 زمین پیدا شد و ایشان دست برداشتند و آن قصید را با ویہ نوشتند
 آن ملعون در جواب ایشان نوشت کہ آنچه نوشتہ ام اللہ می باید کرد پس ایشان
 بگفتہ آن ملعون منہ آن حضرت را گفتند و بزرگ کردند و مکار و دویر آن سبدا ای
 مقبلا از حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ اند کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ
 و آلہ روزی با اصحاب خود گفت کہ زندگی من بہتر است از برای شما و چون
 من بہتر است برای شما محابہ گفتند کہ یا رسول اللہ میدانم کہ حیاتہ تو برای ما بہتر است
 و بسبب تو دایم باقیم از سلامت و از گناہ و کفر و آل تشنجاہ باقیم بسبب
 رسول تو از برای ما بہتر است حضرت فرمود کہ بعد از فوت من علمای نماز را برین
 عرض می نمایند پس ہر عمل نیک کہ از نمازی بنیم و دعا میکنم کہ خدا توفیق نماز را بدادہ
 کرد و بدو ہر عمل نیک کہ از نمازی بنیم یا دعا برای طلب آمرزش جہانم یا دعا
 از خدا گفت یا رسول اللہ چگونه برای ما دعا خواہی کرد و روقی کہ از شما
 تو خاک شدہ باشد حضرت فرمود کہ نہ چنین است زیرا کہ حق تعالی کوشتمای
 ما را بر زمین حرام کردہ است و بدان ما در زمین نمی پوسد و کہنہ نشود و اینما
 پس بعد از آن حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ اند کہ پیغمبری و وصی
 در زمین زیادہ از سر روز نیامد تا آنکہ روح و گوشت و استخوان او با سنان
 بالا میرود و مردم بوی مای بدہنای ایشان میدہند و از دورہ نزدیک سلام
 مردم را ایشان میرسد و ایضا سندی معتبر بار از آن حضرت روایت
 کردہ اند کہ چون ابو بکر بن از حضرت امیر المومنین غیب خلافت کرد حضرت
 با او گفت کہ یا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ ترا امر کردہ کہ مرا خلافت کنی آن

الکلی

بوی

آید

نوشته بود که اگر حضرت با کسی بی خصلت من تراب من لعل من سواد من
که جلالت و ایضا متعارف و دیگران بنده ای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که آن حضرت فرموده که اگر چه از دره میسیند حضرت رسول صلی
علیه و آله را کشفند چگونه آن حضرت از دره میسیند حضرت رسول صلی
احمال نما را بر آن حضرت عرض نمایند چون معینی از شما می باشد از دره می
و کلبی و صفار و دیگران بنده ای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که چون شب می شود رخت می بندد روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و
ارواح پیغمبران گذشته و ارواح اوسیا و گذشته را و ارواح امام زمان را
پس ایشان را بر پیش بالا می برند و هفت شوط بر در عرض طواف می کنند
و تره ها که از قایم های عرش دور است باز میگردانند و چون صبح می شود
ایشان پیاپی فرو نکرده است و در وایات مقبره دیگر وارد شده است
که چون حق تعالی خواهد علم ناز به امام زمان اضافه نماید بغیر از حلال و حرام
پس آن علم را علی میبرد و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنرا بر آن حضرت
عرض نمایند پس حضرت میفرماید که بروید و علی و ابن علی را بر سران چون نیز
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میفرماید بروید و حسن و حسین
هر ابا بر روی امام و دیگر میفرستد تا با امام زمان منتهی میشود و میرود و حضرت
مقبور روایت کرده اند که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که من در شب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در همین موضع دیدم و او را در بر گرفته
و در میان تاریخ و ولادت و وفات و بعضی از احوال کریم و مناجات

نوشته

حضرت خیر بن محمد بن علی بن ابی طالب و حضرت خیر بن محمد بن علی بن ابی طالب
علیه السلام روایت کرده اند که در ولادت با سعادت آن حضرت کسب شد
صبح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ولادت آن حضرت
پنج سال پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن حضرت
در یک ماه و هفت سال و هشتاد و پنج روز و هشتاد و یک ساعت و هشتاد و یک دقیقه
صلوات علیه السلام روایت کرده است و در شش ماه و هشتاد و یک ساعت و هشتاد و یک دقیقه
حلال و کر کرده اند که ولادت آن حضرت در روز جمعه ماه رجب و در سال
روز جمعه بود در سال دوم از بعثت و بعضی گفته اند که در سال پنجم از بعثت بود و
ماه ربیع است که در ولادت آن حضرت پنج سال پیش از بعثت بود و در روز
شهر باقی است و طبری امامی و در ویش امامی و امامی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که ولادت آن حضرت در یک ماه و هشتاد و یک ساعت و هشتاد و یک دقیقه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس از هشت سال در مکه متولد شد و در سال و در
شش ماه و هشتاد و یک ساعت و هشتاد و یک دقیقه و در روزی از سال و در
حضرت بدو هفت حجت اشغال نمود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت
کرده که چون حضرت فاطمه متولد شد در روزی از شهر کوفه که در یک هفته از کربلا
شود و میگوید و در روزی از شهر کوفه که در یک هفته از کربلا
بدو هفت حجت نمود و در سال و هشتاد و یک ساعت و هشتاد و یک دقیقه
و در شب نایب امام که گفت خدایا که من آنرا در آداب مرا و در آداب
آدمی و در آداب نبوی و در آداب ائمه را بهتر از من و دیگران میدانم و این باب

بنده از عبادت بن عباس روایت کرده است که روزی عایشه خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و دید که آن حضرت فاطمه را بر آغوش
را میبوسید گفت ای دوست میدانی فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود که
سوال کرد که اگر بایا که من چه مقدار او را دوست میدارم هر آنکه دوستی او نیست
با و زیاده خواهد شد بدین که در شب معراج چون با اسنان چهارم رسیدم
خبر شنیدم که آن گفت و میگویند ای فاطمه گفت پس چنانکه پیش از این
یا که که بخواند که میگویند که من چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من
بدستی که حق تعالی خفایت داده است بغیر از آن بر سر خود را بر ملک مقربان
و ترا مخصوص نیاخته داده است بر همه عالمیان پس پیش رستم و با او اسنان
چهارم نماز کردم پس بچنانی راست نظر کردم و ابراهیم را دیدم در باغی از
باغهای بهشت و گروهی از ملک را دیدم که بر گرد او بر آمده بودند پس از آنجا بالا
رستم نبوی اسنان پنجم و از آنجا با اسنان هشتم رستم پس در آنجا ندای حق تعالی
رسید که ای محمد پر دیت پدر تو را بر ابراهیم و یساکو برادریت برادر تو علی پس چون
رستم رسیدم چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من چنانکه پیش از این
چون داخل شدم در پیش از نور مشاهده کردم و در پای انداخت و و کلبه ای
که حکما و زیور ابراهیم می چرخید و ششم ای چپ من چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من
کسیت و این عالم را بر گرد او بر آید که گفت ای فاطمه از در تو علی بن ابی طالب
است و این دو کلبه چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من چنانکه پیش از این
پس قدری پیش تر رستم و در پیش مشاهده کردم که نرم تر و از شکله

و از علی بن عباس روایت کرده است که روزی عایشه خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و دید که آن حضرت فاطمه را بر آغوش
را میبوسید گفت ای دوست میدانی فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود که
سوال کرد که اگر بایا که من چه مقدار او را دوست میدارم هر آنکه دوستی او نیست
با و زیاده خواهد شد بدین که در شب معراج چون با اسنان چهارم رسیدم
خبر شنیدم که آن گفت و میگویند ای فاطمه گفت پس چنانکه پیش از این
یا که که بخواند که میگویند که من چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من
بدستی که حق تعالی خفایت داده است بغیر از آن بر سر خود را بر ملک مقربان
و ترا مخصوص نیاخته داده است بر همه عالمیان پس پیش رستم و با او اسنان
چهارم نماز کردم پس بچنانی راست نظر کردم و ابراهیم را دیدم در باغی از
باغهای بهشت و گروهی از ملک را دیدم که بر گرد او بر آمده بودند پس از آنجا بالا
رستم نبوی اسنان پنجم و از آنجا با اسنان هشتم رستم پس در آنجا ندای حق تعالی
رسید که ای محمد پر دیت پدر تو را بر ابراهیم و یساکو برادریت برادر تو علی پس چون
رستم رسیدم چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من چنانکه پیش از این
چون داخل شدم در پیش از نور مشاهده کردم و در پای انداخت و و کلبه ای
که حکما و زیور ابراهیم می چرخید و ششم ای چپ من چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من
کسیت و این عالم را بر گرد او بر آید که گفت ای فاطمه از در تو علی بن ابی طالب
است و این دو کلبه چنانکه پیش از این یا که که بخواند که میگویند که من چنانکه پیش از این
پس قدری پیش تر رستم و در پیش مشاهده کردم که نرم تر و از شکله

بنده

[illegible]

گفتند یا رسول الله ما و داخل انس نیست حضرت فرمود که فاطمه در باطن حوریه
است و در ظاهر انبیه است گفتند یا رسول الله حقیقت این سخن را برائی ما
بیان فرما حضرت فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید پیش از آنکه آدم را خلق
کند و هر گاهی که ارواح خلایق را آفرید چون حق تعالی آدم را خلق کرد و نور فاطمه
را بر آدم عرض کرد و محاسب گفتند یا رسول الله پیش از آفریدن آدم را یکجا بود و فرمود
که در حق بود و زیر ساق عرش گفتند یا رسول الله خدای آن چه بود و فرمود
که طعام او توبیخ و تمثیل و تجلی حق تعالی بود پس حق تعالی حضرت آدم علیه السلام را
خلق کرد و از اصل و دهر و ن آن آورد و خواست که فاطمه را از اصل من ببرد
آورد و نور فاطمه را پس پی کرد و اندر درشت و جبرئیل علیه السلام آن سیب را برائی
من آورد و گفت اسم عیلم و درخت است و بر کلاه پیچیده گفتم و عیلم کلاه و درخت
است ای حبیب من جبرئیل پس جبرئیل گفت ای خدیو پروردگار تو اسم میرساند
من گفتم از نوبت مسامیتا و بوی او بر سیکرد و سلامها و بیتها پس جبرئیل گفت
یا خدیو این سیبی است که حق تعالی بهایه زشت داده است بپوش تو از درشت
پس آن سیب را گرفتم و بهایه خود چسبانیدم جبرئیل گفت یا خدیو خدای جلیل و
عظیمه که این سیب را بخور چون آن سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع
گردید که من ترسان شدم از آن جبرئیل گفت چرا ترسیدی بخور و ترس
بدرستی که این نور از کسیت که در آسمان نام او منصور است و در
زمین فاطمه جبرئیل چرا او را در آسمان منصوره میگویند و در زمین فاطمه گفت
او را در زمین فاطمه میگویند از برای آنکه قطعه کرد است شعبان خود را از

۱۰۰

[illegible]

بهشت شد حق تعالی الهام کرد او را که آن میوه را از آن درخت چید و تناول
نمود پس نورس و در سبک و توار گرفت پس نورس از سبک و قتل شد
بر هم خدیجه و در خوی پس من از آن نور بخوردم و چون متولد شدم علم گدشته
و آنرا میدانستم ای ابوالحسن منم بنود که خدا نظر میکند و این باب بود رحمة الله
بر من بمقدار فضل من عمر و ایت کرد و است که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردم که چگونه بود ولادت حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمود که چون
خدیجه اختیار مرا و جهت حضرت رسول متی آن علی و الله و روزی آن که از خدا و پناه
که با آن حضرت داشتند از او بگریخت نمود و مرا در دام میگرد و میگرداشتند
که زینب ندانند و بود پس خدیجه را باین سبب و خشی عظیم رو داد و لیکن خدا
غم و خیز خدیجه برای حضرت رسول بود که بماد از شدت عداوت ایشان آ
سیحی بان حضرت برسد پس چون با فاطمه زهرا صلوات الله علیها حالم شد فاطمه
در شک با او سخن میگفت و منس او بود و او را بمنزیر نمود و خدیجه اخیالیت
را از حضرت رسالت پنهان میداشت پس روزی حضرت رسول و اهل بیت
و شنید که خدیجه سخن میگوید که کسی را ترند او ندید و فرمود که ای خدیجه با کسی
میگوید خدیجه گفت ای فرزندی که در شک منست با من سخن میگوید و منس
منست حضرت فرمود که اینک پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا خبر میدهد که ای فرزندی و حضرت
و او نسل ای منست بابرکت است و حق تعالی نسل مرا از او بوجو دهد که آورد
و از نسل او و ان و بنوایان دین بهم خواهند رسید و حق تعالی بعد از انسانی
و حق تعالی از حق تعالی خود خواهد آورد الله و در زمین و سوره خدیجه در حق تعالی

والله اعلم

و نزد رسول خدا امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت ای رسول خدا من
آن طعام را مشاهده نمودم از روی تعجب نبوی فاطمه نظر کرد حضرت فاطمه گفت
بجای آن چه بسیار از روی تعجب و شدت بوی من نظر میکنی یا بادی که
ام که مستوجب عطر و غلبه تو گردید و ام حضرت امیر فرمود که از آن تعجب میکنم
که امروز سوزند یا در وی که دور و زار است که طعام تناول نموده و هیچ طعام در
خانه ندارد و اکنون چنین طعامی نزد او آورده پس حضرت فاطمه بوی اسنان
نظر کرد و گفت پروردگار آسمان و زمین میداند که سوزند یا که من یا در دم خش
بود حضرت اینک که ای فاطمه از اینجا آورده این طعام را که این نوع طعام نیست
ام در رنگ و در بو و از این بگو تا بخورم ام پس حضرت رسول سلام علیه و آله
دست مبارک خود را در میان او گرفت علی علیه السلام که داشت و از روی لطف
فرمود فرمود که یا علی این بدل دینار است که بشد او دادی این جزای دنیا
ست از جانب خدا و روزی میدهد که را اینو از حجاب پس حضرت رسول سلام
علیه و آله که آن شد و گفت حد و پس میگفت خداوند بزرگوار را بدین
نبرد آنکه ترا بفرستد که در کار دین و فاطمه را نیز که مریم و خیران و عیسی شی
قعه را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام رواست کرده است و در آخرش فرمود است
که حضرت رسول سلام علیه و آله فرمود که یا علی شی تو و شی فاطمه شی زکریا و مریم
که هرگاه نزد او میرفت طعامی نزد او می یافت و از روی رسید که از آنجا آمده است
این طعام از برای تو میمیکند که از نزد خداوند جانان بدرستی که خدا را
میدهد هر که زودتر از حجاب و فرمود که یا علی این طعام خود را بگو

[illegible][illegible]

فانما عتباته عبادت و باس بنده بسیار و دیگر روایت کرده اند که بهترین
شماران بهشت این چهار رتبه و بر روایت دیگر بهترین زمان عالیه این
چهار رتبه و در روایات متواتره از طریق حاشیه و علامه روایت شده است
که فاطمه بهترین زمان عالیه ان است از اولین و آخرین و اینها همان آن
عالیه روایت کرده اند که حضرت زولفقلی علیه السلام با حضرت فاطمه علیه
السلام علیها گفت که شادمان باش با خودی فاطمه هرگز بدتر از زمان عالیه
از روایت دیگر روایت کرده اند که در روز قیامت اسب و پر و قند و کبک
پیش پیش روی فاطمه رود و با خود در آن وقت شادمان باش با خود
بهشت کنند و با روایت کرده اند که چون حضرت رسالت علیه السلام دیده اند
از و نه می شنود آن کسی را که در و سجده می کرد و چون از سر رو بکشت و کلاه
کسی را که عافیت میکرد و فاطمه بود و اینها را برین معنی روایت کرده اند که حضرت
رسول علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مرا از خود که فاطمه را بر حق تعالی
چنین گفت که حق تعالی بهشتی بنا کرده است از خود و برید و یاری از آن
قصبات معز و برید و یاقوت ساخته و طلا و شبنم گردانیده و سقایی آن
از زهره و صبر گردانیده و در آن بهشت طاقتها از و برید و ناکاره و از آنجا
قوت مکمل ساخته و در آن بهشت غرقه آنرا برید و یک خشت از طلا و یک خشت از
لؤلؤ و یک خشت از معز و برید و یک خشت از یاقوت و یک خشت از زهره و در
غایتها بسیار و در آنجا طواف آن غرقه جاری میشود و نه بار و نه خمر
غایتها عادت و بر آن نهادها از و برید ساخته شده و آن بهمار از زهره

تفکر کرد و خیال می نمود که برای کاری آمده است و شرم می کند که اظهار کند و از این آنگاه حضرت سر برانداخته بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسلام نبوت دانست که آن حضرت چه در نظر و خاطر دارد و فرمود که ای ابوالحسن خیال می کنی که برای کاری آمده حاجت خود را بگو و آنچه در خاطر داری اظهار کن که حاجت های تو ترزمن برآورده است پس علی بن ابی طالب علیه السلام گفت پدر و مادرم خدای تو باد تو میدانی یا رسول الله که مرا از هم خود ابوطالب و نه بنت اسمد که حتی در وقتی که من کودک بودم و از غذای خود مرا غذا دادی و با لب خود مرا تابیب کردی و نسبت بمن را پدر و مادرم بدان تبریدی و حق تعالی را بهر گشت تو داشت کرد و مرا نجات دادی از آنچه در آن و عذابی مابین بود و از این جهت و فضیلت و بدرستی که تو می یاری رسول الله و خدیو و شرف و در دنیا و آخرت و بدان که امتیاز حق تعالی به برکت تو ثبت شده کرده است میخواهم که خانه و زوجه دار شسته باشم و آمده ام بسوی تو خطبه بکنم و انبیا و ائم که در حق و ظاهر را منبسط تر و مجانی آید بمن تر و مجانی او را یا رسول الله اسم گفت که دیدم روی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله از استیحا آن سخنان شکفته و خندان کردید پس از روی شرم با آن حضرت گفت یا علی آیا چیزی با خود داری که او را به تو بمان تر و مجانی حضرت امیرالمومنین گفت پدر و مادرم خدای تو باد بخدا سوگند که هر چه چیزی بپوشان نیست از او منبسط می دهم و زهره ای که بمان آب میکشم و چیزی بغیر اینها ندارم حضرت فرمود که آه شیر تر از آن احتیاج

1

و او آن خاندانی که در آن وقت خود را این گروه است و نوشته اندهای خود را در آن
 کتاب است از آنچه بدو است و بدو است که آن در آن وقت است و بدو است که آن در آن وقت است
 خود را از آنکه ای که بر آن می باشد و آن پس بعد از آن می باشد که بدو است که
 اختیار کرد خداوند جبار که را می برگزیده و بنده پسندید خود را برای آنکه خود که بدو
 زنا است و در آخر برین پسند آن و اشرف و مطهر است پس بدو و جلال پسند
 را بجای هر دو از این ای که در صاحب است و تصدیق کند و دعوت است
 و بدو است که بدو است بدو است بدو است و بدو است که بدو است که بدو است
 است و بدو است و بدو است و بدو است و بدو است که بدو است که بدو است که
 کرد و بدو است و بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 خود را بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 بر آن شک و تردید را که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 امر که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 خرید و بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 علی بن ابی طالب و بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 خود را بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 قیام است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 خروج کنی و بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که
 خود را بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که بدو است که

2/12

412

دنیا و آخرت با ابوالحسن بن علی که ملک بنو زاز و زوز بالا زنده بود که دست
بر او نهاده پس بدان که حضرت در باب توحید و توحید حق را که هر چه بود و هر که
ای ابوالحسن پیران رو که در عقیبت توحید بودی مسجد و حضور مردم فاطمه را
تجوید می نمود و از فضیلت توحید خواهم کرد آنچه باعث روشنی دیده و دیده و دیده
و در شان تو کرد و در دنیا و آخرت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که من از خدمت حضرت پیران آمده به عتبت متوجه مسجد شدم و مرا چندان فریاد
و شادی رو داده بود که وصف نمیتوانم کرد چون ابوبکر و عمر آن حضرت را برای
استحسان فرستاده بودند و انتظار پیران آمدن آمدن آن حضرت میکنند
سرا راه بر آن حضرت گرفتند و رسیدند که چه خبر داری حضرت فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و خرد فاطمه را بمنزله ترویج کرد و مرا خبر داد که حق تعالی
در آسمان فاطمه را بمنزله ترویج نموده و انیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بمنزله
می آید که در حضور مردم فاطمه را بمنزله ترویج کند چون ایشان آن خبر را شنیدند
اطهار فرمودند که می گردند و مسجد برکشند حضرت امیر فرمود که ما هنوز بیان مسجد
نرسیده بودیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیران آمد و با من سخن می زد و از روی
مبارکش اشرفی و خرمی ظاهر بود و جلال را امر فرمود که نماند ما چنان و
انصار را که جمع شوند چون جمع شدند بر یکجا پیران با رفت و حذر و تنای حق تعالی
دادا کرد و فرمود که ای گروه مسلمانان درین روزی چه شیل تیره شد و خبر داد
که پیران در روزی که از ترویج است المعصومین جمع کرد و بعد از آن گرفت بر آنکه
کرد و خرد فاطمه و دختر رسول را به بنده خود علی بن ابی طالب و مرا امر کرد که فاطمه

در ایام را گرفت و با او بود و او فرمود که برو باز از او از برای فاطمه آنچه ارا
در کار است از جامه و اثاث البیت و چنانچه با سر می آید و چنانچه از اصحاب
را از بی او فرستاد و یکی باز از آنند پس یکم از ایشان چیز را که اختیار
میکنند با او بفرمودند و حضرت امیر فرمود پس پیرانی خریدند و حضرت در دم و مقصد
چنانچه مردم و تکیه سیاه و خیره که کسی که میانش را از لایف خدایش بود
و دو نهالی گرفتند از جامه های امیری که میان یکی را از لایف خدایش کرده بودند
و یکرا از پیش میش و چهار بالش گرفتند از پوست طایف که میانش را از لایف
از خیر کرده بودند و پرده از پیش و حمیر و چرمی و دو دست آستین و یاب و سی و
ظفری برای آب خوردان از پوست و کاسه جوئی از برای شربت خوردان و یکم از برای
آب و مطهره بفرمودند و سبوی سبوی و کوز را از خال چمن جدا ساختند و بفرمودند
یعنی را ابوبکر برداشت و هر یک از اصحاب بعضی را برداشتند و بنده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت هر یک را از آنها بدست میگرفت و ملاطفت
و مینمود و خداوند اما رنگ آید بر این بیت و بروایت دیگر آب از دیده مبارکش
ریخت و سپید آسمان بلند کرد و فرمود که خداوند ابرکت دهد برای گروهی که پیشتر
ظفرهای ایشان سفالت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بعد از این
چنانچه تمام کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فرمودند که مردم و بنده و بنده و بنده
اخر فاطمه صلوات الله علیه را که کور می رسد پس ایشان حضرت از طاعت و طاعت
علیه و آله که گفتند که آیا میخواهی که با و با بتر و بتر و بتر و بتر و بتر و بتر
علیه و آله سخن بگویم گفتیم بگویند پس ایشان رفتند و بنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از این جهت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

باند و لو و بند ای ای شون ای ای
است ویش سرش نوید اردو

که بر او اختیار میکنم احدی را از او جدا نمیکنم پس حق تعالی ظاهر را جعلی ترجیح نمود و حق
باجوب و دیگران سید را سید را حضرت امام ربین العالمان و امام عباد و
و حضرت امام رضا سوار علیهم السلام را درایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنان
علیه السلام فرمود که هر توحید که آن حضرت ظاهر سلو و نه علیها در و رضا و شتم
و شب و روز درین خیال بودم که خودت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و عیون قائم اند و روی حکومت آن حضرت رفتم فرمود که یا علی ای پادشاهی
که ترا که خدا کنیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت میفرمود است که ای
از زبان تو پیش از من توحید فرستم پس بگویم که ظاهر را در دست من بردان
روزی که چهارشنبه بودم ناگاه فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حضور آمد
و گفت ای صاحبان من ترا که از ما بطلب و روی پادشاه آن حضرت را آن
فرستاد و شادی شاهد که خودم نیست فرمود که این شب رفتم بخت آن حضرت
را و در روزی که امیر المؤمنان را کشید و از او را کشید و روز شادی از حضرت
عباد را کشید و گفت که ای پادشاه آن حضرت را که نور و دانهای خود را باطل
پس فرمود که یا علی حق تعالی که نیست که در از برای من آنچه را از شما بردان و شتم
از توحید و حق کنیم حق تعالی است این یا رسول الله فرمود که بخیل خودم و حق را از
و تو فعل نیست با خود و در روی من که رفتم از شما را و بگویم که گفت بس و در میان
این مسئول و تو فعل نیست چیزی را که حق تعالی از خود و دانهای خود را از
حکمر و دیگر در بخت است که پادشاه و در بخت و نیت با حق تعالی بخت
را از اینها و در حق ما و تو هر ای از آنها و در و دانهای تو است که در و دانند

20

و ایشان مرده را دعوت خواهند کرد و بوی وین منزه و باستان تحت رطلق خود تمام
سکینه بعد از پیغمبر این پس بشمارت با و ترا با علی که حق تعالی را امری کرد که با حادی
از خلق چنین کرد امتی مایه و منزه تر و بی کرمه خاطر را تو بخوی که خدا می ارزد و او را تو
بروح کرده و راستی شدم از برای خاطر آنی خدا را برای او را فی شانه پس بکینه زو
خود را که تو را برتری از من و برتری من که خود را و مرا حق تعالی که بر حق تعالی است پس
تو خاطر و کرد که نیز تو که حق تعالی مقرر کرده است که اگر تمام و آن آور و مخته های حق
بر خلق هدایت دعای بهشت را و اهل بهشت را در حق تعالی استجاب میکرد و تمام در بهشت
نمودی با ایشان میرا این پس نیکی را و در و داد و معاصی او را برای حق تعالی
را خوشنودی خدا را از تو نشود و بر این پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که با نازل است آنقدر مرتبه ای که رسید بهشت که وارد بهشت را و کنند حق تعالی را
در بهشت آنکه خود را و پس تمام حضرت رسول که چون حق تعالی را و در و بی خودی
و در و بی خودی را که می میداند او را با چشم می بیند و در و گوشه شنید و در پس حق
نیز که است از به خاطر که در حق تعالی پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که در و بی خودی این است که در حق تعالی و علی و ابی طالب و آن عمل
صالحان خود را و اصل حق تعالی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت ای
یارب العالمین و یا خیر العالمین و در کتاب قرب الاله است پس بعد از حضرت
صادق علیه السلام نشو و است که در شب زفاف حضرت فاطمه و امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و آله از ایشان که در زیر آفتاب بودند پوست کوفته بودی بود چون میخواستند
که بر روی آن بخوابند میکردند و پیش را با لایم میکرد و بر روی آن میخوابیدند

وایشان ایشان از پستی و کوکسان اولین خبر بر کرده بودند و آن حضرت در آن
آنجای بود و پیش طوسی آمد و بعد از آن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که
چون حضرت رسالت علیه السلام و اهل باطن را علی تزویج کرد جمعی از خویش خدمت آن
حضرت آمدند و گفتند تو تزویج کردی علی را با هر خدیشی حضرت فرمود که مرد خود را خود را با
تزوین کردم خدا و ارباب آن حضرت تزویج کرد و در شبی که مرا عراج بر در رویه آن خدو
بعد از آن شبی پس وحی کرد حق تعالی بسوره الشهی که شاکر بن انصاری بر کوه است پس
شاکر که در مروارید و حجاج و ائمه و جوهر پس خوریان بهشت میاد و است کردند
را بودند و آنها را به دید میفرستاد از برای یکدیگر و نمیگفتند بایان و میگویند که اینها
از شریف و خود شریف است علی علیه السلام و آن چون شب زفاف فاطمه حضرت
است از شب خود را حاضر ساخت و قطعه بر روی آن آفتاب و فاطمه را بر آن بویار
کرد و او را در میان را که در استراحت را بکشد و حضرت رسول علیه السلام و اهل آن
میفتد پس در انشای راه در میان میروا صدای بسیار شنیدند تاگاه چیل و
آمد با شاد و هزار ملک و میبایست فرود آمد با شاد و هزار ملک و حضرت از ایشان
پرسید که برای چه زمین آمد گفتند آمد ایم برای زفاف فاطمه و علی صلوات الله علیها
پس چیل و میبایست که ملک با ایشان موافقت کردند و حضرت رسول علیه السلام
هم گفت گفت پس بیک نفرین در و روی نادان نشسته و فرمود و اینها بعد از آن است
صالح علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرمود دنیا را با هر حضرت فاطمه صلوات
علیها گردانید و بهشت و دوزخ را هر دو کرد که دشمنان خود را داخل جهنم میکنند و در
سمان خود را داخل بهشت میکنند و است مدینه که وحی موسی بن جعفر آن که شاکر بهشت

و در وقت احوال حضرت گریه اند و در وقت الاستیلا نشسته و حق را حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در آن حضرت در پی بود که بسی در هم می افتاد و می کرد
که اندر است که در آن حضرت پانصد درهم بود که بحساب اینان سینه
بزرگ و پانصد و بیست و شش بود و در وقت آنکه روایت کرده اند که در پیانم و در وقت
فاجعه سالواته علیه جریش هدیه کرده و در آن سینه یاد کرده اند که در آن زمان و روز و میوه زشت
بود و یک و در آن میوه ای داشت آن روز و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواستند از پیانم
از و گفت آنرا بعی و در وقت آنرا که او و دو تن که در پیانم است از حضرت از پیانم
و این خبر خوب روایت کرده است که جریش از آسمان علیه از پیانم حضرت فاطمه علیها
علیه السلام آورده که قیمت آن را بر بیع و بیای بود و چون آن حضرت آنجا رسید و از پیانم
قریش متحیر شدند و در گفتار گفتند که در آنجا آورده ای از آن حضرت رسول صلی
الله علیه و آله و سلم و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
و ای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فاطمه را یکبار در آن میوه ای که در آن حضرت
حضرت فاطمه علیها السلام از پیانم حضرت فاطمه علیها السلام روایت کرده است که
کشی فاطمه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که در آن از پیانم علی رضی الله عنه و
بشت را با پیانم سالواته علیه جریش و در آن میوه ای که در آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرات و نیل و مد و نهروان و فرج و قزوین را در زمین تزیین نمود و پیانم حضرت فاطمه علیها
السلام روایت کرده است و دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که یا علی بن
تزیین کرد (در فاطمه را شنبه با حق ثناده بر صدق خض زین و چرا بر صد و هشتاد و در هم و نه
از جابر انصاری رضی الله عنه روایت کرده است که چون شد زراف حضرت فاطمه

کرده اند که حضرت فاطمه بعد از پدر زن کو را خود بمقتاد و پنج روز در دنیا ماند و در آن
 مدت کسی آن حضرت را نشا و وضو ندانید و هر هفته و در شب زیارت قبول فرمود
 احدی نفرت و در روز و شب و پیشه نماز و دعا و کرد میکرد و بر این حال بود تا
 از دنیا فرات رفت کرد و در بعضی از کتب معتبره از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 است علیه روایت کرده اند که فرمود که حضرت رسالت است علیه و آله را روزی پس
 سخن را دم و پیوسته فاطمه میگفت که بیا این را بمن بنما چون را میبدم میبوسید
 و در هوش میکرد بدین پیراهن را بمن بپوشان کردم و دیگر ندادم و این با بویبر روایت
 کرده است که چون حضرت رسالت است علیه و آله را از دنیا فرات رفت فرمود بجان
 آن حضرت استماع کرد از اذن گفت و گفت اذان میگویم از برای کسی بعد
 از رسول خدا است علیه و آله پس حضرت فاطمه صلوٰه است علیه را روزی فرمود و چون
 میخوانم که بشنوم صدای موذن پدر خود را چون خبر بیال رسیدند شروع کردند و آن
 چون بیال است ابر گفت فاطمه پدر خود را پیام معاشرت آن حضرت را پیدا آورد و خود
 را از کریمه بیط توانست کرد و چون باشند آن تهر رسول است رسید فاطمه فرمود
 و بر دور افتاد و نش کرد و مردم کان کردند که آن حضرت از دنیا فرات رفت کرد و
 را گفتند که ترک کن اذان را که در خبر پیوسته است علیه و آله را از دنیا فرات رفت پس اذان
 قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت فاطمه صلوٰه است علیه را بپوشان آن روز فرمود که
 اذان را تمام کن و او نکرد و گفت ای بختی زن زمان من بر تو بیشترم که چون صدای
 مرا بشنوی باز اذان بپایان کنی پس حضرت او را معاف داشت و این قولی است
 پس معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت

4

علیه السلام و آله را بهر چه از غنای و باوری که در کفر از امتحان می نامیم در
 چیزها نظر کنیم که بسیار بود و چگونه است حضرت فرمود که تقسیم میکنم پروردگار را و هر از او را
 حولی و توفیقی نیست مگر بتو پس آن سه چهره است حق تعالی که در کفر و اول آنها
 آنست که خود و عیال و اهل خود را گرسنه بدارند و فقر را و محتاجان است خود
 بر خود و ایشان اختیار را بی محنت و زحمت که قبول کردم ای پروردگار و بر من
 شد و تقسیم کردم و از تو می طلبم توفیق و صبر را و یاد و پریش آنست که صبر نایاب
 گدایب است و ترس و بیم بسیار از ایشان و آنکه چنان خود را در راه رضای من
 فانی کنی و کارخان خارج نایابی بجای و صبر نایابی بر آنچه اندیشان تو بهر چه از آن
 و اذیت از اهل نفاق و بر آنها و حراجه که در جنگ است و بر حضرت گفت پرورد
 کار تقبیل کردم و رضای شدم و انقیاد نمودم و از تو می طلبم توفیق و صبر را پس
 فرمود که ای اسمیسم پس آنهاست که بای و بیت تو بخوابد رسید از تو اگر نشدند
 اما برادر تو علی بن ابی طالب پس خواهد یافت از امت تو دشنام و عجب و
 درشتی و سرزنش و محرم خواهند کرد او را از حق خود و بر شقت و تعب خواهند
 انگذد او را و مستم بر او خواهند کرد و در آخر کار او را شمشید خواهند کرد حضرت فرمود
 که پروردگار قبول کردم و انقیاد نمودم و از تو توفیق و صبر می طلبم و اما دشمن تو پس
 مظلوم خواهد بود و او را از ایشان تو محرم خواهند کرد و عجب خواهند کرد از او حتی
 را که تو از برای او قرار خواهی داد و در بر شکم او خواهند زد و در وقتی که حاضر باشد
 و بزم سلو متعل او بهر جهت داخل خواهند کرد و بدلت و غواری او را و غنمت
 و کسی منع نخواهند کرد از استیفاء امت ترا از آنچه بنیت با و کنند از آن ضرب و زاری

وما لى محمد

10

که در شک او با خبر پیدا شود و از شدت آن ضرب و اجابت شهید کرد و در مود که آن
تهد و انا الله را بخون قبول کرد و پروردگار او انقیاد نمود و از توفیق و صیقل
می نماید پس که از دشواری و برادر شود و پس هم می رسد و یکی از ایشان را یک و غدر
شهید خوانند که در اموال او را غارت خوانند که در وطن خجور او را جرم خوانند که
و همه اینها را امت کوئیت با خوانند که در حضرت فرمود که قبول کردم آن تهد و انا الله
را بخون و انقیاد نمود و از توفیق و صیقل عظیم پس حق تعالی فرمود که آنابیکر
ایشان پس است تو او را بجا خوانند و پلید و او را بر بدترین عالی شهید خوانند
کرد و فرزندان و برادران و خویشان او را در نظر او خوانند که در حدت و
ضایع خوانند که در غیبه او را بغارت خوانند برود و در حال است حاجت برخواهد
و جز برای او اهل بیت و یاران او شهادت مقرر کرده ام و کشتن او حجت خدا
بود و هیچ اهل زمین و اهل آسمان و زمینها بر او که بخوانند که از روی خجور بر او که
خوانند که ملائکه چند که به حضرت او بیایند و یاری او را در نیایند پس از پشت
او بپیری در آورم که ترابان پند یاری کشم و شیخ او الحال و در بر عرش است و
چو خواهد کرد زمین را از عدالت و غیبت او را در دلهای مردم خواهیم انگشت
و آتش را در منافقان و کافران خواهد کشت که مردم کوئید که چرا انقید مردم را بقتل
میرسانی حضرت فرمود که انا الله را بخون پس نه از انجانب حق تعالی که
که بجانب بالا نظر کنم چون نظر کردی را دید که از هم کس خوش روتر و از هیچ
مردم خوشتر و از سزا پایش نور ساطع بود پس او را نیز و یکی خود غلطید و آمد
ترد آن حضرت با جامهای نوری و با خمر و سادست از زمین او ظاهر بود و

41

نزدیک آمد و میان او و دیده آن حضرت را بوسید پس حضرت ملکبار پدید آمد که بر دروازه
احاطه کرد و بود که عدد ایشان را تغییر از خاکسی نموداشت پس حضرت رسول فرمود
که ای پروردگار مرا این مرد از برای کی غضب خواهد کرد و از برای کی مبتلا کرد و این
این جماعت بسیار را که بر دروازه اند و حال آنکه مرا وعده نصرت کرده و من شطیار
تو هستم و این جماعت که حال ایشان را بیان کردی یا ران جزو این بیت شد و مرا خجسته
بسته های که بر این از ایشان خواهد رسید و اگر خود این بیت دانی که عمارت دهری در حق
ایشان بر آنها که بر ایشان ستم کنند و حال آنکه انقیاد کردم از امر او قبول کردم و
راستی شدم و از تو می طلبم توفیق و رضا و یاری بر صبر راس خطاب رسیدم که
آما برادر تو پس جزای او نزد من است که خجسته الهی را و عطا کنم بصیری که بر این شصت
میکنند و حجت او را بر خلاف حق غالب کردم و در روز قیامت و حوض کوثر را و ادعای لازم
که دوستان شما را از آن آب دهم و من کند از آن و دشمنان شما را و حتم را بر سر و
سلامت کردم و داخل جهنم شود و بیرون آورد از آن هر که را و در دل قدر شکست نیفز
از حجت او بود و جز و منزلت شما را هر دو را یکدیگر در جهت قرار دهم و آما آن دو پسر
مقتول مظلوم شهید را پس در روز قیامت عرض کنم که اینان زینت دهم و ایشان را
در قیامت آنقدر که است عطا کنم که در خاطر کسی نظور نگردد با غریب آن بلا که آن
رهنمایارت کنندگان ایشان را اگر احمی دارم زیرا که زیارت کنندگان ایشان را زیارت
کنندگان تو زیارت کنندگان منند و بر من لازم است که زیارت کنند خود را اگر احمی
دارم و هر چه رسوا میکنند ایشان را عطا میکنم و ایشان را در قیامت جزای دهم
که از روی حال ایشان کند هر که را حوال ایشان مطلع کرد و آما خود تو پس

روز قیامت او را نزد عرش خود باز میگردانم و او را ندا میکنم که حق تعالی ترا احکام
که داند است بر حق خویش هر که مست کرده است بر تو یا فرزند انانیت تو پس حکم کن در حق
ایشان تا آنچه خواهی بدرستی که من اجازه میکنم که هر چه از حق ایشان پس بر حسب محبت
در آید و حکم نماید که مست کاران بر او را و فرزند انان او را داخل جهنم کنند پس مست کار
بر اهل بیت اخباری علی علیه السلام فریاد برآورد که زهی حسرت بر آنچه تقصیر کردم
در اطاعت خدا و در رعایت دوستان خدا و آرزو کن که بدینا بر گرد و قدر
کنند و گشت خود را بداران کرده و گویند که شش با پسر را حق دوست کرده بودم
و گویند که وای بر من که شش ابو بکر را بر خود گرفته بودم و با ابو بکر گوید که کاش میان
من و تو دوری میبود مانند دوری شرق و مغرب پس بدین فرمودی از برای من
پس حق تعالی ایشان را ندانند که امروز ما را این سخنان نفی نمی بخشد و هر چه در
عذاب شد یکدیگر پس مست کار گویند که امروز تو حکم میکنی میان من و کاران خود را آنچه
بیشتر اختلاف در آن میگرداند دیگر احکام میکنند پس ندا رسید با ابو بکر و نحو که
لعنت خدا بر مست کاران است آنهایی که منع میکردند و در راه خدا ایستای از
مطاعت امیر المؤمنین و ای خدا و راه خدا را بر مردم می نمودند و اعتقاد بقیات
نداشتند و اول کسی را که در قیامت از برای او حکم خوانند که در حق فریاد
امیر المؤمنین خواند بود که حکم خوانند که در گذشته او و حق ان خطاب علیه
السلام و العذاب و بعد از او رفتند که با او رفت و در بر حکم ظاهر زدند
شهادت کردند آن دو ملعون را حاضر کردند که از برای آتش برایشان بنزد
که اگر یکی از آن تا زمانها بر دوریا اوقات شود به آینه همه بچش آید از شدت

و العذاب

تا موز

تا مغرب و اگر بر کوههای دنیا بگذارد هر آینه همه خاکستر شود و ایشان را این تا زمانها
نرسند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ترورش حق تعالی بدو را نود و
آید و باست حکما را از خود خضر نماید خصوصاً معویه علیه السلام و العذاب پس ابو بکر
و عمرو و عوید را در چاههای اندازند از چاههای جهنم و سران چاه را بر پشت خود کسی بنشیند
نه چینه و ایشان کسی را نه بختند پس گویند آن چاه که بولایت و محبت ایشان را
اختیار کرده بود ندای پروردگار نماید تا آن دو کس را که راه کردند را از جهنم و این
یعنی ابو بکر و عوید را ایشان را در بر پای خود قرار دهد تا آنکه ایشان از ناپت خور
باشند و عذاب ایشان از ما شدید تر نباشد حق تعالی فرماید که فایده میکند شما را
این سخنان چون مست کرده اید بر خود و همه در عذاب شکستید پس درین وقت
ندای خدا و ملا و واثق را برآورد و ایند نزد حق که شرف و مال کنند از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حاتطان ملک نزد آن حضرت باشند و گویند که
کن از ما و آب بده و از عذاب ناس کن پس حضرت ایشان را گوید که بر گرد
تشنه لب بسوی آتش جهنم که نیت شراب شما امروز مرا زخمی و شلیلان نفی شد
تا شفاعت شافعین و این با ابو بکر بن عقیل از ابن عباس روایت کرده است
که روزی رسید انبیا علی علیه السلام و ابوبکر از احباب در مسجد نشسته بودند ناگاه
حضرت امام حسن علیه السلام از در در آمد چون نظر مبارک سید عالم علی علیه
السلام را بر او افتاد بزرگیت و زود که ای یاسینی بسوی من برای ای فرزند دلبند
و این انیس دل مستند و آن شاه راه را بر سر زوای راست خود نشاند و چون
زیر پای حضرت رسید نشاند امام حسین علیه السلام از در آمد و خود را به عالم علی

و سیکار رحیم را از انور شید و ولایت او بخواند و دشمنان او را بکشد
ایم معذب سازد و سب که بر حق با اب ان بود که میانه بعد از امت جفا
کار با وی خدا نماید و منصب خلافت را از وی غصب کند و او را بیارو
انصار در میان جمعی از کلاب اهل را و بدترین اشرار بگذارد و پیوسته از آتش
نختر با ورم و با و با حق سب نماید و پیوسته آنچه شرف نیست بر بیاورد تا آنکه
بخت ترین امت من خردی بر فرق مبارک آن سلطان سر خلافت زند که
ریش مبارکش از خون سرش بکین شود و او بدین حال خدا را عاقبت نماید پس
حضرت سید عالم علیه السلام فرمود که اما فاطمه پس از رسیدن آن عالمیان و مقرر
در تیریشینان و پیشانیان است و او پاره تن بر نور چشم من میوه دل نیست
و جان مراست هرگاه که او بقدم جبروت در محراب عبادت نبرد خداوند خود باشد
و چه منور اخلاص برافروزد و نور او بلکه بخت آسمان را روشنی دهد و شعله او روشن
علیه را منور سازد و چنانچه کواکب آسمان اهل زمین را نور بخشد و حق تعالی در عالم
با و مهابت نماید و ندا فرماید که ای ملک که منظره باین باین بنده من فاطمه برترین خلق
من بگویند و بعد از دست زاری شده و جگر من را منور و عسل و این او را خوف من باز دارد
آند و دل از جگر ماموی برداشته و متوجه خراب اندک من گردیده و هر که ملک
کواه باشد که شیعیان و حجاب او را از آتش و زنجیر این گردانیدم و از عذاب خود
نجات بخشیدم پس حضرت رسالت علی علیه السلام فرمود که چون آن حکم خود را
دیدم بر یکسی و غریبی او بعد از خود که بر من و بران محتاجی که از خاک کاران امت من
با و خواهر رسید زود در جگر در خانه او که بیت الشرف عزت و مکرمت مذلت

علیه و آل چون بروی نظر کرد قطره عبرت از دیده بیارید و بنمود که این نور دیده
و این سرور رسیدن نزد یکدیگر بیایان امام مظلوم را بر زانوی چپ خویش نشاند
نید و بعد از آن حق نور شدت عصمت و جلالت انبیا و خرافه زهر علی علیه السلام
حاضر چون حضرت رسالت علی علیه السلام و آن نظر بروی افکند بی اختیار گریه
غار کرد و فرمود که ای فرزند کرامی نزدیک من بیا و آنجا بخت را در مقابل خود نشاند
نید چون لحظه برآمد حضرت سید اوصیا علی مرتضی علیه السلام بنابه نور شدت
بان از در مسجد درآمد چون آنجا رسید و او را دید اشک حسرت از دیده مبارک
ببارید و گفت ای پسر من و این دل پر غم نزدیک من آئی و آن سرور را صاحب
الیمین را به پهلوی خود نشاند احباب گفتند ای سید عالم وای اشرف
اولاد نبی آدم سب چه بود که هر یک از این شمس فلک عصمت و مکرمت
که دیدی بگریستی سید عالم فرمود که حق تعالی که مرا راستی بخفتی و فرستاده و از
جیب عالمیان و آدمیان مرا بر گردید که من و شما را که هر صدف عصمت و مکرمت
کرامی ترین مردم اند و خداوند عالمیان و خدا را از مخلق کرامی تر نیست و هیچ
احدی را از خلق الهی را دوست تر نیست و اما علی بن ابی طالب پس بر او بار
و دینار و عدیل منت و صاحب اعطاف است بعد از حق و علم دار منت در
دنیا و آخرت ساقی حوض کوثر و شفاعت کننده روز محشر است و مولای
مسلمانان و پیشوای مؤمنان و راههای متقیانست و او موسی و خلیفه و جانشین
بر اهل بیت و ائمه بعد از وفات من و دوست دار او و دوست
منت و دشمن او و دشمن حق تعالی کن کاران امت را بگریخت او بیاورد

و العذاب

و دوستی

[illegible]

ایضاً

ایستاد پس ابو بکر در انتهای نماز پیشان شمر و رسید کینه حضرت امیر المومنین شمر
بشدت داول او را کشید پس تشدد را بسیار طول داد و آنکه در نهایت که آفتاب در ایام
و نیر رسید که اگر اسلام بگوید غدا یکشنبه او خاک کند و تنه بر او شود پس پیش از اسلام نماز
نیت ای خاندن آن انچه را کرد هر دو دم تر با آن و اگر کشتی تر خواهم شد و بعد از اسلام
ناگشتن پس حضرت امیر المومنین بخالد گفت که ترا چه خبر امر کرد و دو کشته شدن
تو حضرت فرمود که میکردی آن ملعون گفت بلی و آنرا که را بنی نیکو را میکردم پس
حضرت او را بلند کرد و بر زمین نهاد و بر سینه اش نشست و شیشه خویش را گرفت
که درش را بزنند پس عمر فریاد داد که بچو برادر کار بجبهه که میکشدش او را خلاص کنید
و جمع اهل مسجد جمع شدند و شواشتند و از اذن حضرت گرفت و بروایت دیگر
او را بد و آنکشت گرفت و بر ستون مسجد افتاد و او را نوز و دو جامه های خود را گردودت
و پامیز و هیچ کس نتوانست او را خلاص کند پس ابوبکر بفرمود که این از برای
جماعت و من میدانم که بپای تو چه عیبی است ابوبکر را گفت که برو به حسن عاو
لنکر که مرا نیت شفاعت تو بخیر اقبال کند و چه عیبی است مسجد در آن کلفت او را با صاحب
قسم میدهد تا درت برادر در چون چنین کرد حضرت دست برداشت و بگریبان عمر
جسید و او را حرکتی یعنی داد و فرمود که اگر وصیت حضرت رسالت علی علیه السلام
نبود میدانستی که من ضعیف ترم یا تو و دست برداشت و بخانه مراجعت فرمود و چون
خبر بخبر را می در کتاب دلائل الامام در روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که چون حضرت رسالت علی علیه السلام در دنیا فرات گرفت کرد و چون بزرگوار
مردم گذاشت کتاب خدا و وقت آن حضرت که اهل بیت او نبود در هنگام دعا

از اختلاف چشم و ده

تجربہ
مفردہ

بجنت فاطمه گفت بنیامان که او کسی که از اهل بیت بر خلق خواهد بود
حضرت فاطمه گفت خدو ز بعد از وفات پدرم سید کا نیاست در حلق میان فاطمه
و پسرانی پدرم و یکم از جای بنیادی بر خیزد و بگوید من سیدم
چیز نظم بر خیزد جمال آن حضرت افتاد بپایش و فریاد آورد که تو رفتی
آسمان از ما منقطع شد پس افواج ملک از آسمان بریز آمدند و دو ملک بر سر مقدم
آن دو ملک در گرفتند و بوی آسمان برود چون آسمان بر سر مقدم نظر کردم
سپاه و ریشتهای بنیامان و از راه و نه روی چشمه را مشاهده کردم و در آن قصر را
دیدم با نهایت حسن و جمال که بر روی خیز میخندند و شادی میکنند و یکو بند حجاب
بسی که پشت بر زمین و جور العین برای پدر را و خلق شده اند پس ملک را و در و در
خانه که در آن قصر بود و در هر قصر شانل بسیار که دیده اندید و در هر قصری
کذاشته و بر سرخی الوان و شیشه از حر و سوس که در و در فضا از انوار استی
و دیوارها را که اندید و خوانها از الوان الطهر و شیرین و نظریهای طلا و شرف و صفا
و نه را دیدم از شیرین تر و از شکفتن ناب خوشتر پرسیدم که این شانل رفیع و
این تنور رشید چیست و این فرشهای الوان و نعمتهای پیاپیان از کجاست ملک
گفتند اینست فردوس اعلا و در پشت ازین بالاتر جای و بهتر کانی نیست و این
مکان پدر زکوات و اهل بیت عالم بعد از او است و هر که خواهد از بنیامان
لیدر نه حیات گفتند این کجاست که حق تعالی پدر ترا وعده کرده است گفت پدرم که
گفتند در عین ساعت می آید درین تخت بودم که ناگاه قهری و کبریا مشاهده کردم از
قهرای اول سفید تر و نورانی تر و شرفها و نه را از آنچه دیده بودم نیکوتر و زیباتر

یا ابراهیم
و یوسف

نظم بر پدر زکوات که از اشیاء شاد که بر یکی از ان شته نشسته و حاجتی در خدمت او نبیند
نظم بر کاش جزا افتاد دست و از کرد و در ایوی خود برود و بر کشید و میان دود
ام را بر سید و گفت در جایی و در خوش آمدی و مراد در آخر خود شانه و گفت
ای چیز منور و دیده منی پنی که خدا برای تو چه قدر و چه نعمتهای مایه داشته و قصر
پن خلل و الوان لطیف و حل و حل بر تو و زود که اینها را کن و منارل تو و تو
تو و زود تو است و هر که نارا و دست دارد پس شاد باش که در این نزدی بنی
می ای و از جوهرها کاران است خلاص میوی حضرت فاطمه فرمود که از این
آن احوال دلم بر و از کرد و تو هم بقای این زیاده شتران از خواب بیدار شدم
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون سید را از خواب بیدار کردی
زود چون نردگیش رستم و از پریشان احوال یاقم پرسیدم که چینی شود و از این
سید عالمیان پس خواب خود را بیان کرد و بعد از آن گفت که چون از دنیا گذار
یاد کسی را اعلام کنم یقینا سحر زود حضرت رسالت صلوات علیه و آله و ام این
فقد و از مردان حسن و حسین علیه السلام و جید باس و سلمان فارسی و عمار
بن یاسر و تعداد و ابوذر و خلیفه و فرمود که رخصت میدهم که بعد از وفات بدن
به پیشی باید که مرا غل و دهی و زمان ترا مد کنند و دفتر کن مرا در شب و اعلام کن
تبر را بعدی چون شب وفات سید الفاتر در حالت احتضار گفت و علیک
السلام با حضرت امیر گفت ای پسر عم اینک چه نیل آمده و بر خیز سلام میکنند و سید
کنده او را سلام میرساند ای جیب جیب خدا او میوه دل سید دنیا را و زنج
سکری ملا و اعلا و سوس و سکنی لبوی جبهه المادی جریل رسالت ملک شریف

امیر
خود را گفت

و آسمان بارگشت پس بعد از ساعتی بار دیگر گفت که و علیک السلام گفت ای پسر
عم بخدا سوگند که میکانیل آمده و مرا سلام میکنند پس بعد از آن خطی چشم مبارکش را
سپار کشود و فرمود که ای پسر عم و آنکه حرکت برای هر زنده تحت رسدن جز
را نیل است که آمده و مال خود را بوی شرق و مغرب کشوده و ما بین زمین و آسمان
بر کرده و جهان اوصاف پدرم او را برای جز و صف کرده بود مشاهده و عزای پس گفت
و علیک السلام فاطمه ای و احوال بر تو با سلام ای نفس کنده ارواح خلائق بزود
و آسای روح مراقب کن و مرا از آن کن پس گفت الیک ربی لالی الناری فی الجو
رحمت خود برای پروردگار جز نبوی جنم پس دیده مبارک برهم نهاد و دستها و پاها
نمود و بوی قیو کشید و بر پایی جنم فرمود و کتاب مصباح المانور از این جهان
روایت کرده است که حضرت فاطمه سید عالم را در خواب دید و شکایت کرد از
که از آن آفت باور سید حضرت فرمود که غم خورای فاطمه که برای شهادت دار
آخرت که متبر کرده است برای بر همین کاران و تو درین زود و نیزه فرم از آخر
اعام خیر با صلوات الله علیه روایت کرده است که چون از حال سیده سالتا بم بقا
نزدیکش کرد حضرت امیرالمؤمنین یابرسید که ای سیده و خاتون جزا سید
گفت میگویم ترا برای استقامی که دیگر که بعد از من از ان پچیا و مشاقان چه خفا
خواهد رسید حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که گریه کن بخدا سوگند که
آزاد سلامت بر خیزد و در راه خدا و از حضرت امام حسین صلوات الله علیه روایت
کرده است که چون نزدیکش وفات حضرت فاطمه حضرت امیر را طلبید و وقت
نمود که چون بمقام بقا رحلت نام خود متوجه غل و سایر امور می شود و بر خیزد

و بهر خود و در قبر بسیار و بعد از آن فرم ساعتی در هر برابر روی جز بنشین و قرآن
و دعا سپار بخوان که آن ساعتی است که مردگان قیامت خیزد باش که قیامت برزگان و
دعای ایشان و ترا برای سپارم و منارش فرزندان غریب خود را بنویسم پس ام
کشور را در بر کشید و فرمود که جزا شاد و خوش و در خانه باشد با شاد و شاد و شاد و شاد
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقلت که حضرت فاطمه صلوات الله علیه با این
نماز منرب و عشاء در آن حالت نمود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت فاطمه در چهار روز
لین خواب را بخواند یا حی یا قیوم بر حنک استغیت فاطمی اللهم رحمتی عز النبی
و ادخلنی الجنة و اخرجنی من النار یا حی یا قیوم ای زنده که هرگز ترا حرکت نیست و ای پاد
که همه چیز بتو بر پاست بر رحمت تو استغاثه میکنم پس بنویسم بر من خداوند او و کردان
ما از آتش جنم و داخل بهشت کردان و او خلق کردان را بیدم خیر صلوات الله علیه و آله
پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت خدا ترا عافیت دهد و باقی بدارد فاطمه گفت
ای ابوالحسن بسیار نزدیکت محلی شدن بخدا و وصیت نمود برای مدد و وفای خود و
شمار خانه خود و گفت بعد از آن نامه بنی ابی العباس را که در خواهر من زینب است
خواستگار نامه او بنیت فرزندان من جزا بران تراست و از حضرت امام حسین صلوات الله
علیه روایت کرده است که حضرت در وقت غل دادان فاطمه صلوات الله علیه میگفت
خداوند اکتیست و در خیر است و برگزیده و پسندیده است خداوند اجبت او کن و
برانش را عظیم کردان و در جانش را در بهشت رفیع کن و جیگ میانه او و درش
نور صلوات الله علیه و آله و از حضرت صادق صلوات الله علیه نقلت که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه در خانه خود و بر فاطمه صلوات الله علیه را کرد و می گفت و هر روز

علیه و آله را کسی که امامت پس از نبی است و خلافت است بنویسند
و سبب اینها گنایابی بود که در بخت بد و واحد در سینه داشتند و در زمان حضرت ابراهیم
تفاق بینشان میداشتند و منتظر فرصت بودند چون فرصت یافت با زبانی سخت
و اطمینان بارید و از کمال کفر و لعنای تیرگی علم و شقاق بیور مانند اختصار
که در مدت بقای آن حضرت بعد از پدر بزرگوار و خلافت پیاد و اعیان
خامنه و عاده و از شش ماه پیشتر و از چهل روز کمتر نگذشتند و دانستی که احادیث معتبره
و لایزال که در کتابی آن حضرت بعد از حضرت رسالت هشتاد و پنج روز بوده و اول
اصنافی در کتاب مقام الطالین از حضرت امام تخریفات و طعنه و اسطوره روایت
که در کتابی آن حضرت بعد از پدر بزرگوار و خلافت هشتاد و پنج روز و وفات آن حضرت
نیز خلافت پس از اوست که خلافتی امامیه در روز سیم ماه جماد الثانی و آیه شریفه تو را
با احادیث هشتاد و پنج روز خلافت و احوال و موافق آن احادیث باید که در اول
ماه جماد الاولی و آیه شریفه و فی شوال و در مصباح از ابن عباس روایت کرده است
در سیم ماه و آیه شریفه و فی شوال و در مصباح و در کشف الخفا و در سیم ماه
مارک و رمضان نیز نقل کرده است و لکن تخریفات و سیم ماه و سیم سال آخر نقل کرده است
قرین حریر بر امامی از حضرت صادق و صلواته است علیه روایت کرده است
که وفات حضرت فاطمه در سیم ماه جماد الثانی سال یازدهم هجرت و آیه شریفه
و کتاب مصباح الاثر را امام ابراهیم حقیقی صلواته است روایت کرده است
که چون هنگام استخرا حضرت فاطمه صلواته است علیه با نظر شد بسوی جانب
خاندان و گفت اللهم علی جبرئیل اللهم علی رسول الله اللهم مع رسولک اللهم

۳۵

فی رسولک و جوارک و دارک اللهم فی سلام بر جبرئیل سلام بر رسول خدا
خداوند ابراهیم رسول خود مختار کرد آن خداوند ابراهیم و در شوق خود و جوار رحمت
خود و خانه کرامت خود که بخت است جاده پس فرمود که ای جبرئیل اینها را بنویس
چون می بینی ای جبرئیل زبانی عالمیان گفت افواج ملک را آسمانها را می بینم که با
روح حشر آمده اند و جبرئیل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک من آمدند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله میگوید که ای دختر کرامی بنده ما که با کمال کرامت و ابرویش در برابر ای تو بخت
از دنیا بروایت دیگر و از آنجا که جبرئیل و رسول صلی الله علیه و آله هر دو سلام کردند پس
ملک موت سلام کرد و همان زمان صدای پرکاری ملک را می شنیدند و بوی خوشی بشام
ایشان میرسد که هر کس از ایشان بوی استنشام نکرده بودند و از امام تخریفات و طعنه و اسطوره است
علیه روایت کرده است که چون از علماء اعلی خبر وفات سیدنا با حضرت رسالت
امیر صلواته است علیه را طایفه و شریعت در وصیت فرمود حضرت امیر از شاه این حال
و استماع این مقال حضرت کشید پس حضرت فاطمه گفت که پدرم رسول خدا را خبر داد
که اول کسی از اهل بیت و باو ملحق خواهند شد من خواهم بود ای پسر عم ای این دل پر
خوبی که در میان حق و باطل ای پسر من خود و خود را در میان حق و باطل و در میان حق و باطل
و در کمالان قند بر چنان زمین حاضر نشوند و در کمالان غیر از اسماء و بنت عباس روایت
کرده است که حضرت فاطمه صلواته است علیه در وفات سیدنا گفت که خیر میداد آنچه
بروگان زمان میکنند که ایشان را بر روی خود میگذرانند و جوار بر روی ایشان می
آنگذند و حج بدن ایشان بر روی ان طاهر می شود اسماء گفت که ای دختر رسول خدا
تو بنمایم چیزی که در جنبه دیده ام پس جبرئیل آمدی را از درخت خوا طایفه و بختی خشت

۳۵

و جوار بر روی او آنگذند حضرت فاطمه از او دید و فرمود که چه بسیار میگویند این چیز است را در
میان این میکنند از مرد و زنان از یکدیگر متنازع میشوند فاطمه گفت چه من بیدم مرا غفل
بده کسی را نبرد و من را و جبرئیل صلواته است علیه از دنیا رفت عایشه آمد و خواست که در
اسماء و کدر است عایشه رفت و باو بگریخت که در وقت این زمان خشمید میان من و حضرت رسول
خدا را خیر شود و برای او نفعی ساخته است و چون ابو بکر با اسماء و اعراس که اسماء گفت خود
مرا چنین امر کرده است کسی را نگذازم نه در او در آید و لکنش را در محال حیات با و نمودم
و مرا امر کردند چنین چیز برای او بسیارم ابو بکر گفت که آنچه گفته است بعلی بسیار و در کشت
پس حضرت امیر المؤمنین و اسماء و ارحل دادند و در کتاب نوشته اوصاف و جوار آن روا
کرده اند که حضرت فاطمه صلواته است علیه را عرض شد که عارضش و با چهل روز بیشتر و چون خبر
وفات آن حضرت با و رسید امیر و اسماء بنت عباس را طایفه و حضرت امیر المؤمنین را با هم
ساخت و گفت ای پسر عم از آسمان خبرت من رسید و من از اینجا رسوا کردم و ترا
بجز خدا که در ظاهر دارم حضرت امیر گفت که آنچه خواهی و بخت کن ای دختر رسول خدا پس بر
بایست آن حضرت نشست و چون که در آن خانه بود و وقت که در پیش فرمود که ای پسر عم که مرا
در این کوچه باین نیافتی و از روزی که مرا میخواست خودی خفت نکرده ام حضرت امیر فرمود
که معاذ استود آنرا ترا بگویم که ترا و بر من کار ترا و ترا و خدا ترسان را ترا و اگر ترا
نریش کنم بخت خود و بر من بسیار کرامت مفارقت تو لیکن امر است که جوار در آن است
خدا که گفته است که در روزی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خشم و وفات تو دنیا حق تو
بر من میگویم که آنرا است و آنرا را چون برای منیتی که چو پیر رود و او زنده است و جوار چو
نوزده و چون از نوزده است مرا بخدا بگویند که ای منیتی است که فصلی دهنده دار و در زیر است

۳۵

که هیچ چیز نیست آن فرمود که این سخن خود را در کشتی حضرت امیر حضرت فاطمه را از عمارت
گرفت و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
بر او خود را بسیار پس فاطمه را در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
ترا اول که بعد از آن را بقتل خود و در آن روز که در آن را بقتل خود و در آن روز که در آن را بقتل خود
من شلوت پس فرمود که برای من نفعی ترا در دنیا که مرا دیدم که در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
و اول نفعی که در دنیا من ساخته آن بود پس فرمود که با و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
من چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
خدا صلی الله علیه و آله و کمال که ای امیر المؤمنین بخت با و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
ترا و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
خوش طایفه و خود را خوش کرد و ایند و جوارهای و طایفه و ایند و جوارهای و طایفه و ایند و جوارهای
وفات پدرم چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
و یکی را از برای من و یکی را از برای علی کرامی و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
که در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
ملک و بعد از آن را بقتل خود و در آن روز که در آن را بقتل خود و در آن روز که در آن را بقتل خود
ترا و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
بختی فرزند آن آدمی و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
سراج و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید
دید که در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید و در کشتی خود چو بید

خدا بود و شهادت می نمود بر سر پشته و این را می خوانند و این اندوه از دل خرد تو بگذرد
تا آنکه حق تعالی از باران رحمت ببارد و این را می خوانند و این اندوه از دل خرد تو بگذرد
برکت آورنده و در سینه ام اندوهی هست از جفا که آورنده بسیار از خود جفا می افکند
میان من و او بسوی خدا شکایت میکنم حال خود را و زور خود را و توبه را و توبه را و توبه را
و یاد می کنم که گزافه است تو که مرا بر غضب حق و عظم کردن و دفع او پس از او پس از او
را چه بسیار غمها در سینه بر روی هم نشسته بود که بگویی اظهار توبه است کرد و زور خود را و توبه را
خدا گفت و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کند که گشت سلام بر تو باد و یاد
است سلام و واجب کند که از منو است بلای ام رسیده باشد و از روی دشمنی عفو است
نمایم اگر از توبه توبه از ملائمت و اگر توبه توبه از ملائمت نمایم از بد بگویی از توبه توبه
که خدا او عده کرده است میگردد که از اید بسیار که توبه توبه است و اگر نه غالب بودن
انجاش می بود که بر ما مستولی کرده اند هر آینه آفاده توبه توبه را بر خود لازم میدانم و نزد
خدا تو مختلف میکنم دیدم و هر آینه توبه توبه را بر خود لازم میدانم و نزد
این معیت بر کف پس خدا می بیند و میداند که در توبه توبه ای و حق میکنند از ترک
و دشمنان او و چشم از غضب گردانند و میراثش را منع گردانند و حال آنکه از برای
تو مدتی نگذشت بود و نام تو نگذشت بود پس بسوی خدا شکایت میکنم یا رسول الله
در اطاعت تو توبه میکنم پس صلوات خدا بر تو باد و در حق خدا و کلمات او
تو بگویی و بعد از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سقراطی که
از شکم زمان نماز افشاده اند اگر ایشان را نام نگذشت باشد در روز قیامت شما
را باطلاقت میکنند و میگویند که چرا ما را نام نگذشتید و حال آنکه حضرت رسول صلی الله

علیه و آن که من را نشان داد و نام گذشت و این باب و بگویی پس دست بردار و بشکوه اند
که مفضل از حضرت صلوات الله علیه روایت نمود که فاطمه علیها السلام او حضرت فرمود که
المؤمنین غسل از حضرت بر روی گفت که گویا این سخن بر تو گران آمد و او گفت بلی
چنین است ای ای که تو هم حضرت فرمود که دلگشای من زیرا که فاطمه صدقه و عصبه بود
و معصوم را بغیر از معصوم غسل نمیدادند و چه میمیرد حضرت عیسی علیه السلام غسل داد
و این را در قرب الاسناد و بعد از آن حضرت روایت کرده است که حضرت فاطمه
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت نمود که پس از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فاطمه را در شب دفن کردند و بر او غسل دادند و حضرت فاطمه روایت کرده است که او را در
که هر گاه آن بخدا و رسول نیاورد و بوند بزرگوار را و نماز کند و این را بنده معتبر روایت
کرده است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از علت دفن کردن حضرت
فاطمه و گفت فرمود که از آن جهت است که بود و جفا می نمود که آنها بر خانه او حاضر شوند
و حرمت بر کسی که ولایت و محبت آنجا است داشته باشند که نماندند و از فرزندان فاطمه
و این را روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت فاطمه
صلوات الله علیه روایت نمود که فرمود که در آن روز که فاطمه را در خانه او حاضر کردند
از دو درخت آتش بخار می شد و در میان آنها که غبار از هر درخت نزد درخت دیگر
فاطمه بعد از حضرت رسالت را پیش میزد و دلیست بر آنکه هیچ دوستی برای ایشان نماند
تا ندوید باشد که نام من نیز از میان مردم بر طرف نشود و دوستی مرا فراموش کنند
و بعد از من از برای یا عزیز یا دو یکم هر که و این را از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه روایت کرده است که حضرت کس بر حضرت فاطمه را گردانند و در سلمان و مقداد و عیسی
و بعد از عید آن بن مسعود و من امام ایشان بودم و شیخ طوسی بنده معتبر روایت کرده است
که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اول کسی که از برای او غسل قرار دادند کی بود
فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیه بود و او را بعد از آن حضرت روایت کرده است
که اول غسلی که در اسلام شستند غسل فاطمه صلوات الله علیه بود و بعد از آن بود که چون حضرت
پس از آنکه بماند که از دنیا رحلت کرد با سها بن عیسی گفت که ای اسحاق بن عیسی گفت
شده ام و گوشه نشین رفتم است ایایا چهره را می خرد است میبانی که بدان مرا از دنیا ببرد
اسما گفت که چون در ملاجرت بودم دیدم که ایشان کار میکردند اگر چه ای برای تو نام
فرمود که بلی پس اسما و خنی آورد و سر منگول که داشت و جردنای خراطین و بر اینها ای
بست پس جامه بر روی آن افکند و گفت باین روش دیدم که میگویند حضرت فرمود که ایشان
چیز از برای عزیزان و بدان مرا از مردان پیش ایشان نماندند تا تو را از ایشان چشم پوشاند
و در بعضی از کتب معتبره از ابن عباس روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیه
علیه را از دنیا رحلت کرد اسما بن عیسی کسان خود را در وید و بجانب مسجد دوید و گفت
اما حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیه را راه او را دید و او را راه او را دید و او را راه او را دید
پرسیدند او کشت و شویا و جواب گفت چون بخاندن آمدند ما و خود را دیدند که در دنیا
خانه خوابیده است پس تیر و یک او آمدند و حضرت امام حسین صلوات الله علیه او را
حرکت داد و چون دید که از دنیا رحلت کرده است با امام حسن گفت که ای برادر خدا ترا
مزدود و در معیت مادرت و از خانه پدر و دویدند و فریاد برآوردند که یا حمزه یا
احمد او را که در دنیا رفت حرکت توان برای ما تازه بخش پس حضرت امیر

المؤمنین را خبر کردند و آن حضرت در مسجد بود چون این خبر را شنیدند پیش کردید
و آب بر روی مبارکش بپاشیدند تا پیش از آنکه پیش حسین بن علی علیه السلام را بر دوش
گرفت و نیزه فاطمه را در اسما بر بالین آن حضرت نشسته بود و میگریست و میگفت ای فاطمه
تو را بصیبت جد فاطمه را و شادمانی میدادیم اکنون پس بعد از فاطمه خود را بگریست و میگریست
حضرت امیر و مبارکش فاطمه را کشود و نزد سران حضرت رفت و دید که در آن نوشته بودیم
الرحمن الرحیم یا رب العالمین و در میان فاطمه و رسول خدا و وصیت میکند و بگویی
میداد بود و ایت خدا بر سالت سید انبیاء و انکراشت حق و در حق و حق و انکراشت
آمدنت و در آن شبی است و آنکه خدا زنده میکند و از خدا را که در قرآن سید علی بنم فاطمه
و در حق را توبه و رجوع کرد که در جنت و شادمانی در دنیا و آخرت و توبه و رجوع از دنیا و آخرت
غسل بده و غسل و جنوط کن و نماز کن و نماز و غسل و جنوط کن و نماز را اعلام کن و نماز
بخدا می سپارم و سلام میکنم بر فرزندان خود تا روز قیامت چون شب در آن شب
امیر المؤمنین او را غسل داد و در دنیا زنده داشت و امام حسن را فرمود که ای بزرگوار
او را در جنت بخانه را برود و شادمانی و بوی باقی بود و بران حضرت نماز کردند و چون
حضرت امیر از نماز فارغ شد و در کعبه نماز کرد و در جنتهای خود را بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوند ای و در حق بگشت فاطمه پس بیرون برادر او را طایفه بسوی نور و از
شدت بایستی شادی و سرور پس زمین روشن شد و بقدر یک میل و یک میل و چرخ
خواستند که آن حضرت را دفن کنند و از سید از بقعه ای بقیع که بسوی خیم
بیا سید تربت و از آن خبر برداشتند و چون نظر کردند حضرت فرمودند و دید پس چنانکه
حضرت را ببردان قبر بردند و چون آن حضرت را در قبر گذاشتند حضرت امیر المؤمنین

نزد من آورانی گفت چون خدمت ان حضرت رفتم سلام آن حضرت را باده
رسانیدم و او را بر استخوان کردم و در کباب او روانه شدم چون دیده او بر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد گفت ای علی کمال با رسول الله حضرت فرمود
که علی کمال با ما الحسن و حسین بنشین که این روایتی که خدا پیغمبر بر
در این موضع نشاند و من از راه ایشان بستم و بجای هر پیغمبر را در این راه
نشاند است که تو از هم آنها بهتر می گاه دیدم که اگر بر سر ایشان سوار شوی و بگوئی
بهر ایشان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست فرار کرد و خوشه انگور
از میان او برگرفت و در میان خود و علی گذاشت و گفت بخور اگر را در من
که این بدید ایست از جانب حق تعالی بود من و رسول تو انش گفت که من کفر
رسول الله صلی الله علیه و آله را در دست فرمود که علی کفر با رسول الله میان کن از برای من
که چگونه برادر است حضرت فرمود که حق تعالی خلق کرد و در زیر عرش پیش
از آنکه آدم را بیافریند بهر ارسال و آن را در مرد و در سبزه و در جاد و در انا که
حضرت آدم علیه السلام را بیافریند پس آب را در صلب او جاری کرد و اندوخت
او را بر جنت خود برد آن آب را در صلب تثبیت ثقل کرد و اندوخت و همچنین بخت
آن آب را از پیشانی بختی منتقل کرد از صلب ظاهره و اینها و او میان
آنکه صلب عبد المطلب رسید پس در آنجا او را بدو نیم کرد و نصف از صلب
عبد الله و نصف از صلب ابوطالب نقل کرد پس من از حضرت آن هم رسیدم
و علی از نصف دیگر و این سبب علی را در من است و در دنیا و آخرت پس حضرت
این آیه را خواند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان

درین

رنگت قلمی یعنی او است خداوند که آفرید از آب شرب را پس او را صاحب شرب
کرد و اما در کوه آینه و پروردگار تو بر چه چیز قادر است و در حدیث دیگر فرمود
که این سبب من از علی ام کوشت او از کوشت من است و خون او از خون من
پس هر که مرا دوست میدارد بدوستی من او را دوست میدارد و هر که مرا دشمن دارد
دشمنی من او را دشمنی میدارد و شیخ طوسی الله متبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را علی بن ابی طالب گفت خدایا
ترا بشمار و هم گفت ای یار رسول الله حضرت فرمود که من و تو از یک طاعت خلق
شدیم و از یک نطفه و از یک طاعت ما شیعیان ما خلق شده اند چون روز قیامت شود
مردم را با و را نشان طلب نمایند مگر شیعیان ترا که ایشان را نام پدری ایشان
طلب می کنند زیرا که طلال را داده اند و این بابو بر سینه عبد از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی حق تعالی
مردم را از درخت های مختلف آفریده است و از تو از یک درخت خلق شده ایم
و من از اسفل آن درختم و تو فرع آنی و من و حشیش و اما آن از فرزندان او شاخت
آن درختند و شیعیان ما بر کهای آن درختند و هر که جنگ کند با شیعیان از شاخت
آن درخت حق تعالی او را داخل جنت میگرداند و کلمه ای بسند ای متبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که من و تو از یک درختیم و من از اسفل آن درختم و تو فرع آنی و من و حشیش و اما آن از فرزندان او شاخت
آن درختند و شیعیان ما بر کهای آن درختند و هر که جنگ کند با شیعیان از شاخت
آن درخت حق تعالی او را داخل جنت میگرداند و کلمه ای بسند ای متبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که من و تو از یک درختیم و من از اسفل آن درختم و تو فرع آنی و من و حشیش و اما آن از فرزندان او شاخت
آن درختند و شیعیان ما بر کهای آن درختند و هر که جنگ کند با شیعیان از شاخت
آن درخت حق تعالی او را داخل جنت میگرداند و کلمه ای بسند ای متبر از حضرت

منی و منی

و او را شربت داد و ولادت آن حضرت و غزایی که مشاهده نمود بود و اگر کرد
علیه السلام گفت سبب من کسی سال دیگر فرزندی برای تو بهم خواهد رسید که در هر
کلمات است و او را نیز پیغمبر و پیغمبر و وزیر او خواهد بود و در کتاب روایت
الواعظین و سایر کتب معتبره بسند ای متبر از جابر بن عبد الله انصار روایت
کرده اند که جابر گفت بوالی که در آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در
با سعادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت فرمود که ای بوالی
گرفتی از من کسی که بعد از من متولد شده است و من است حضرت میخیز علی السلام
در او جاری شود پس بدستی که حق تعالی خلق کرد و علی را از یک نور پیش از
آنکه خلق را بیافریند بیافیند پس از ارسال پس با در عالم ملکوت تسبیح و تقدیر حق
لایوت می کشیم چون حق تعالی آدم را آفرید ما در صلب او را و او پس من
در جانب راست او قرار گرفتم و علی در جانب چپ او پس ما را نقل کرد از صلب
آدم بسوی صلب ظاهره و از حام طیه پس مرا از صلب پاکیزه پیرون آورد که
او عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین رجی قرار داد که ان رحم الله بود
پس علی را از صلب ظاهر پیرون آورد که ابوطالب بود و در بهترین رجی قرار داد
که ان رحم الله بنیت اسد بود پس حضرت فرمود که ای جابر بن ابی انکه علی در شکم
ما و من قرار گرفته اند و ان رحم الله ما را در شکم می بیند و چپ و راست
و در عبادت و در بهر خور و خور بود و در مدت صد و نود سال حق تعالی را بدین
اطمینان عبادت کرد و بود و از ان بعد برای خود حاجتی نطلبید و بود روزی از
پیغمبر خدا خود را الی کرد که دوستی از دوستان خود را با بنیادین حق تعالی بخوا

قصه خرد و خرد

علیه السلام را بعد از وفات او چون قدم ابوطالب و عید و از احوالات را در چین او
مشاهده نمود در خواست و شد او را بوسید و او را در پیش روی خود نشاند و گفت
تو کیتی خدا ترا رحمت کند ابوطالب گفت من مردی از اهل تمامه رسید
که از کدام شهر تمامه ابوطالب گفت از حکم رسید از که ام قبیل ابوطالب
گفت از فرزندان عبد مناف پرسید که کدام شعبه عبد مناف گفت از
فرزندان اشیم چون ابی طالب نسب بر کردگار رسید حضرت جبرئیل بر او فرمود
آن اسرار را بگوید و گفت چه و پس اس میگویم خداوند اگر شکست و اگر شکست
عطا فرمود و مرا از دنیا برد و دوستی از دوستان خود را بمن نمود پس گفت
شمارت با ترا که حق تعالی خدا را در باب تو ثواب را الهام کرده است ابوطالب
گفت که ای پادشاه که ام الت شدم گفت فرزند از صلب تو پیرون خواهد
آمد که او را خدای پیوند ای شیعیان و پی رسول پروردگار عالمیان با من خواهد
آن فرزند را در پایی سلام مرا با و برسان و میگوید که من ترا سلام میرساند و
کوه ای میدهد و خدا است خدا و آنکه او را شکلی ملت و شما دت میدهند که خنده
در رسول خداست و تو و پی منی و تو و پی تمام من شود پیغمبر و پی تمام می شود
چون ابوطالب باین روش را شنید نظرات اشک از دیده بارید و گفت که
که آن مولود چه نام دارد گفت نام او علی است ابوطالب گفت حقیقت کفایت تو
ظاهر شود مگر برمان هویدا می و دلیل واضحی که مشاهده نام شدم چیست چیزی نمی آید
که برای تو در این وقت بوالی که حق تعالی فرود تر اعطا کند تا ندانی که من سلام
در شما را خود ابوطالب گفت که طعمی در این وقت از شربت میوه ام که برای من

و سنت علی که مانند مرتب است و طایفه ها که در پیش و تو را نیست که البته تقصیر
کنی بر اهل نهاده برافت و رحمت پس حضرت فرمود که بخوان خداوندی که دانه
را شکافت و کلام را از زمین بیرون آورد و غلایق را آفرید است بگویند
یا مملکم که جمیع و طایفه کلمات را آفرید و در عبادت هر وقت که از او عزت
باین کلمات خداوند و دعای او کند و دعای او را بخواند معنی هر حقیقت معنی
لین کلمات را فرمودند پس چون شب و اوقات حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بود شعی حلیه در آستان خود از او می پرسید که این دعا را در چه روزی بخوانی
و فرمود که این احوال است که بگوید و گفت در آسمان خدا و فرمودی خداوند
اگر بعد از آن و ابوطالب از خانه بیرون آمد و در کوچه ها و بازارهای می گویی
گفت و بآورد پس می گفت که ایها الناس امام من خیرت خدا چون مردم
ابوطالب را دیدند می گفتند او بعد از تو بر سید است که این دعا را در
آسمان مشاهده می کنیم ابوطالب گفت بفرما راست باشد که کلامی که در این
شب دوستی از درستان خدا که حق تعالی در او کامل خواهد کرد و نازید خصله های
خیر را و باو شوم خواهد کرد او بیای پیغمبر از او و بشوای تقیالت و بار بر
و چند و بین خداوند عبادت و برادران و شهادت و خشم او و زود و عبادت
و زینت عبادت کنند کائنات و وقتی پیغمبر آخر الزمان است و بشوای
برایت و بچم فلک رفت است و کلمه علم و حکمت و هلاک کننده شرک
و شبهات و جان یقین است و سرور دین پس ابوطالب میگوید این
کلمات و الفاظ را می گفت تا پیغمبر پس چهل روز از قوم خود غایب گردید

حافظه و پس از اینست قول خداوند و خورعای او تمام شد بود که طبعی نزد ایشان
حافظه که در آن طبق رطب و انگور و انار برشت بود پس ابو طالب ناز را بر
داشت و مشاد و خندان را بخوابت و بمنزل خود رجعت نمود و آن انار را را نشا
ول خود و خوش طعم از آن انار آبی در صلبش آفید و در همان ساعت با طالع
منبت آمد مقاربت نمود و ابوعلی بن ابی طالب حاضری چون آن نقطه مبارک
در رمل ظاهر گرفت از مزایای آن حضرت زمین بگرفت آمد و چند روزی بزیارت
و تشریف را باین سبب فزع عظیم حاصل نگشتند و خبر شد که تنهایی خود را بپریم بپر
کوه ابو قیس و از ایشان بوال کیم شاید این زلزله از ناز ایل کرد چون تنهایی
را بر کوه ابو قیس و بالا بردند زلزله شد بدین ترس و سنگها از کوه و در کوه و اجزای کوه از
هم پاشید و تنهایی برود را نشاد چون این حادثه آمده گردید نتیجه گردید که گفتند
که این طایفه است که ما را باین ازان ممکن نیست و در این حال حضرت ابو طالب
علیه السلام بر کوه برآمد و از آن حالت بیرونی فرمود که گفت ایها الناس ابدی
که حق تعالی در این شب حادثه شهادت آورده است و خلق مبارکی آفید و است
اگر او اطاعت نکند و از او بولایت او نخواهد و شهادت ما ماست و او نمید
این زلزله هرگز از شما سکن کرد و در میان خود بر تهمانه از برای شما فزونی نگشت
ای ابو طالب ای خرفانی ما یکدم و اطاعت نمی نمایم پس ابو طالب بگریه و است
بیوی آسمان بلند کرد و گفت ای سرور سیدی اسلک ما التوحید المخصوصه و
العلوۃ العالیه و العالیه البیضاء لا تقصیل علی تهماته بالاراقه یعنی
ای خداوند و خورعای سید خدایان سیم از تو سخن ملت هر که شنیده است و

نور علی

[illegible]

جا گرفت یار رسول آمد بجا رفت حضرت فرمود که بطلب شرم رفت و او در وقت
یا فرمود بود که کدام پس بیوشان یا جا بر نیز حدیث را از غیر ایشان که نیز از اسرار
مکنون حق آقا است و بدین شی که شرم و منف کرده بود برای ابوطالب غایب
و کرده کدام و گفته بود که اگر خواهی مرا بیانی مان موضع بنما که حاد را از آنجا مرده
یا زنده خواهی یافت چون ابوطالب بوی آن غار رفت و داخل شرم را
دید مرده است و خود را در حای پیچیده و رو بقبل خاییده است و دو مار یکی سیاه
و یکی سفید ترواده هستند و می گذارند که آریسی از جانور مار و بز و او را چرات
می نمایند چون مار را ابوطالب دیدند غار غریبان شدند و ابوطالب نزد یک
شرم رفت و گفت ایلم علیکم یا دلی است و رخ داده و بر کانه می حق آقا قدرت
کام خود شرم را زنده گردانید و برخواست و دست بر روی خود مایید و گفت شرم
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسله و ان علیا ولی
است و الامام بعدی است پس ابوطالب گفت بشارت باد که علی بر این
آمد شرم گفت چه علامت ظاهر شد در شری که او بوجود آمد ابوطالب گفت
چون شلی از آب گذشت فاجه را درویدن گرفت گفت باور می شود از این
بهترین زمان گفت اضطرابی در خود مشاهده می نماید پس بر او خواندم که
اعظم اله را که در آن نجات از مرده است تا آنکه اضطراب او ساکن گردد
پس با او گفتم که عزیز بروم و جمعی از زنان پیادوم که ترادین امر معاشرت نمایند
و در نیز گفت بنده ای که کن ای ابوطالب چون برخواستی از آنجا
صدای فغانی را شنیدم که گفت باش ای ابوطالب که دستهای او در خانه

وعلوم و فنون

12

شده است و در وقت او اعطین شد و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است که در روزی که حضرت اسد در دور کعبه طواف می کرد و در وقتی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه طواف بود ناگاه در آتشی طواف او را در زانیدان گرفت پس قدرت الهی که شگفتا که در فاطمه داخل کعبه و حضرت امیرالمؤمنین در آن مکان مکرم ظاهر مظهر از او متولد شد و باین طریق روایت دیگر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت ابوطالب مسجد الحرام در آمد و تکبیر بود ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله مسجد در آمد و از او سؤال کرد که سبب ندوه تو چیست گفت ای خاتم راورد زانیدان مظهر کرده است پس حضرت دست ابوطالب را گرفت و بنزد فاطمه داخل کعبه را برداشت و بنزد کعبه مظهر آورد و او را در میان کعبه داخل کرد و گفت بنشین بنام خدا که آن فرزند در این مکان محترم می باید متولد شود پس علی بن ابی طالب علیه السلام از او متولد شد پاک و پاکیزه که هیچ کس نمی تواند بود و ناف بریده و خسته کرده بر زانید و رویش مانند آفتاب میدرخشید پس ابوطالب و اعلی نام کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بدوش گرفت و بخانه آورد و **فصل دوم** در بیان جردان خدا و رسول و غیره آن که شسته صلوات الله علیه بنهادت آن حضرت و خبر دادن خود بان این با بویه رسیدن طاووس رحمه الله علیه و دیگران پس بعد از آن حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حجره اخراجه شعبان خطبه در فضیله مبالغه می کرد

در صفات

در صفات او اگر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون آن حضرت خطبه تمام کرد من بر خواستم و قسم یا رسول الله بنشین عظمه تا در این راه سوار گردی حضرت فرمود که ای ابوالحسن بنده من جمله دین ما به هر یک از این سخنان الهی است پس قطرات اشک از دیده مبارک خود فرو ریخت گفت یا رسول الله سبب که به تو حیث فرمود که یا علی که می بینم برای این فرمود تو واقع خواهد شد در این راه که با من می بینم که تو دل نماز را برای بروردگان خود برانگیخته بودی بدست ترین اولین و آخرین حضرت فی کشته ناله صانع پس حضرت بر سر تونزد که ریش مبارک ترا از خون رنگین شد سر ته حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسید که یا رسول الله ایما بحالت با شما مردن خواهد بود فرمود که علی دین تو سلامت خواهد بود پس حضرت فرمود که یا علی هر که ترا بکشد مرا کشته است و هر که ترا زخم زد و هر که در خون او دشت است و هر که ترا سزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو از من زنده ای جان منی روح تو از روح من است و طاعت تو از طاعت من است بدستی که حق تعالی مرا و ترا بدو اسم آفرید و مرا و ترا از سایه حق کرد و مرا برای پیغمبر و ترا برای امامت اختیار نمود پس هر که انکار نماید امامت من را خیانت است که انکار پیغمبر من کرده است یا علی تو و منی منی و پدر تو زنده ای منی و تو هر دو خدای منی و طاعت منی در حال حیات من بعد از وفات من است مرا تو امر مراست و منی تو منی مراست و منی تو منی که می توانی که ای خداوندی که مرا پیغمبر فرستاد مبارک است و مرا پیغمبر من خدای که او را دیده است که تو حجت خدای بر اسرار او و خلیفه خدای بر جمیع و امین ندای بر اسرار او و خلیفه خدای برندگان او و آن با بویه رسید سبب از حضرت امام تهر باقر علیه السلام روایت کرده است که مردی از

علمای یهودی خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و از سبب خدای خود در آنجا آن بیکه پرسید که منی پیغمبر خدا را از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که منی گفت که بگو در آخر عمر خواهد بود یا نه گفت حضرت فرمود که بگو که شتر خواهد شد و فرقی رسید او خواهد شد که ریش او از خون حساب شود و گفت بنده ای که کند که راست گفتی من چنان خواندم در کتابی که موسی املا کرده است و کرد و آن نوشته است و شیخ موسی علیه السلام سبب خبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر سر فرشته که ای کرده مردم حق بر باطل غالب خواهد شد پس فرمود که کجاست بدست ترین این است که حضرت بر سر من زانو و چنان مرا از آن رنگین کند و عروایت دیگر دست مبارک خود را بر ریش خود کشد و فرمود که چه مانع شده است حق ترین این است که من ریش را از بالا ترا کنم رنگین کنند و این با بویه رسید بنسخه روایت کرده است که مردی از علمای یهودی خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و در آنجا آن بیکه پرسید که منی پیغمبر خدا را از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که منی گفت که بگو در آخر عمر خواهد بود یا نه گفت حضرت فرمود که بگو که شتر خواهد شد و فرقی رسید او خواهد شد که ریش او از خون حساب شود و گفت بنده ای که کند که راست گفتی من چنان خواندم در کتابی که موسی املا کرده است و کرد و آن نوشته است و شیخ موسی علیه السلام سبب خبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر سر فرشته که ای کرده مردم حق بر باطل غالب خواهد شد پس فرمود که کجاست بدست ترین این است که حضرت بر سر من زانو و چنان مرا از آن رنگین کند و عروایت دیگر دست مبارک خود را بر ریش خود کشد و فرمود که چه مانع شده است حق ترین این است که من ریش را از بالا ترا کنم رنگین کنند و این با بویه رسید بنسخه روایت کرده است که مردی از علمای یهودی خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و در آنجا آن بیکه پرسید که منی پیغمبر خدا را از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که منی گفت که بگو در آخر عمر خواهد بود یا نه گفت حضرت فرمود که بگو که شتر خواهد شد و فرقی رسید او خواهد شد که ریش او از خون حساب شود و گفت بنده ای که کند که راست گفتی من چنان خواندم در کتابی که موسی املا کرده است و کرد و آن نوشته است و شیخ موسی علیه السلام سبب خبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر سر فرشته که ای کرده مردم حق بر باطل غالب خواهد شد پس فرمود که کجاست بدست ترین این است که حضرت بر سر من زانو و چنان مرا از آن رنگین کند و عروایت دیگر دست مبارک خود را بر ریش خود کشد و فرمود که چه مانع شده است حق ترین این است که من ریش را از بالا ترا کنم رنگین کنند و این با بویه رسید بنسخه

در صفات

باس ابر برای خدا و او را بخش دهد ز خود را بجز کند بهایش و از پیرهای کجی کند بهایش
و با برادران انزلی خدا برادر گزین و صالحی را برای صلاح ایشان دولت داد و با
خاقان مدارا کن که خبر بدین تو رسانند و خاقان را بدین خبر داد و از اعمال ایشان
کناره کن تا آنکه مثل ایشان نباشی و نه زنده که بر سر راهها مقفون و ترک کن چنانچه
را با کسی که عقیق علی خرد ندارد و نه از حکم و ای فرزندان در معیشت خود دین را با کسی
که اسراف کند و شکست نگیرد و در عبادت خود دین را نباش و بر تو باد بیداری و استقامت
که بر آن مدار است و نایب طاقت آن داشته باشی و ملازم خاموشی باش تا از بلاهای
زبان سلامت یابی و از برای خود با عزت اعمال صالحی بفرست تا خفایت یابی و قی
دربار گرفتن خیرات تا از آید که روی و در هر حال مشغول ذکر خداوند و اجلال باش و از
اطاعت خود در آن راه هم کن و بر زبان و پیران ایشان را تعظیم کن و از هیچ طعانی خود را
نماند مرا از آنرا پیش از خود من قصد کنی و بر تو باد برونزد داشتن که آن از کواکب است
و بر دست برای اهل خود را آتش چشم و بخت و باقی خود در عبادت باش و از نهان خود
در خد باش و از شرف خود اجتناب کن و بر تو باد چنانچه که در آن یاد خدا می شود و دعا
و در دعا دعا بسیار بکن ایضا و چنانچه آتش آتش از ده و در خفایت و فرومای و تو خف
کرد و در نیک و نیک بماند ای من است از تو و تو را دوست می کنم که با برادر خود هر یک یک
کنی بدستی که او خفقت و تو فرزند پدرت و مید ای که عز را از دوستی و ایمان با برادر
چنین پس با تو از نیک و دور و پدر است و تراد باب او احتیاج بوقت نیست و دعا
و است بر شما و از او سوال می نمایم که احوال شما را بطلسم آورد و در شرف و احوال شما را

[illegible]

از خدا کرد و اندر سر نایب یا خدا بر اثنائش نمود و بفرجش تا و حواله و توفیق نیست که خداوند
علی عظیم و شایسته و سایر خدایان خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام و جواهر عالم شهادت خود فرمود که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را و ایضا
حضرت شکایت کردم آنچیز را از اهل بیت پس رسید از ظلم و ستم و کثرت بین حضرت فرمود که یا
علی اگر بکنی و ندانی که بجا نیست فرمودی که من و کس از دو عالم که در دنیا و آخرت نبیند و نداند
فایز از این نیست که گویند بنی آدم و دیگران خست خست خود و در مطهرت که آنرا بگویند
ابو بکر و خود بودند و اساس ظلم و جور بر اهل بیت رسالت ایشان گذاشتند و پسندیده
و دیگر روایت کرده اند از امام موسی که گفت من از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آتش بود که
گفت روزی از آن حضرت شنیدیم که با دشمنان خود امام میگویم میبست ای دشمنان که از ما
بعد از این ما نخواهیم بود امام میفرمود که ای پدر بزرگوار از این جز رشت از رشت
که ما بعد می حضرت فرمود که از شب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که
پاست مبارکش خود غیر از منی میزد یکبار یکبار میگفت یا علی بر تو با کینه است آنچه بر تو بود
بجا آوردی و سرور بعد از آن آنگاه حضرت فرستید خود و چون حضرت را بجا آوردند امام
فرمود برآوردند حضرت فرمود که ای فرزندان که من که در این وقت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را می بینم و دست خود را بر سر میگذارم و میگویم یا علی از من و بندگان
فاما آنچه نزد ماست از برای تو بده است و رسید یعنی رضی الله عنه روایت کرده است که در
سوی آن شبی که معش آن حضرت از غیبت زدند فرمود که در این وقت نشسته بودم مرا خواب را بود
دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در من حاضر می و بآن حضرت شکایت کردم از جور این امت
حضرت فرمود که نفرین کن بر ایشان که گفت من بعد از بعضی ایشان میگویم که از ایشان اعدا و امان نمیشود

فی آمد و با طرف آسمان نظر میکرد و فرمود که هرگز دروغ نگفته ام و خبر دروغ را زبوان خطا
است و بعد از شنیده ام و این شی است که مرا وعده شهادت داده اند چون اندکی بیخ نشید که
بست و شوی چندانکه از مغصه تش این بود که خود را برای حرکت حکم بنماید که حرکت البته
نیست و از راه رسید و رخسار حرکت چون بودای تود را بدید چون بعضی خانه در آمد مرغالی چیدار
آنگاه بدید سر راه بران حضرت کفشد و فریاد میکرد و چون خواست آمد که ایستاد و فریاد کند
حضرت فرمود که بجز این راه ایشان و فریاد کنند و بعد از این نشان نوحه کنند
نوحه خوانند که در روز و شبی سید مقبره وایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هرگاه قاتل خود را می شناخت و شب
شهادت خود را می شنید که در آن موقع شهادت میداد است و چون ترغیب ایشان بر روی
ویداد کردند فرمود که ایشان فریاد کنند و بجز این راه ایشان نوحه کنند که نوحه خوانند
که دوام نگذارند آن حضرت گفت که ائمه در خانه نگران و امر کن که دیگر برآمد و نماز کنند
و حضرت قبول نکرد و در آن شب بسیار از خانه بیرون می آمدند و هر چه و صلوات بر ائمه می یافت
که این پنج ملعون او را در آن شب شهید خواهند کرد آیا چگونه بود اینجا حضرت فرمود که وقت
آن حضرت در آن شب مقدر شده بود و بعد از آن التجاری می شنید که **ایضا** که ایضا
از راه رسیده و از راه است و گفت که در این ماه موجب لغزش و تکالیف اندید و او بسیار مانده
تکالیف دیگران بدست و مجمل بر باید داشت که آنچه ایشان میکنند موافق نیست و
عین صلاح است و در مقام نیام و اقتیاد می باید نمود و در بعضی از کتب مقبره مذکور است
کرده اند که امام کاظم مرضی علیه السلام گفت که در شب نوزدهم ماه ربیع رمضان برای
افطار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طینی زردان حضرت گذاشت که دو قرص نان جو

حضرت امام حسن علیه السلام را و افشاده فرمود که ای ملعون تو گشتی امیر مومنان و امام مسلمانی
 آیا جزای او از تو این بود که ترانه داد و در دیوان اختیار کرد و بتو عطا فرمود این
 ترنم نیز است یا بدانی بود از برای تو آن ملعون سر بر افکند جواب گفت پس
 در آنوقت صدای مردم که می بلند شد حضرت پرسید از آن مردی که آن ملعون را
 آورده بود که این دشمن خدا را در کجا یافتی گفت ای مولای من در شب باز و بخود رفت
 خوابیده بودم و من در خواب او را بیدار کرده است چون صدای قتل خیر المؤمنین
 از میان آسمان و زمین شنیده بودم بیدار شدم و گفتم تو در خواب و امام تو علی بن
 ابی طالب شنیده است من از خواب بیدار شدم و گفتم خدا و پست را بکشند این چنین است
 که میگوید امیر المؤمنین با مردم چه کرده است که او را بکشند او خواجه سنان است و در
 قتل است و خود را بیهوش زانست و کی را با رای آن است که او را بکشند و او را بکشند
 پس آن زن گفت که چنین صدای از آسمان شنیدم و کان دارم که آن صدای
 اهل کوفه شنیده باشند و در این سخن بودم که ناگاه صدای غمگینم رسید که کسی میکش
 قتل امیر المؤمنین پس شش خود را از غلاف کشیدم و در خانه را گشودم و سر اسیر بیرون
 دویدم در آغوش راه این ملعون را دیدم که میکشید و بجای راست و چپ میزد
 و گویا راه را بسته شده بود با و گفتم که وای بر تو چرا چنین میسوزد ای وای وای
 کجا داری نام خود را بگو نام تو را بگو و گفتم که از کجای ای گفت از خانه خودم
 در این وقت کجا میروی گفت میروم کفتم چرا نمیآید با امیر المؤمنین نزد گشت
 می رسیدم که حاجت من فوت شود گفتم صدای شنیدم که امیر المؤمنین کشته شده است
 آیا تو خبر داری گفت نه گفتم چرا نمیآی تا خبر معلوم کنی گفت بگذار خود میرودم و

گفتند

برای آن ملعون شمشیر علی علیه السلام نهادش کرد و فرمود که او را طعام و آب نه
 و بای او را در زنجیر کن و با او رفت و در آنرا کن و چون خبر از دنیا بروم او را بکفر ست
 قصاص کن و جسد او را با آتش بسوزان و شکم او را که دست و پا و منی و گوش و سایر
 اعضا را او را بهی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنها را بکشند اگر چه سنگ
 درنده باشد و اگر شفا یا بهی سزاوارترم باشد که از او بگویم زیرا که اهل بیت عنود و خبیث
 و خبیث خبیثی است و روایت کرده است که پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 فرمود که مرا برادرید و نمیخواهید پس آن حضرت را با نهانیت خف برداشته و بخانه برد
 و مردم بر در آن حضرت که و زاری میکردند و نزدیک بود که خود را بکشد پس حضرت
 امام حسن صلوات الله علیه در میان که بر و زاری و ناله و سوزی با پدر بزرگوار خود گفت ای
 پدر من از تو از برای من خواهم بود و معصیت تو امروز بر ما مثل معصیت رسول خدا صلی
 علیه و آله است گویا که بر برای معصیت تو امروزه امیر المؤمنین آن حضرت را
 نزدیک خود طلبید و چون نظر کرد و دید که آن امام مظلوم را دیده که از برای من که میگوید که
 دست مبارک خود را بکشد و دید که آن نور دیده خود را یک کرد و دست بر دل مبارکش گذاشت
 و گفت ای فرزند خداوند عالمیان دل ترا بیدار کن کرد اندر خود و برادران تزار
 معصیت من عظیم کرد و اندوخته است ترا سکن سازد و جریان آب دیده ترا سکن کرد
 بدستی که حق تعالی ترا اجزا داد بقدر معصیت تو پس آن حضرت را داخل حجره کرد و ایندو در
 نزدیک خواب خواهم بیدار و زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آن حضرت نشستند و لوحه
 و زاری برای آن حضرت میکردند و می گفتند که بعد از تو که کال اهل بیت تراکی زینت
 خواهد کرد و بر زبان ایشان را کی محافظت خواهد نمود ای پدر بزرگوار از اندوه ما بر تو در

و اجزا

کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین بهترین اهل بایان اند
بعد از من و بعد از ایشان و ما در ایشان بهترین زمان اهل زمین است و شیخ طوسی
و دیگران بطریق مخالفان از ابوهریره روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که حسن و حسین را دوست دارد و تحقیق که مرا دوست داشته است و هر که
ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و در کتاب کفای از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت با امام حسن و امام حسین صلوات الله علیه گفت که
ما امامان بعد از من و بهترین جوانان بهشت ایم و معصومان از کافران خدا را حفظ نماید
و انصاف کند کسی را که با ما دشمنی کند و این با بویه و شیخ طوسی و غیر ایشان است
پس روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیه را از فرمود که شش یکدیگر و حضرت رسالت فرمود که ای حسن
حسین را بر زمین زمان حضرت فاطمه گفت عجب دارم که چگونه فرزند زکر که را بر فرزند
کوچک تر برات میدی حضرت فرمود که من حسن را تحریص میکنم و حسین را
تحریص میکنم و در کتب اهل کتاب مخالفان روایت کرده است که آل محمد صلی الله علیه
و آله قطیفه داشتند و چون جبرئیل می آمد برای او می گفتم و در روی او می نوشت
بر آن قطیفه و جبرئیل کسی نمی نوشت و چون با شان میرفت آن قطیفه را می پیچیدند و
چون بر می آمدند از با لاهی او برای بریزه میریخت پس حضرت رسول آنها را جمع
میکرد و در قعود امام حسن و امام حسین داخل میکرد و اینها از کتب معتبره الاولیاء
روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنحضرت امام حسن صلوات
الله علیه را بر پیش خود برآورده بود و میگفت که هر که مرا دوست دارد باید که این را

دوست دارد و اینها بطریق مخالفان روایت کرده است که ابوهریره میگفت که من هرگاه
حسن را می بینم به تابی می خورم و آب اندیده ام با من می خورد زیرا که روزی حضرت فرمود که او را
و آمد در آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشست پس حضرت را از او را باز کرد و در آن
خود را بدان او چسباند و میفرمود که خداوند مرا دوست دارد و مرا دوست میدارم و دوست میدارم
چون که او را میداد و دوست میبرد که این سخن را باین معنی که ای معصومان من را دوست دارید
و من را دوست دارید که من را دوست دارید و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیه در خانه حضرت
صلوات الله علیه و آله می نشستند و با او می نشستند و با او می نشستند و با او می نشستند
فرمود که هر که روزی مرا دوست دارد و خود را بر من فرستد برقی از نور در پیش روی ایشان
نفا برش و ایشان را روشن میسازد تا بنزد ما و خود فرستد چون حضرت آن حالت را
کرد و فرمود که من یکم خود را که مرا می داشتند است و اهل بیت را و این قولیست
معتبر است که است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی مرا دوست دارد
این دو پسر منی امام حسن و امام حسین علیهما السلام از آنکه دیگر را بعد از ایشان دوست
دارم پس منی که روزی مرا دوست دارد که است که حضرت امام رضا را دوست دارم
کسی را که از ایشان را دوست دارد و روایت دیگر از طریق مخالفان روایت کرده است که
عوان بن حنفی آنکه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که هر چه را در دل
آدمی هست و هیچ چیز در دل من نیست پس دو پسر منی حسن و حسین را علیهما السلام
عوان گفت که تو انقدر ایشان را دوست میداری حضرت فرمود که ای جوان آنچه تو
میدانی از دوستی داشتن ایشان زیاد است از آنچه میدانی بدوستی داشتن آنها را
کرده است بجهت ایشان و اینها روایت کرده است که ابوهریره می گفت که

حسن و حسین علیهما السلام آمدند و بدشت آنحضرت می نشستند چون سر از سجده برداشتند ایشان
با نهایت لطافت و ادب از پشت چون باز برخیزد و رفت باز ایشان می نشستند چون از نماز
فارغ می شدند بر می گزیدند از راههای خود می نشستند و فرمود که مرا دوست دارد باید که این
دو فرزند مرا دوست دارند و اینها از طریق ایشان روایت کرده است که حضرت رسالت
صلوات الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین دو کوزه را در دست داشتند و در کوزه حق تعالی
که در هر یک آن کوزه انداخته و در کوزه حق تعالی انداخته و در کوزه حق تعالی انداخته
فرمود که هر که حسن و حسین را دوست دارد و اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد
که امام حسن و امام حسین صلوات الله علیه را در راه حج پیاده می فرستد و هر که ایشان را می دید
خود را بر می افکند و پیاده می شود و بر می خیزد و می گوید که ای امام حسن و امام حسین
که بر من است و چه دشمنی با من است و اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد
نیز و پس بعد از این وقایع با حسن عرض کرد و از ایشان التماس کرد که مرا دوست دارند
حضرت فرمود که آنکه که امام حسن و امام حسین را دوست دارد و اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد
مردم دشمن را از این شیخ منسوب است و اینها را دوست دارند و اینها را دوست دارند و اینها را دوست دارند
که گفت روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از پیروان آمد و دست حضرت امام حسن را
امام حسن صلوات الله علیه را که در دست خود داشت و در پی خود راه می رفت و می گفت
و از حق تعالی منصلت برای ایشان طلبیده ام و منصلت را غنیمت می دانم و می دانم
شیخ که مرا می دانم از حق تعالی که بگرداند ایشان را طاهر و مطهر از گناهان و حجب را
و پاکیزه از اخلاق و می بینم که اینها را دوست دارند و اینها را دوست دارند و اینها را دوست دارند
و شیعیان ایشان را از آتش جهنم نگاه دارد و اجابت می کند و کمال کردم از خدا که هیچ

و هر که مرا دوست دارد
خدا او را دوست دارد

گفت است مرا بختش ایان فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله هر که در روزی و تقدیر کرده ام
 امور را تقدیر کردی و بدستی که بعضی از امت تو و فرزندانش بودند ای تو در حق
 بود و ندادی و محسوس و عدویمان و امان ترا در باب فرزندان تو خواهند شکست
 و بدستی که بر واجب گردانیده ام بر خود که هر یک از این کلمات را بجز که است خود در
 دنیا و رزم و داخل شد خود که دانه و نظر کنیم با و بدیده رخت خود در روزهای
 و این که از بوی روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید
 که کدام یک از این بوی تو محبوب تر از بوی تو بود که حسن و حیا و آید و بوی
 خالان از این معبود و او هر روز روایت کرده است که ایشان گفتند روزی
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوی ما برون آمد و امام حسن و امام حسین صلی الله
 علیه و آله را بر دوش داشت که بوی خود را بر کرده بود و گاهی این را میپرسید و گاهی آن
 تا که نزدیک ما رسید پس مردی گفت یا رسول الله تو ایشان را دوست میداری
 فرمود که هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ایشان را
 دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا روایت کرده است که در بعضی از معجزات
 آن که مشاهده شد و تنگنای بر سلمان غائب شد پس حضرت فاطمه امام حسن و امام حسین صلی الله
 علیه و آله را بخیمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و گفت یا رسول الله اینها
 که هستند و تاب تنگنای ندارند پس امام حسن را طلبید و زبان مبارک در دهانش
 گذاشت و او یکدست را سیرایشید پس امام حسین را طلبید و زبان معجز نشان در دهان
 گذاشت و او نیز یکدست را سیرایشید و ایضا روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
 صلی الله علیه و آله روزی حضرت رسالت نبی را آمد و پای مبارک خود را در میان

خالف

خالف ما داخل گردید حضرت امام حسن صلی الله علیه و آله آب طلبید حضرت بخوابت و رفت
 نزد کوه مقدسی که در دهی که داشتیم و دست مبارک خود را بر آویخت و او نشد و در میان
 قدیمی و دست حضرت امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله را بر آویخت که قدر از او بکشد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که گویند که این را بپوشید و دست مبارک خود را بر آویخت
 حضرت و مردم در حین نیست و بیکان چون اول آب طلبید خواستم که او بپاشد
 و بدستی که من و تو و این دو نور دیده من و این مردی که خواسته است یعنی امیرالمؤمنین
 صلی الله علیه و آله در روز قیامت در یکدست درخت خود را بود و ایضا از طریق خالان از
 او پرسید روایت کرده است که گفت ویدم روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 اعاب و بان امام حسن و امام حسین را می یکدست کسی که میوه را یکدست و ایضا از
 طریق خالان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر سر
 صدای که حسن و حسین را شنید پس بی تابانه بر آید و رفت و ایشان را راست
 کرده اند و برکت و فرمود که از صدای که ایشان را بپاشد شد که گویا عقل از
 بر طرف رخ و ایضا از طریق ایشان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله بر سر آن دو کل پرستان آنحضرت مسجد را آمدند و بر اینها بی
 که یکدست پوشید و بودند و ایضا روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 بر آید و ایشان را در گرفت و آورد و در پیش خود نشاند و فرمود که فرزندان
 ما که کوشای ما یکدست بروی زمین راه میروند و ایضا از طریق دیگر از جابر
 و دیگران روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق قاطع
 دریت هر چه بر این از صلب او برون آورد و دریت مرا از صلب من و علی قرین

آورد و روایت دیگر از صلب علی برون آورد و فرزندان و خدمتگزاران بید خود را
 می شوند بغیر از فرزندان فاطمه که من در ایشانم و ایضا روایت کرده است که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین امانت شد در میان امت جمع و ایضا
 از جابر روایت کرده است که گفت روزی خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 و آله بر شدم و دیدم که حسن و حسین را بر پشت خود بر کرده بود و دوی فرمود که یکدست
 شتر را و یکدست را از اندامها و پادشاهان است از این حدیث را بسند می یابید
 از طریق عامه از آنحضرت روایت کرده اند و ایضا از تقی بن علی از حضرت امام جعفر
 باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را مریضی عارض
 شد پس جبرئیل طبعی از آنکس و انار بهشت از برای آنحضرت آورد و چون حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله را بخوابت که آنرا شاول کند و دست آنحضرت بپاشد
 پس حضرت امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله داخل شدند و از آن میوه تناول
 کردند و در دست ایشان تیر تیر گفت پس حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله
 و علی بن ابی طالب و در دست آنحضرت نیز تیر تیر گفت پس مردی از صحابه قبل
 شمر برداشت که بخورد و در دست او تیر تیر گفت پس جبرئیل گفت که این طعامی است
 که فرموده اند از آن که میخورد و ایضا از تقی بن علی از حضرت امام رضا علیه السلام
 السلام روایت کرده است که بعد از پیش آمد حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام
 جامه نوئی انداختند پس برادر خود را آمدند و گفتند که اطفال مدینه همه زینت گردانند
 بنوار ما را از این نمی کردانی حضرت فاطمه فرمود که جامه های ما تر و قیاط است
 چون بپاورد و ما را زینت نخواهم کرد چون شب عید رخ بار دیگر نزد مادر خود آمدند

و طلب جامه کرد پس حضرت فاطمه که آن را میخواست و از این جامه که پیش از این شب
 پیش از این کسی در را که پدید آمد گفت که گشت گشتی و شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و جامه های
 فرزندان آورده ام چون حضرت فاطمه را در را که گشت و در میان جلالت و مهابت
 و حسن و سیما و تقالبت با حضرت داد و برکت چون آنحضرت بپاشد و آمد و جامه را
 گشت و آن را تقالبت و در میان جامه های خود و جامه های فرزندان و جامه های
 سیه که حقیقت آنها از پوست سرخ بود دید ایشان را از جامه پدیدار کرد و جامه را بر
 ایشان پوشید پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنحضرت و ایشان را
 در میان جامه های خود و جامه های فرزندان و جامه های خود و جامه های
 گفت بلی یا رسول الله و آورده جامه های را که برای ما فرستاده بودی حضرت فرمود که آن جامه
 نبود و در میان فرزندان نباشد و او فاطمه گفت که کی تا آنکه در را رسول الله حضرت فرمود که
 باستان را که در میان جامه های خود و جامه های فرزندان و جامه های خود و جامه های
 روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشست
 بودیم که جبرئیل از برای ما جامه های از برای سرخ آورد و قلموز را شکست و جبرئیل گفت ایتم علیک
 حق تعالی را سلام می رساند و ترا باین جامه بپوشد و جامه ای که در آن است که در آن
 جامه بپوشد حق تعالی می و دو فرزند از این جامه در کف حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آمد
 قدرت حق تعالی بسجده آمد و سر بر لبه الله الله الله و سر بر لبه الله الله که گشت پس
 بر زبان روان گفت اللهم انزلنا علیک القرآن لتنتی پس بوی حضرت رسالت آن
 را پس برسم بخت بخت امیرالمؤمنین علیه السلام و او چون بدست امیرالمؤمنین در آمد
 بعضی آمد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا رسول الله و رسول الله و آل الله و آل الله

حق تعالی مجاهد است که آن امام را ازین مکتوب و حال خود و منتهای آن که اندک و ناچیز است
و بر پیر کاران را این حق تعالی بسوی آن وحی کرد که ترا زینت داده ام بحسن و حسین
و در کتاب بشارة المصلی پسند فاعالی را وایت کرده است که روزی حضرت
رسالت صلی علیه و آله را بطاعی دعوت کردند و جوی از حجاب در خدمت آن حضرت
بودند و را نشانی راه امام حسن را دید که باری می کند پس حضرت از حجاب پیش افتاد
و دستهای خود را کشید که آن امام معصوم را یکبار و او از روی باری با منظره
و آن طرف میدوید و حضرت از بی او میرفت و می خندید تا آنکه او را گرفت پس
یکدست را بر سر او گرفت و دست دیگر را بر دوش او و دست در گردن او و گردن او
دخان او را بوسید پس فرمود که حسن از من است و من از تویم خدا دوست دارد و دوست
را که حسن را دوست دارد و حسن و حسین دو سبط اند از اسباط پیغمبران و کفایتی
است بهیچتر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که فرزندان صالحی است از جانب خدا که در میان ایشان خود نیست
کرده است و دو دو نفر در دنیا حسن و حسین اند و نام کرده ام ایشان را نام دو سبط
بنی اسرائیل بشیر و شعیب و در بعضی از کتب معتبره از این عباس روایت کرده اند
که گفت در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بودم و حضرت ابراهیم
و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلواته الله علیهم در خدمت آن حضرت بودند
ناگاه جبریل نازل شد و سیی بر من نیت برای آن حضرت آورد پس حضرت آن را بگوید
و بعد بنی آنی طالب و ادب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن سبب را بگوید و
حضرت رسالت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت گرفت و حضرت امام حسن را دوش

نمود

نمود و پیش روی ایشان هم فرمود و از بی آن رفت و حضرت امام حسن بدست رخت
خود دست حضرت امام حسن را گرفت و و ایشان می رفتند و با یکدیگر سخن می گفتند
تا به جوی آنجا رسیدند چون داخل آن باغستان شدند و حیران گردیدند و ندانستند که
کجا بودند پس حضرت امام حسن با امام حسین علیه السلام گفت که در این وقت چرا نشنیدیم
و نیدانیم که کجا باید رفت بیا در این وقت بخوابیم تا هیچ شود امام حسین علیه السلام گفت
اختیار داری هر چه میکنی جز متابعت میکنم پس هر دو خوابیدند و دست در گردن یکدیگر
آوردند و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد از ایشان را بیدار
و در منزل فاطمه ایشان را طلب و در آنجا نیافت پس حضرت برخواست و گفت آنگاه
و رسیدی و مولای این دو پسر از کس میکنی پسران رفقا اند خداوند تو وکیل منی بر
ایشان پس از برای آن حضرت نورس طبع حضرت از بی آن رفت تا به جوی آنجا
ناگاه دید که ایشان خوابیده اند و دست در گردن یکدیگر آورده اند و باران در نهان
شدی و شدت می آمد و حق تعالی از برای ایشان ابر اشفاقه بود و یکقطه باران
بر ایشان نمی بارید و ایشان را جلیق احاطه کرده بود که موی آنجا را نمیداد
نشان بود و دو بال داشت که یکی را بر روی حسن کشته بود و دیگر را بر روی حسین
پس چون نظر آنحضرت بر آن افتاد و تحقیق کرد آنها را شنیدن صدای آنحضرت بگری
رفت و سخن در آید و گفت خداوند اکوا همیکرم ترا و ملکه ترا که اینها دو فرزند پیغمبر
تو اند و من محافظت نمودم ایشان را برای او و بلاست با و تسلیم کردم ایشان
را پس حضرت فرمود که ای جبریل تو آنچه طایفه گفت من یک چشم بسوی تو فرمود که کلام
طایفه من گفت حق تعالیان و کوه از بی طبع مرا فرستاده اند برای تعلیم اینها

نمود

حضرت امام حسن از او بیدار و باز حضرت رسالت پس داد و بر حضرت گرفت و حضرت
امام حسین صلواته الله علیه و حضرت امام حسین نیز از او بیدار و حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله داد و باز حضرت از او حضرت فاطمه را حضرت فاطمه از او بیدار و حضرت رسول
داد و حضرت از او بیدار و باز حضرت امیرالمؤمنین داد و چون خواست که بگریزد
رسالت صلی الله علیه و آله از دست ایشان افتاد و بدو نیم رخ و نور از آن ساطع گردید
تا به شان اول رسید و دو سطران نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم این سخن است
از جانب حق تعالی و رسول حق صلی الله علیه و آله و من حق می دانم که این سخن را در دهان
رسول خدا و امامت از برای دوستان حسن و حسین از آن چشم در روز قیامت و این
با بوی او گردان بلند می مستند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روزی چهار رخ و حضرت فاطمه صلواته الله علیها دست حضرت امام حسن را
بست مانت که گفته است حضرت امام حسن را دست چپ گرفت و بعبادت حضرت
رسالت رفت و آن حضرت در خانه غایب بود پس حضرت امام حسن در جانب راست آن
حضرت نشست و حضرت امام حسین در جانب چپ آنحضرت نشست و ایشان بدن مبارک
آنحضرت را می دیدند چون حضرت از آن حضرت خلافت می داشت و در آن وقت
جده فاطمه را بپایید بخانه برگردم و بعد از پدر از شنیدن حضرت پیام گفتند ما در این وقت
از اینجا حرکت نمی کنیم پس حضرت امام حسن را بر روی راست آنحضرت خوابید و امام حسین
برهانبوی چپ آنحضرت خوابید پس بواب رفت و بعد از شنیدن پیش از آنکه حضرت
پیدا شود و از خانه برسد و ندک ما در اینجا نشستیم تا پنجاب رفتید بخانه برکشید پس
در آن شب بارید و آن آمدند و شب ابر بود و باران شدی آمد پس با چای ایشان

نمود و در آن وقت

خدا که فرمودش کرده اند چون باین موضع رسیدند ای از آسمان شنیدم که ای حبه
اینها پسرهای رسول خدا ایند پس ایشان را حقیقت نماز حاکمات و آفات و از خود
شب و روز و من می حفظ کردم ایشان را و تو تسلیم کردم صحیح و سالم آنها را و هرگز
آنوقت و گرفت و حضرت رسالت حسن را برداشت و بر دوش راست خود او را گردان
را برداشت و چپ خود حضرت امیرالمؤمنین صلواته الله علیه بر شند و از بی آنحضرت نیم
آمد و در راه با حضرت خلق کرد پس یکی از اصحاب آنحضرت گفت که یکی از این
فرزندان را بمن بده که با تو بسک که در حضرت فرمود که برو خدا سخن ترا شنیدند
ترا داشت پس حضرت امیر پیش آمد و گفت یا رسول الله کسی از شیلیس خود بمن
تا با تو بسک که در دوش برود که حضرت امام حسن و فرمود که ای امیر روی بدوش بر
خو گفت یا جد و خدا بگو که بدوش ترا بر من خواهم بر دوش بدوش پس بوسی
امام حسین علیه السلام منعتش و فرمود که ای امیر روی بدوش بدوش و او نیز شل را در خود
جواب گفت پس ایشان را بخانه حضرت فاطمه را آورد و فاطمه از برای ایشان خرمایی
چپ می کرد و بود آورد و نزد ایشان گذاشت چون شاول نمودند و سر شدند و شاد
گردیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان گفت که اکنون بخیزید و با یکدیگر گشتی
بگیرید پس بخوابیدند و شعل گشتی گرفتن شدند و حضرت فاطمه برای کار بر سران نش
بود چون در آن شب شنید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امام حسن را تو می بیند
بر انداختن حسین و می فرماید که حسین را بر زمین زن حضرت فاطمه فرمود که
پدر آید شجاعت می فرماید بر کتک را بر کتک حضرت فرمود که ای فاطمه آیا راضی هستی
که من بگویم ای حسن حسین را بکوب و بر زمین زن و اینکه جیب جبریل کوبیده ای

حسین بن راغیبه در زمین زن و ابن ترثا ثوب روایت کرده است که روزی عبداللّه
 بن عباس را کباب امام حسن و امام حسین علیه السلام را گرفت و ایشان را بر سوار کوفه شغف باو
 گفت که تو از ایشان در سال زمره که کباب ایشان را می کرد و از سبکی ابن عباس
 گفت که ای احمق کمترین آن که اینها کشند اینها در زندای رسول خدا نبند و ابن را فضا
 خداست بجز که سعادت را کباب داری ایشان را یافته ام **حاصل** بر زبان بعضی
 از کفار ام اخلاق و محاسن ادب آنحضرت ابن ترثا ثوب روایت کرده است که روزی
 نبیره عبداللّه بن زبیر و حسن بن عثمان آمدند و مسلمانان ایشان بر سرید و چون فتنه شدند بر یک
 دیگری حواله میکنند که درویش خدا چنین کاری روایت ایشان گفتند که اگر میخواهید که
 که این مسئله را در اندر بنزد امام حسن و امام حسین علیه السلام و از ایشان پرسش که این
 مسائل این خدا را میداند چون نبوت ایشان رفت مسئله خود را عرض کرد و جوابها
 شایسته خطاب کرد با عبد الله و عمر و شعیب جدا کرد که صفوان یکی از آنها ایست
 که قتل او و شعیب و عمر را در او نقل کرد انداز برای حسن و حسین و اینها روایت کرده است
 که روزی حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام بر روی بزرگ نشاند که وضو میبخت
 و خدا است و آب وضو را برین خواستند که آب وضو با و تعلیم کنی یا آنکه باو
 کنند که وضو را بنمایا و او خجل کرد پس برای محبت با یکدیگر نماز کردند و هر یک
 ای گفتند که وضو را بهتر می دانم پس گفتند ای شیخ تو در میان حکم باش و این
 که که ام یک بهتر وضو می دانم چون آنروز وضو را بنمایانند و هر یک گفت
 شاهد وضو را بنمایانم و من به جای حکم که وضو را بنمایانم و در این وقت
 از یاد گرفت بکشتن و متفق که را امت خود خود را بدو تو بدینست روایت نمود

[illegible]

بکس و این خندان را بگذارد حضرت فرمود که با دوازده بزرگت مسکنند و کارهای پند و رسد
آنها طبیب و نیکو مسکنند پس باز حضرت سخن اول برگشت و فرمود که منم پسر شیاری خلقی خدا و
فرزند خرد و دل خایلینم معاویه علیه السلام تر رسید که بعد از این خندان حرفی خفا بگوید که مردم
از او بر گردند گفت پس است ای پسر خفتی از منبر فرود آیی از حضرت فرمود از منبر فرود آمد و ایضا بلند
مستبدا حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امام حسن علیه السلام در وقت وفات
گفت پس هر دوی گفت ای فرزند رسول خدا ای تو که بیای مسکنی و حال کمال آفرینی و تر است با
حضرت رسالت داری و حضرت رسالت علی علیه السلام و در حق تو گفت ای پسر که گفت و پست
رج پیاده کرده و دست بر تمام مال خود را با فروختن کرده حتی یک انگشت را خوب برداشته و
دیگر را بسایید اوه حضرت فرمود که برای و جعلت که بی گنم یکی احوال مرگ و دیگر
مشارقت دوستان و این بابوی و غیر برساندی مستبدا حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که حضرت امام حسن علیه السلام پیوسته پیاده کرده و در محله و مشران آنحضرت
را از حقیقت و می کشیدند و ایضا ابن بابویه میبرد مستبدا از آنحضرت روایت کرده است که گفت
روزی مردی بغیان گذشت و او بر در پیوسته بود و از او زانو افتاد و او مرا کرد که بگو
در راه با دوازده تن شرف امام حسین و جسد ابن جعفر نوشته بودند چون آن مرد نزد ایشان
رفت و دوال کرد حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای مرد در دنیا و ایشان طاعتت لوال کردان
مگر برای سبزه تو ای خونه که کسی کرده باغ و دیت ای تو انوارا حاکم کرده باغ و جلد آورده
باغی را قیچی که دل او را بپراخت آورده باغی را پریشانده که او را بر خاک نشاند باغی را
برای که ام یک از اینها سوال میکنی مسائل یکی از آن ستم را گفت پس حضرت امام حسن علیه
السلام فرمود که چنانچه دنیا را طلبا با دوازده و حضرت امام حسین علیه السلام چهل و نه دینار و

۲۱
خدا آمدن جعفر چهل هشت و دینار پس آن مرد بوی عثمان رکشت عثمان پرسید که چه کردی
سألت گفت که از تو سوال کردم چه کردم و او ای و از تو سوال نکردی چون از ایشان سوال
کردم آنکسوی بلند درود آورد یعنی احمس علیه السلام از تو چنین سوالی کرد و تو او را فرستاد
کشورین نمودند و بجزایر و دیگرین چهل و دو درگیری چهل و هشت عثمان گفت که مثل این
چو نانی از کانی توانی یافت و شاه را بدین واسطه خبر دهی و اگر شاه او را بکشتن و کشتن
بسیار که از خود بخوبی می دانست و از خود می دانست و از خود می دانست که در خرق
از حضرت امام حسن علیه السلام و خاندان یافت و گردید از امام حسن علیه السلام و خاندان یافت و گردید
او نوشت پس حضرت جواب ایشان نوشت که ای پسر من که مرا شوق داده و او را
در حرکت طلبان و در محبت اسرار احمدی علیه السلام و خاندان یافت و گردید از امام حسن علیه السلام و خاندان یافت و گردید
مصلحت بر من بود و درستی که بسیار بدو آورده است و از من بسیار بدو آورده است و از من بسیار بدو آورده است
کرده است و نوبت و آن و مصلحت و درستی که بسیار بدو آورده است و از من بسیار بدو آورده است و از من بسیار بدو آورده است
که ایشان را دوست نداری و از من بسیار بدو آورده است و از من بسیار بدو آورده است و از من بسیار بدو آورده است
روشن بود پس مصطفی ایام ایشان را بنامه فرو گرفت و مکتب ایشان را ربود و ایشان
بکشاکش در مکان بر دزدان ایشان را یکدیگر محصور نمودی آنکه ایشان را در میان ایشان باشند
و بداند که یکدیگر را ملاقات نمایند و بداند که از یکدیگر بگریزند و بداند که از یکدیگر بگریزند و بداند که از یکدیگر بگریزند
با آنکه نهادهای ایشان یکدیگر بگریزند و بداند که از یکدیگر بگریزند و بداند که از یکدیگر بگریزند و بداند که از یکدیگر بگریزند
و در میان دیا و از ایشان دوری کرد و بدیدیم شش خانهای ایشان را خانه و شش
قرارگاه ایشان را کاشانه در خانه های و شش آنکس که کرده اند و از خانه های مانده
خود دوری گزیده و در میان از ایشان بی دشمنی مفارقت کرده اند و از ایشان را

گفت که چرا از برای تو یکدم بیرون حجت مرا بری آوری گفت آری وقتی که مردم حاضر می شوند در مجلس حکمرانهای قریش را بیان خواهیم کرد و از این صحن چیزی در نظر خواهیم کرد و از این پرس که چرا حکمرانهای او را ذکر نکردی چون مجلس عقد شد این الی عقیق شروع کرد و حکمرانهای قریش و قضایا ایشان را بسیار ذکر کرد و آن گفت که چرا قضایا حضرت امام حسن را ذکر نکردی که منافع بسیار بدی می بیند این عقیق گفت که من اشرف را ذکر می کردم که منافعی بسیار از آن ذکر می کردم او را ذکر نمی کردم تا بعد از این مقدم می داشتم چون حضرت علی علیه السلام بر روی آنکه می نشست و این عقیق از آن حضرت بر روی آن حضرت را نوا کرد چون حضرت مطلب او را دانست بزم زد و گوشت را با حاجتی و در آن گفت ای می خواهم بر این دست و روایت خود حضرت خود را دعا است را با و بنشیند و از علی آن حضرت نقل کرده اند که روزی آن حضرت را بگریه می آید از این شام پرسیدند آن حضرت اندوخته ام نان را ای پسر آن حضرت گفت و حضرت چه ایستاد و آنرا گفت تا او از سخن خود فارغ گشت پس روی مبارک خود را می آرد گردانید و با سلام کرد و روی او خندید و فرمود که ای مرد چه کار کن یکدم که مردم و منی بگویند بر تو شسته باشد به آخر می بیند اگر از ما سوال کنی چیزی حلال کنیم و اگر گرسنه باشی می بینیم و اگر آبانی تر از گوسفند می پوشانیم و اگر حاجتی برای نیاز ما داریم و اگر دعا شده ترا پناه می دهیم و اگر حاجتی برای برائی تو بری آوریم و اگر بار خود را با خودی و یا ترافه و آوری و رمضان باشی تا وقت رخسار برای تو بهتر خود بود زیرا که ما خدا نکرده داریم و آنچه خواهی نزد ما تیر است چون آن مرد سخن آن حضرت را شنید گریست و گفت که ای می بینم که کوفتی

[illegible]

والتقوا في المدينة
التي هي دار بني نوح

2

20

卷五

